



دوره دوم: پژوهشهای زنورانه

شماره ۲، پاییز ۱۳۷۴

ویژه زبان و زنان، به همت سیمین کریمی

ویراستار: افسانه نجم آبادی

جرگه ویراستاران: مینا آقا، هاله افشار، ویدا بهنام، پروین پایدار (ناهد یگانه)،
شہلا حائری، اما دلخاتیان، ناهید زاهدی، فتحیه زرکش یزدی، نغمه سهرابی، شهران
طبری (شیرین فروغی)، شیدا گلستان، شهرزاد مجاب، مرجان محتشمی
تایپ: اما دلخاتیان، صفحه آرایی: ناهید زاهدی، امور اداری: وندی چر
طرح جلد و نشان مجله: صفورا رفیعی زاده

همکاران: آزاده آزاد، ژانت آقاری، گلناز امین، مهناز انبسیان، لیدیا آوانسیان، مؤده
برات لو، میترا پشتون، تیره توحیدی، آذر خونانی، گلنساء رازی، رکسان زند، الیز
ساتاساریان، شہلا شفیق، پوند صابری، مریم صمدی، مهناز متین، فرانک میرآفتاب،
نسرین میرسعیدی، پردیس مینوچهر

بهای این شماره: ۱۰ دلار

بهای اشتراك چهار شماره: فردی ۳۰ دلار/مؤسسات ۶۰ دلار

(لطفاً کلیه اوراق بانکی به نام Nimeye Digar به دلار آمریکا و در وجه يك بانك
آمریکایی و یا معادل پوند استرلینگ در وجه يك بانك اروپایی باشد.)
نشانی برای همه مکاتبات:

Nimeye Digar, c/o Dept. of Women's Studies, Barnard College,
Columbia University, 3009 Broadway,
New York, NY, 10027-6598, USA

چاپ:

Midland Press (312)-743-0700
1447 W. Devon, Chicago, IL 60660

سپاس نیمه دیگر از بخش پژوهشهای زنان، کالج بارنارد، دانشگاه کلمبیا که به یاری
معنوی و مادی آن نشر این شماره ممکن شده است.

فهرست

- | | | |
|-----|------------------|---|
| ۳ | افسانه نجم آبادی | حرفی با خوانندگان |
| ۶ | سیمین کریمی | پیشگفتار |
| ۳۱ | کتایون مزداپور | درباره جایگاه زن و زبان پهلوی |
| ۴۷ | زهره زرشناس | داستان سفدی بازرگان و روح دریا |
| | | کاربرد واژه های «زن» و «خانم» در زبان فارسی |
| ۵۹ | ابوالقاسم سهیلی | دگرگونی «زن» و «مرد» در زبان مشروطیت |
| ۷۲ | افسانه نجم آبادی | جنگرایی در زبان (و فرهنگ) جامعه مردسالار |
| ۱۰۶ | حسین باقرزاده | |
| ۱۱۹ | اسماعیل خوئی | از آئین زنوری! |
| ۱۲۱ | افسانه نجم آبادی | در دل دوست به هر حیل و راهی باید کرد
چند کلامی درباره قطعه «از آئین زنوری» |
| ۱۲۷ | علاء خاکی | |

حرفهایی با خوانندگان

این شماره نیمه دیگر نزدیک به دو سال پس از شماره قبلی به دست شما می رسد. از این بابت متأسفیم و امیدواریم در سال آینده جبران این کمبود را بکنیم. پس از این شماره، شماره های «نونگاری زن و زنانگی در دوره قاجار»، «گفتگوهای با زنان ایرانی»، «زن و جنسیت در فرهنگ ایران»، و «معرفی چند کتاب (همراه با گفتگو با نویسندگان)» که در دهه گذشته درباره زن ایرانی نوشته شده، در کار نشر ما قرار دارد.

دلیل این تأخیر جز مشکلات همیشگی نشریه ای که در خارج از کشور و بر مبنای کار داوطلبی نویسندگان، ویراستاران، کارگزاران فنی و هنری آن می چرخد نیست، چرا که طبع و نشر آن تابع زیر و بمهای زندگی دست اندرکاران آن است. ولی از آنجا که این تأخیر طولانی تر از همیشه بود، بسیاری از خوانندگان ما گمان بردند که شاید نیمه دیگر از نشر باز ایستاده است. نگرانیها و پرسشهای شما ما را بر آن داشت که در فروردین ماه گذشته نامه ای به همه مشترکین بفرستیم تا چنانکه مایل باشند به اشتراک خود پایان دهند و از این پس فقط در زمان نشر هر شماره پس از دریافت آگهی نشر آن اگر مایل باشند به خرید آن شماره اقدام کنند. مایه دلگرمی ما بود که تنها تعداد بسیار معدودی از شما از این پیشنهاد استقبال کردید. با این وصف چنانکه دوستانی را می شناسید که علاقه دارند آگهی نشر هر شماره را دریافت دارند نام و نشانی آنان را برای ما بفرستید.

دلیل دیگر این پیشنهاد آن بود که از دوستان و یاران مجله شنیده ایم که برخی از خوانندگان ما از دگرگونی نوع مجله، یعنی تغییر آن از مجموعه ای متنوع شامل مقاله، داستان، شعر، مصاحبه، معرفی کتاب، کرونولوژی، اخبار و اسناد به دفترهایی تک مضمونی، ناخشنودند و دیگر آن را باب طبع خود نمی دانند و از این پس بنا به نوع شماره، شاید خواهان آن باشند. امیدواریم این دوستان نیز نام و نشانی خود را در اختیار ما بگذارند تا از نشر شماره های بعد آنان را با خبر کنیم. اما این ناخشنودیها مورد گفتگو و بحث جرگه ویراستاران نیز هست. تأخیر در

این سؤال را پیش آورده که شاید نشر و مشکلاتی که موجب این تأخیر بوده است. آیا این دگرگونی موجب از آن و نویسندگانی که اهل بیت فرهنگی و اندیشمانی ما هستند چنان به بحث این مشکلات مشغولیم و چنانکه شما نیز پیشنهاد و خبر کنید.

ت که دفترهای نیمه دیگر تلاشی برای تحول فرهنگ ما در زمینه «مرد» باشد؛ کوششهایی برای آفرینش فرهنگی دگرگونه که زن سی را در سطوح متفاوت به چالش طلبد. مسأله جنس پذیری زبان نیم ما از «زن» و «مرد» یکی از مهمترین حیطه های فرهنگی به بحث جوانب مختلف آن اختصاص دارد. سیمین کریمی، مقدمه خود بر این شماره را به معرفی این مضمون اختصاص

می‌لیسانس خود را در رشته زبان و ادبیات آلمانی در دانشگاه سپس به تحصیل در رشته زبانشناسی عمومی و زبانهای باستانی در سال ۱۹۷۶ فوق لیسانس خود را با درجه افتخار دریافت لات دوره دکتری خود را در دانشگاه تهران آغاز کرد، و پس از دوره بعد از انقلاب، تحقیقات خود را در دانشگاه واشنگتن دنبال به اخذ دکتری خود در زمینه زبانشناسی نظری، با تخصص در از یک سال تدریس در دانشگاه ایالتی کالیفرنیا، از سال ۱۹۹۰ یزونا در بخشهای زبانشناسی و مطالعات خاورمیانه بوده است.

ی چاپ او به فارسی مقاله «دگرگوتیهای نوین در دستور زایشی که در سال ۱۹۸۸ در مجله زبانشناسی (تهران، مرکز نشر رسید. مقاله دیگری از او تحت عنوان «از ژرف ساخت تا ساخت مجله به چاپ خواهد رسید.

مقاله و یک کتاب تحت عنوان

Persian Syntax: A Generative Approach به زبان انگلیسی در دست تهیه این مقاله ها تاکنون از او به چاپ رسیده است:

"Obliqueness, Specificity, and Discourse Functions: Rā in Linguistic Analysis (1990), 20.

"Light Verbs Are Taking Over: Complex Verbs in Persian" in Proceedings of the Western Conference on Linguistics (1992, co-authored

with Jan Mohammad).

سپاس ما از سیمین کریمی که با کوششهای او تهیه و تنظیم این شماره به ثمر رسیده است.

دوست و همکارمان شهران طبری (شیرین فروغی) به جرگه و راستاران بازپیوسته است. بازگشت او را خوش آمد می گوییم.

از دوستان و همکارانی که به کمک مالی آنان نشر این شماره ممکن شده است در اینجا سپاسگذاری می کنیم:

تورج اتاپکی، هاله افشار، نگار اقبالی، حسین برجندی، پروین پایدار، مریم پیرنظر، مریم توکل، محمد توکلی طرقی، جعفر جعفرنژاد، فتحیه زوگش یزدی، مهوش صبا، یاقر صمصامی، شهران طبری، کاظم عربانی، جلال عظیم، پروین علیزاده، کمیته امدادهای انسانی به پناهندگان ایرانی (نیویورک)، شهین گرامی، مرجان محتشمی، هند مکیه، م. نژاد، پیروز وکیلی.

پیشگفتار*

شماره مخصوص زبان و زنان اولین مجموعه ای است که در زمینه پژوهشهای مربوط به زبان و جنسیت به جوامع فارسی زبان ارائه می شود.^۱ در ارتباط با این موضوع پژوهشی، تنها چند مقاله در گذشته به زبان فارسی منتشر شده است. هدف از انتشار این شماره معرفی پژوهشهای موجود در این زمینه به خوانندگان مجله نیمه دیگر است.

در این شماره، هفت مقاله پژوهشی به بررسی جنبه های گوناگون زبان در ارتباط با جنسیت و جنسگرایی پرداخته اند. مقاله های کتابون مزدآپور و زهره زورشناس از این ویژگی خاص برخوردارند که به داستانهای کهن و مسایل و مشکلات مربوط به تعبیر واژه های قدیمی و نیز اهمیت این مشکلات در پژوهشهای زبانشناختی می پردازند. ابوالقاسم سهیلی، حسین باقرزاده و افسانه نجم آبادی مقاله های خود را به تحلیل زبان فارسی اختصاص داده اند، اگرچه باقرزاده از مرزهای این زبان فراتر رفته و موضوع کلی تری را در ارتباط با «جنسیت» مورد بحث قرار داده است. این سه مقاله مسایل جالبی را در زبان فارسی مورد بررسی قرار می دهند، مسایلی که قبلاً توجهی به آنها نشده بود. نیلوفر هائری و آن لوبک Anne Lobeck در دو مقاله ای که به زبان انگلیسی نوشته اند به ارائه گرایشهای نوین در پژوهشهای مربوط به زبان و «جنسیت» در آمریکا و خاورمیانه پرداخته اند.

در این پیشگفتار، من ابتدا نگاهی به تاریخچه پژوهشهای مربوط به زبان و جنسیت خواهم کرد، سپس به تحلیلی انتقادی از تحقیقات معاصر در این زمینه می

* از افسانه نجم آبادی و نیز Shaun O'Connell که پیش نویس این مقاله را خواندند، اشکالاتی را یادآور شدند و نکته های جالبی را پیشنهاد کردند بسیار سپاسگزارم.

۱- در این مقاله «جنس»، «جنسیت» و «جنسگرایی» را برابر Gender به کار برده ام. امید است در آینده واژه مناسبتری برای آن بیابیم. حسین باقرزاده (در این شماره) نیز از «جنسگرایی»، «جنس آلودگی»، «جنس»، و «جنسیت» استفاده کرده است. ابوالقاسم سهیلی «جنسیت» را برای Gender به کار برده است.

پردازم. در فرایند این تحلیل، چکیده ای از مقاله های این شماره نیز به نظر خوانندگان خواهد رسید.^۱

در قرون هفدهم و هجدهم میلادی، پژوهشگران اروپایی به توصیف زبانهای پرداختند که در ساخت آنها تمایزهای «جنسی» مشاهده می شد. این محققان همچنین زبانهایی را که نشانگر تفاوتی بر اساس جنس گوینده (و یا شنونده) بودند مورد بررسی قرار دادند. آنچه از دیدگاه این پژوهشگران شگفت انگیز جلوه کرد ویژگیهای زبانهای دسته دوم بود: آنها تفاوتی موجود در زبان زن و مرد را اعجاب آور تعبیر کرده و آنها را کاملاً متمایز از پدیده «جنس دستوری» تلقی کردند.

اما «جنس» و «جنسیت» به چه معناست؟ به عبارت دیگر وقتی می گوئیم زبانی دارای تمایزهای «جنسی» است به چه ویژگی خاصی نظر داریم؟ پاسخ این است که چنین زبانی معمولاً در نظام واژگانی خود، مثلاً در نظام ضمائر، میان جنس زن و مرد تمایز قایل می شود. این تمایز گاهی کاملاً بر منطق طبیعت استوار است. به این معنا که علامت «جنسیت» نشانگر جنس طبیعی موجودی است که واژه به آن اختصاص یافته است. مثلاً *der Vater* (پدر) در آلمانی با حرف تعریف مذکر و *die Frau* (زن) با حرف تعریف مؤنث به کار رفته اند. اما این ارتباط همواره بر اساس منطق نیست و در بسیاری از موارد تنها جنبه دستوری دارد. برای مثال *das Mädchen* (دختر) در زبان آلمانی، علیرغم اینکه به موجودی مؤنث اطلاق می شود، با حرف تعریف خنثی به کار رفته است. جنس دستوری در مورد اشیاء نیز به کار می رود، مثلاً واژه *der Tisch* (میز) در آلمانی از آن جمله است. این واقعیت که جنس دستوری کاملاً اختیاری است در مقایسه نشانه های «جنسیت» در زبانهای مختلف نمایان می شود: از جمله میز در آلمانی مذکر ولی در فرانسه مؤنث است، در حالیکه کتاب در آلمانی خنثی و در فرانسه مذکر است.^۲

وجود تمایزهایی جنسی در زبان نمایانگر نگرش و فرهنگ سخنگویان آن زبان نیست: زبان فارسی از وجود تمایزهای جنسی مبرا است. در حالیکه واژگان زبانهای فرانسه و آلمانی دارای ویژگیهایی مبتنی بر «جنس» است. معیناً مفهوم *یک* چنین واقعیت زبانی این نیست که سخنگویان زبان فارسی کمتر از گویندگان دو زبان دیگر «جنسگرا» هستند. حسین باقرزاده در مقاله خود گفتگویی در این زمینه دارد.

۲. از آنجا که مقاله های حائری و لویک به انگلیسی نوشته شده است، کوشش کرده ام محتوای آنها را به گونه ای گسترده تر در این پیشگفتار بگنجانم.

۳. سهیلی (در این شماره) بحث کوتاهی در این زمینه دارد.

همان طور که گفته شد پژوهشگران اروپایی به تفاوت‌های گفتاری زن و مرد بیش از وجود جنس در زبان توجه داشتند. این تفاوتها که در قرون هفدهم و هجدهم موجب شکفتی پژوهشگران قرار گرفته بود ماهیتی فنولوژیکی (آوایی) و مورفولوژیکی (مربوط به ساخت واژه) دارد. برای مثال در زبان Zuni، ty و ʔ در گونه گفتاری زنان با Ky در گونه گفتاری مردان مطابقت دارد (Bunzel 1933). نقل از (Bodine 1975). در این مورد زبانهای ژاپنی و یانا (Yana) مثالهایی جالب در ارتباط با تفاوت‌های واژه ای ارائه می‌دارند: در ژاپنی، پسوندهای طولانی تر در گفتار زنان با زنان به کار می‌رود در حالیکه این گونه پسوندها در یانا در گفتار مردان با مردان مشاهده شده است. به علاوه، در زبان ژاپنی ضمیر اول شخص متناسب با جنس گوینده گونه‌های متفاوت می‌یابد: Wtakushi را همه به کار می‌برند در حالیکه atashi ویژه زنان و boku مخصوص مردان است. داس (۱۹۶۸) گزارش می‌دهد که زبان بنگالی از گونه‌های واژگانی متنوعی در ارتباط با مردان بهره می‌گیرد. این واژه‌ها مربوط به عنوان مردان، چگونگی مخاطب قرار دادن آنان و یا گفتگو در باره آنها می‌باشد. داس می‌نویسد که چنین واژه‌هایی اصولاً برای زنان در این زبان وجود ندارد.

در بسیاری از زبانها که از ریشه‌هایی متمایز به وجود آمده‌اند، زن و مرد هر يك واژه‌های خریشاوندی متفاوتی را به کار می‌برند. قوم نگاران اولیه این تفاوتها را نشانگر این امر می‌دانستند که زبان زن و مرد از دو ریشه متمایز ناشی شده است. در میان این نوع زبانها، کریپ از این نظر که شامل دو گونه متمایز برای زن و مرد بود نمونه‌ای شاخص تلقی می‌گردید.^۴

در قرن نوزدهم، پژوهشگران به تحقیق در مورد گفتار زنان ادامه دادند. این تحقیقات به ویژه بر زبانهایی تکیه داشت که قوم نگاران وجود تمایزهای جنسی را در آنها گزارش داده بودند. بخشی از این پژوهشها به بررسی چگونگی تحول گفتار زن و مرد در ارتباط با پدیده استعمار و هرگونه برخورد دیگر با جوامع غربی اختصاص یافت.

موضوع شکفت آور این است که پژوهشگران غربی، علیرغم علاقه‌ای که به بررسی جنسیت در زبانهای غیر اروپایی نشان می‌دادند، گرایشی در این زمینه نسبت به گفتار اروپاییان از خود بروز ندادند. محققان آن دوره را عقیده بر این بود

۴. این ادعا در مورد زبان کریپ حتی تا سالهای ۱۹۶۰ هم ادامه یافت. از جمله نگاه کنید به

Kroeber, 1961.

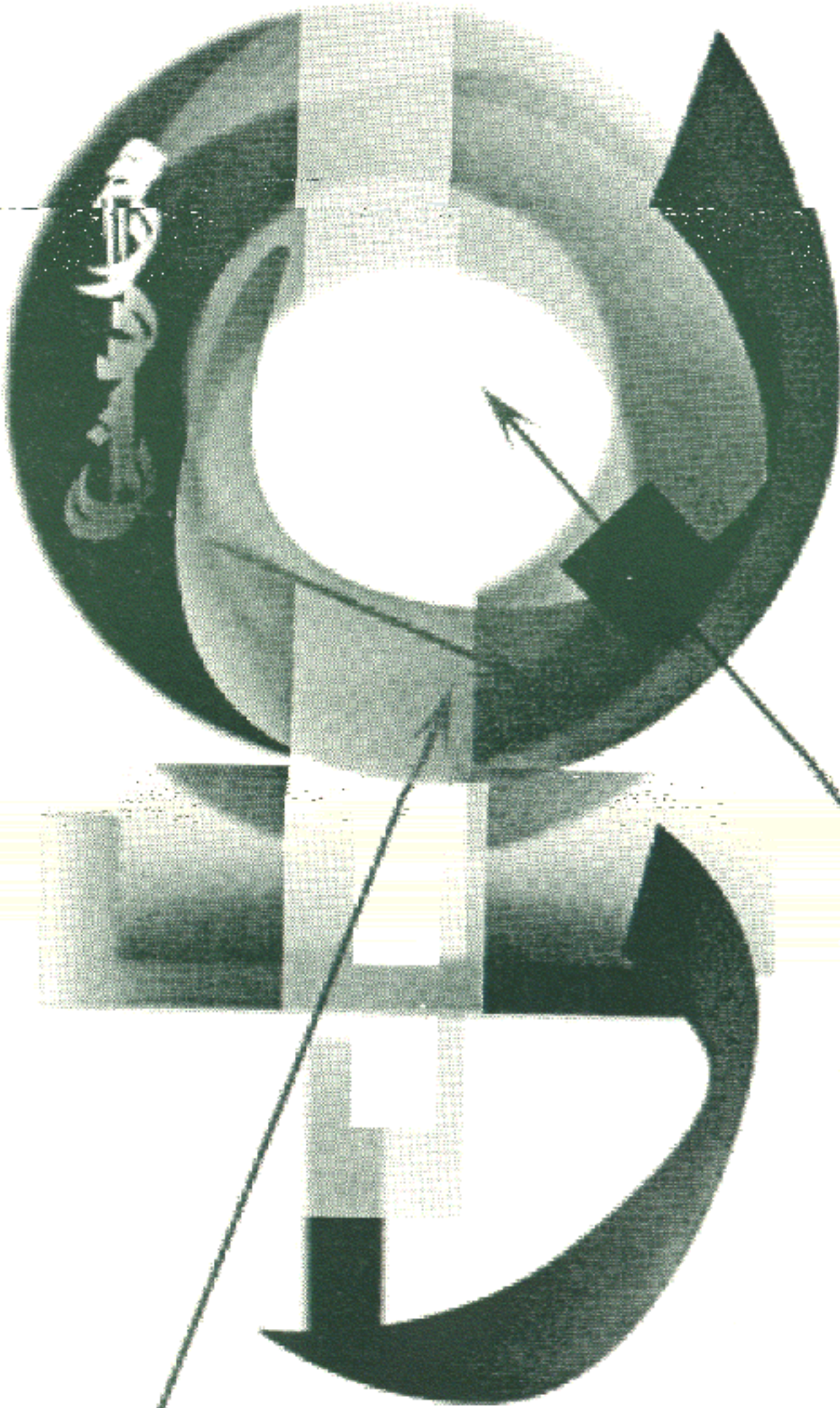
که تفاوت‌های گفتاری زنان اروپایی امری بود واضح و آشکار که هر کس از آن آگاهی داشت. موضوع مورد توجه دیگر این بود که این محققان گونه گفتاری مردان را برابر با زبان «معیار» می دانستند (Bodine, ۱۹۷۵). این گرایش در کتاب اسپرسن Jespersen که در سال ۱۹۲۲ منتشر شد به اوج خود رسید: اسپرسن بخش بزرگی از يك فصل از کتاب خود را به تفاوت‌های گفتار زنان اختصاص داده است، تفاوت‌هایی که همه از آن آگاهی دارند و به همین دلیل نیازی به بررسی آنها نیست. به طور خلاصه، زبان زنان اروپایی تا همین چند دهه اخیر به عنوان موضوعی پژوهشی توجه محققان اروپایی را به خود جلب نکرده بود.

پژوهشگران غربی و غیر غربی در قرن بیستم نیز به توصیف ویژگیهای گفتار زنان در زبانهای غیر غربی ادامه دادند. معینا در این قرن نیز همان گرایش پیشین راهبر این پژوهشگران بود. به این معنا که گفتار مردان هنوز به عنوان زبان «معیار» تلقی می شد و گفتار زنان را گونه ای انحراف یافته از آن معیار می پنداشتند. برای مثال، چاترجی (Chatterji, ۱۹۲۱) گونه گفتاری مردان بنگالی را برابر با «زبان بنگالی» تلقی می کند و چنین گزارش می دهد که گونه آغازی -۱ در گونه زبانی زنان و بچه ها و طبقات بیسواد به صورت n- تلفظ می گردد. بوداین (Bodine, ۱۹۷۵) می نویسد که صرفنظر از ساپیر (Sapir, ۱۹۲۹)، هاس (Hass, ۱۹۴۴) و فلاتری (Flannery, ۱۹۴۶)، هیچیک از دیگر پژوهشگرانی که وی در مقاله خود از آنان نام برده است دلیلی جهت انتخاب گونه گفتاری مردان به عنوان زبان معیار ارائه نمی دهند. باید توجه داشت که توصیف‌های مربوط به زبان و «جنسیت» در پژوهشهای قرنهای هفدهم تا نوزدهم نه تنها فاقد هرگونه دقت علمی بود، بلکه در این پژوهشها هیچ گونه تلاشی برای بررسی و اعتبار و اهمیت اجتماعی این تفاوتها به عمل نیامده بود.

در بیست و پنج سال اخیر، اصطلاح «جنسیت» در مفهومی وسیعتر به کار رفته است: این اصطلاح اکنون عقاید و معیارهای فرهنگی و نیز نگرشهای فردی را نیز در ارتباط با جنس در بر می گیرد. نیز شامل آن دسته از تفاوت‌های گفتاری می شود که اعجاب و توجه پژوهشگران اروپایی را در قرون هفدهم تا نوزدهم به خود جلب کرده بود. به عبارت دیگر، «جنسیت» امروز علاوه بر معنای دستوری پیشین خود تفاوت‌های جنسگرایانه را در زبان و نیز در کاربردهای زبانی در بر می گیرد. از این رو اصطلاح «جنسیت» نه تنها به «نشانه های دستوری» در يك زبان توجه دارد، بلکه چگونگی برخورد زبان با زنان و نیز تفاوت‌های گفتاری زبان زن و مرد را نیز بررسی می کند. در واقع بخشی عمده از تحقیقات مربوط به زبان و جنسیت در بیست

نادر

به همت سیمین کریمی



عبدالمجید

مردانه مردانه مردانه

و پنج سال گذشته بر اساس دو موضوع زیر استوار بوده است:

- زنان چگونه زبان را به کار می‌برند.

- زبان چه برخوردی با زنان دارد.

مفهوم تازه Gender و موضوع گزینش واژه برابر آن در زبان فارسی نظریاتی بحث‌انگیز ایجاد کرده است؛ گروهی از نویسندگان اعتقاد دارند که واژه‌های «جنس» و «جنسیت» که در زبان فارسی «جا افتاده» است معادلهای مناسبی برای این واژه به شمار می‌آیند. دسته‌ای دیگر ابراز می‌دارند که اصطلاح تازه‌ای را باید خلق نمود که بتواند کاربردهای تازه‌ای را منعکس نماید. گروه اخیر چنین استدلال می‌کنند که اصطلاح آشنای فارسی می‌تواند گمراه‌کننده باشد زیرا Gender تنها بیانگر ویژگیهای فردی نیست، بلکه با عوامل و روابط اجتماعی نیز در ارتباط است و از این نظر با جنس و جنسیت تفاوت دارد.

ارائه مفاهیم و نظریات و آرای تازه همواره مشکلی بزرگ برای آن دسته از نویسندگان که انتقال‌دهنده این مفاهیم به زبان هستند ایجاد می‌کند. معمولاً سه راه برای حل این مشکل وجود دارد: (الف) به کار بردن واژه‌ای که در زبان وجود دارد، (ب) قرض گرفتن اصطلاح اصلی، و (ج) آفرینش واژه‌ای تازه. راه حل اول همان‌طور که گفته شد می‌تواند گمراه‌کننده باشد، زیرا يك واژه قدیمی از حوزه معنایی خاصی برخوردار است. گسترش این حوزه معنایی آسان نیست مگر اینکه بازتابی باشد از گسترش تدریجی حوزه پژوهشی مربوط به آن: واژه Gender که از قبل در زبان انگلیسی وجود داشته است امروز می‌تواند در مفهومی گسترده‌تر به کار رود زیرا که تحول معنایی این واژه با تحول پژوهشهای مربوط به آن همزمان انجام گرفته است. این امر در مورد «جنس» و «جنسیت» صادق نیست. به این معنا که مفهوم تازه Gender باید بدون برخورداری از چنین ارتباطی به این واژه‌ها منتقل شود.

پیشنهاد دوم ظاهراً آسان‌ترین راه حل است اما الزاماً بهترین پاسخ نیست.^۵ پیشنهاد سوم مبتنی بر آفرینش واژه‌ای تازه به هدایت و همفکری افراد زیاتشناس و صاحب‌نظر نیاز دارد. انتقادهای تسخرآمیز و مخرب در این مورد پیامدی مثبت به همراه نخواهد داشت. در این زمینه نگاه کنید به مقاله افسانه نجم آبادی تحت عنوان «در دل دوست...» و نیز نوشته علاء خاکی که هر دو در پاسخ به شعر خوئی در باره واژه پیشنهادی «زنور» نوشته شده است. شعر اسماعیل خوئی نیز در این شماره

۵. نگاه کنید به محمدرضا باطنی، ۱۳۶۸: «فارسی‌زبانی عقیم؟»

انتشار یافته است.

در بیست و پنج سال اخیر موضوع اصلی پژوهشهای مربوط به زبان و «جنسیت» بر مبنای این پرسش بوده است که این دو، یعنی زبان و جنسیت (در معنای گسترده آن) چگونه بر هم تأثیر می گذارند. در این دوران، برخلاف گذشته، گفتار زنان آمریکایی مبنای اصلی تحقیقات تازه قرار گرفته است. نه تنها زبانشناسان، بلکه روانشناسان، جامعه شناسان، مردمشناسان، متفکران فمینیست هر يك به بررسی جنبه ای از این موضوع پرداخته اند. هدف اصلی پژوهشهای نوین تعبیر و تحلیل تفاوتهای گفتاری زن و مرد با توجه به موقعیت اجتماعی زن و دیگر متغیرهای اجتماعی بوده است. از این نظر، تحقیقات تازه از سنت قدیمی که صرفاً به توصیف نظامهای زبانی می پرداخت کنار گرفته است.

کتاب لیکاف Lakoff تحت عنوان زبان و جایگاه زن *Language and Women's Place* که در سال ۱۹۷۵ منتشر شد اولین اثری است که در این زمینه پژوهشی تأثیری بسزا داشته است. لیکاف با توسل به دسته ای از ویژگیهای زبان انگلیسی چون آهنگ جمله های سؤالی، پرسشهای منگوله ای، و صفات «تهی»، چون «بانمک» *Cute* و «دوست داشتنی» *Lovely*، کوشش کرده است تفاوتهای گفتاری زن و مرد را نشان دهد. او به این نتیجه رسیده است که زنان بیش از مردان این ویژگیها را به کار می برند، ویژگیهایی که به تعبیر لیکاف نمایانگر کمبود اعتماد به نفس است و در نتیجه مظهر زبان «ضعیف» به شمار می آید. به زعم لیکاف، مشخصات ساختاری فوق کمتر در زبان مردان دیده می شود و به همین دلیل وی این زبان را «توانا» توصیف کرده و به آن جایگاهی متمایز داده است. لیکاف به این مسئله نیز اشاره می کند که زنان با استفاده از ترفندهای زبان «توانا» به جسارت و بی پروایی متهم می شوند. برعکس اگر زنان ویژگیهایی چون شمرده و حساب شده سخن گفتن را، که از مشخصات زبان «توانا» به شمار می آید، به کار بندند، باز هم این مشخصات در گفتار آنان تعبیری متفاوت خواهد یافت.

علیرغم اینکه کتاب لیکاف اهمیت يك اثر پیشگام را یافت، به دلایلی که در مقاله لویک در این شماره آمده است، شدیداً مورد انتقاد قرار گرفته است. در این مورد، اکرت Eckert و مک کانل - جینت McConnell-Ginet می نویسند که

۶. پرسشهای «منگوله ای» یا Tag questions پرسشهای کوتاهی هستند که به انتهای يك جمله خیری می چسبند: *You will be here tomorrow, won't you?* شما فردا اینجا خواهید بود، اینطور نیست؟ این نظریه کارگر نخواهد بود، نه؟ *This theory wouldn't work, would it?*

مهمترین ایراد به اثر لیکاف این است که زبان مردان را زبان «معیار» تلقی کرده است:

لیکاف از سنتی پیروی کرده است که زبان زنان را متفاوت از زبان معیار، زبان مردان، تلقی کرده اند. از مشخصات این زبان، مؤدیانده و غیر صریح بودن است. گذشته از آن، این زبان از دقت، قاطعیت و تعهد تهی است، به دستور «عجویزی» نزدیکتر و از زبان روزمره دورتر است، از نظر عاطفی گویا، اما ظاهر ساز است و غیره.

(اکرت و مک کانل - جینت، ۱۹۹۲، ص ۴۷۵)

دومین کتابی که در این حوزه پژوهشی تأثیری ژرف داشت کتابی بود با عنوان شما نمی فهمید *You Just Don't Understand*، نوشته تنن Tannen که در سال ۱۹۹۰، پانزده سال بعد از کتاب لیکاف، انتشار یافت و مورد استقبال و تجلیلی همگانی قرار گرفت. اکرت و مک کانل - جینت اظهار می دارند که کتاب تنن از این نظر در خور ستایش است که به بررسی رفتار زبانی مرد و زن، هر دو، می پردازد، در حالیکه بسیاری از تحقیقات دیگر رفتار زبانی مرد را، به بهانه معیار بودن، از حوزه پژوهشی کنار گذاشته و تنها به بررسی گفتار زنان، که آن را گونه ای انحراف یافته از زبان معیار می دانستند، اکتفا کرده اند. معینا این دو نویسنده اثر تنن را به دلیل اهمیتی که به «متفاوت» بودن زبان مرد و زن داده است، مورد انتقاد قرار داده اند. آنها می نویسند:

نظریه پردازان با پذیرش «تفاوت»، جایگاه آن را در چارچوب عادات جامعه نادیده می گیرند. در واقع، تفاوت های واقعی، و اعتقاد به وجود این تفاوتها، هر دو اثری متقابل در تولید دوباره تعدی و جنس گرایی خواهد داشت.

(اکرت و مک کانل - جینت، ۱۹۹۲، ص ۴۶۷)

در حالیکه کتاب لیکاف مظهر مدل «برتری» به شمار آمده است، کتاب تنن نماینده مدل «تفاوت» شناخته شد. کتاب اول تفاوت های مربوط به جنسیت را در گفتار زنان و مردان ناشی از قدرت می داند، در حالی که دومی این طور استدلال می کند که تمایزهای زبانی از تفاوت های فرهنگی مبتنی بر جنسیت ناشی می شود و به قدرت

وابسته نیست.

علاوه بر این دو کتاب، گنجینه ای از آثار تحقیقی در اختیار ماست که جنبه های مختلف گفتار زنان را بررسی کرده است. اگرچه بعضی از این آثار به زبانهای

یکاست.^۲

تحقیقاتی که در زمینه گفتار زنان انجام گرفته است با اشکالاتی جدی روبروست، اشکالاتی که از اعتبار این پژوهشها به گونه ای چشمگیر می کاهد. ست اینکه اغلب آزمایشهای تجربی و نتایج کلی ناشی از آنها مبتنی بر ویژگیهای نژادی و فرهنگی محدود از زنان سفیدپوست و تحصیلکرده طبقه متوسط آمریکایی است. در نتیجه حاصل این بررسیها به هیچ عنوان نمی تواند دربرگیرنده ویژگیهای نژادی دیگر گروههای جامعه آمریکایی و یا فرهنگهای غیرآمریکایی باشد. برای مثال، مرد در جامعه غربی فردی صریح تلقی می شود، در حالی که زن را در ارتباط دیگران موجودی ملاحظه کار و غیرصریح دانسته اند. حال آنکه تحقیقاتی که در لاگاسی انجام پذیرفته با این حکم کلی مغایرت دارد زیرا اغلب زنان در آن جامعه صریح و رک و اغلب مردان نقطه مخالف آن هستند (Keenan, ۱۹۷۴). به طور کلی این نویسندگان تفاوتهای موجود در جوامع گوناگون و نیز تمایزهایی را که درون هر طبقه جنسی وجود دارد نادیده گرفته اند.

دوم اینکه تفاوتهای مربوط به «جنسیت» را تنها در پرتو ارتباط آنها با دیگر تغییرهای اجتماعی می توان به درستی درک نمود. اکرت (۱۹۸۹) در پژوهشهای خود به این نتیجه رسیده است که جنسیت به طور یکدست بر رفتارهای زبانی افراد یک جامعه اثر نمی گذارد. این پدیده حتی بر رفتار زبانی یک فرد نیز تأثیری گسبان ندارد. جنسیت، همچون قومیت، طبقه و سن از ساختی اجتماعی برخوردار است و همواره در ارتباط و تأثیرپذیری متقابل با پدیده های اجتماعی دیگر است. اکثر پژوهشگران نفوذ و اهمیت این ارتباط را نادیده می گیرند. اکرت و مک انل - جینت به این پی توجهی پی برده و از آن انتقاد کرده اند. آنها پیشنهاد می

۲ تحقیقات مربوط به زبانهای غیرانگلیسی شامل مقالات زیر است: Jabbra (۱۹۸۰)، عربی (یونانی)، Kojak (۱۹۸۳)، عربی سوریه ای، Royal و Bakir (۱۹۸۶)، عربی استانبول، Harding (۱۹۷۵)، اسپانیایی، Hill (۱۹۸۷)، اسپانیایی در مکزیک امروزی، جهانگیری و Hudson (۱۹۸۲)، فارسی تهرانی، Keeler (۱۹۹۰)، زبان جاوه، Shibamoto (۱۹۸۷)، (پنی)، و Weil (۱۹۸۳)، عبری.

کنند که محققین «واقع بینانه» فکر کنند و «موضوعی» بنگرند:

«واقع بینانه» فکر کردن و «موضوعی» نگرستان به مفهوم رها کردن

.....

همگانی یافته است: اینکه

اجتماعی جدا کرد، اینکه جدا

و اینکه مفهوم جنسیت در

یکنواخت تبلور می یابد.

(اکرت و مک کانل - جینت،

.....

سوم اینکه اکثر نویسندگان اد

مقوله های جنسی، ارتباطات مبتنی بر

مسایل مربوط به زبان و جنسیت را اگر

آنها را بهتر درک کرده و تحلیلی صد

موضوعهای مورد بحث در پژوهشهای

بودن است. اکثر نویسندگان چنین فرض

و کوشیده اند که این فرضیه را با توس

براون (Brown, ۱۹۸۰) پیشنهاد می

ساختهای زبانی چون ساخت مجهولی، ب

نه با جنس وی. به نظر براون، ما در مؤ

داریم: (الف) نسبت به افرادی که از نظر

بیگانگان و ناآشنایان، و (ج) در مواق

چنین نتیجه گرفته است که زنان مؤد

احساس «حقارت» و «عدم آشنایی» مر

می یابند. در تأیید این نظریه، براون مش

می دهد. نتیجه فرضیه براون این اس

«حقارت» گوینده است.

پدیده «مؤدب» بودن در جوامع

ویژه اگر در بافتی تاریخی مورد تحلیل

این شماره) نشان می دهد که زبان زن

زنانه به محیطی مختلط متشکل از زن

.....

.....

.....

.....

جنسیت را می توان از هویت و ارتباطهای

نسبت در همه جوامع مفهومی یکسان دارد،

زبانهای همه جوامع به گونه ای یکسان و

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

بی قید و سرشار از واژه های وقیحانه به گفتاری مؤدبانه، متفکرانه و فرهیخته. تحلیل نجم آبادی به روشنی نشان می دهد که دگرگونی زبان زن ایرانی ناشی از تغییر نقش و جایگاه وی در اجتماع بوده است: زنی که پا به زندگی اجتماعی می گذارد فردی است که می اندیشد و بر اساس منطق عمل می کند. زبان او نیز ناچار باید با موقعیت تازه متناسب باشد. بنابراین مؤدب بودن زن ایرانی نمایانگر تحصیلات وی و در نتیجه موقعیت مثبت اجتماعی اوست و این امر با حکم کلی که محققان غربی در این مورد صادر کرده اند مغایرت دارد.

در مورد سبک زندگی ایرانیان، محققان غربی معتقدند که سبک زندگی ایرانیان در گذشته به مراتب از سبک زندگی غربیان فاخرتر بوده است. این موضوع را می توان از طریق مطالعه آثار نویسندگان غربی در مورد ایران و ایرانیان مشاهده کرد.

در مورد سبک زندگی ایرانیان، محققان غربی معتقدند که سبک زندگی ایرانیان در گذشته به مراتب از سبک زندگی غربیان فاخرتر بوده است. این موضوع را می توان از طریق مطالعه آثار نویسندگان غربی در مورد ایران و ایرانیان مشاهده کرد.

برود زبانی «مؤدبانه» که مظهر زبان فشنند. طرفه آنکه نسل قدیمی تر زن را در گفتار خود به کار می برد در خود را از وجود آنها مبرا می دارد. ستای ایرانی وی، هر دو می خواهند این خواسته در دو نوع رفتار زبانی تاریخی قابل درک و تحلیل است. ستارهای زبانی را تنها در یک مقطع نظر قرار می دهد به آسانی می تواند ارتباط آن با زبان معیار هم با سوء با به دلیل کمبود بررسیهای مناسب ری است که ویژگی «کهنه گرایی» از ن، به شمار آمده است. نیلوفر هائری (این شماره) فرضیه های پیشین را در «کهنه گرایی و زبان معیار زیر سؤال» (Labov) براساس پژوهشهای مربوط به لاتین پیشنهاد کرده است که زنان زبان معیار را هر گونه های گفتاری کلی در خاورمیانه و آسیای جنوبی مردان کهنه گراتر هستند زیرا بیش

«آزادی» زن می دانند، در حالیکه آگاهانه از کار «ضعیف» معرفی شده است، خودداری می کند ایرانی به راحتی همین نوع اصطلاحات و عبارات حالیکه نسل تحصیلکرده و جوان آگاهانه زبان نکته مهم این است که زن غربی امروزی و هم متفاوت از مادر بزرگهای خود باشند. نتیجه متضاد تبلور یافته است، تضادی که تنها در باقی بنابراین تعمیمهایی چون تعمیم براون، که رفتار زمانی و در ارتباط با گروهی محدود در مدتها اثری گمراه کننده داشته باشد.

مسئله «کهنه گرایی» در زبان و نیز از تعبیرهایی روبرو شده است. این سوء تفاهم تاریخی و فرهنگی روی داده است. لازم به یاد آورد جمله مشخصات زبان «ضعیف»، یعنی زبان زنان در مقاله ای در زمینه گفتار زنان در مصر (در مورد الگوی زبانی زنان خاورمیانه در ارتباط با می برد. وی می نویسد که لاپاو (۱۹۸۲، ۱۹۸۷) جنسیت در اروپا، کانادا، آمریکا و آمریکای «کهنه گرا» تر از مردان اند، زیرا آنها کاربرد ترجیح می دهند. لاپاو می افزاید که این امر نقض شده است: به نظر می آید که در این مناطق از زنان زبان معیار را به کار می برند.

حائری در این زمینه می نویسد که پژوهشهای زبانی در قاهره، عمان، بصره، دمشق و مناطق دیگر نشان داده است که مردان بیش از زنان واژه هایی را به کار می برند که شامل آواهای «سنتی»، مانند «قاف»، است. این مشاهدات ظاهراً تأییدکننده فرضیه غربیان است مبتنی بر اینکه مردان در خاورمیانه به زبان معیار و استاندارد سخن می گویند در حالیکه زنان گونه های غیر استاندارد را به کار می برند، و در نتیجه زنان خاورمیانه کمتر از مردان این منطقه «کهنه گرا» هستند. با توجه به آشنایی ما با موقعیت اجتماعی زنان در خاورمیانه، موقعیتی که آنان را در جایگاهی پایین تر از مردان قرار می دهد، چنین رفتار زبانی شکفت آور است. حائری اضافه می کند که «با توجه به این امر که زبان زنان را دارای «ساختی ثابت» پنداشته اند که ادب، فرهیختگی، و کهنه گرایی از ویژگیهای آن به شمار می آید.» در نتیجه کمبود مشخصه کهنه گرایی در زبان زنان عرب را ناشی از عدم «دستیابی» آنان به عربی کلاسیک دانسته اند و چنین استدلال کرده اند که مسئله فقدان دسترسی باعث شده است که گفتار زنان کمتر از گفتار مردان با ویژگیهای کهنه گرایانه بیامیزد. دلیل عدم دسترسی به زبان معیار چنین توجیه شده است که چون عربی کلاسیک وسیله اولیه آموزش به شمار می آید و زنان کمتر از مردان به تحصیل می پردازند، در نتیجه این گروه نمی توانند به اندازه کافی با مشخصات زبان معیار آشنایی یابند. حائری از قول لایا و می نویسد:

زنان معیارهای استاندارد را، که با گفتار روزمره تفاوت دارد، تنها در صورتی می توانند به کار بندند که به آنها دسترسی داشته باشند. بنابراین گرایش کهنه گرایانه زمانی در زبان زنان نقش می پذیرد که امکان این نقش پذیری موجود باشد.
(لایا، ۱۹۹۰، ص ۲۱۳)

حائری فرضیه بالا را رد می کند. وی اظهار می دارد که در مصاحبه خود با زنان و مردان دانشگاهی مصری مشاهده کرده است که زنان گونه های کلاسیک را کمتر از مردان به کار می برند، در حالیکه از نظر پشتوانه علمی در سطحی برابر با آنان قرار دارند. از دیدگاه حائری، استدلالها و توجیهاتی که بر مبنای «دستیابی» استوار است پاسخگوی تأثیر متقابل زبان و جنسیت در کشورهای عربی نیست. انتقاد او در درجه اول بر فرضیات نظری در چارچوب جامعه شناسی زبان است که عربی غیر کلاسیک را گونه های «گفتاری» تلقی کرده است. حائری چنین استدلال

می کند که این گونه های گفتاری هر يك زبانی است مستقل و برخوردار از ویژگیهای سبکی منحصر به خود، ویژگیهایی که متکی بر عربی کلاسیک نیستند بلکه به پویایی درونی این زبانها و ارتباط بیرونی شان با زبانهای دیگر وابسته اند. نویسندگان این پرسش را مطرح می کنند که آیا گونه های «معیار»، آن چنان که پوردیو (۱۹۷۷، ۱۹۸۲، ۱۹۹۱) Bourdieu پیشنهاد کرده است، ساختهای هستند اجتماعی. تاریخی که در گفتار گروهی از سخنگویان توانا در يك جامعه زبانی تبلور یافته اند، یا «معیارهای مطلوبی هستند که بیشتر به خاطر اقتدار متون امتیاز یافته اند؟»، معیارهایی که نمایشگر عادات و گفتار روزانه گروه ویژه ای از سخنگویان زبان نیست. انتخاب اول در زبانهای گفتاری جوامع محلی تبلور می یابد و انتخاب دوم در زبان کلاسیک که در ارتباط با متون دینی و ادبی است.

پاسخ حائری در مورد عربی معیار چنین است: عربی قاهره در مصر گونه معیار و عربی کلاسیک گونه فوق - معیار است. وی بین گونه های گفتاری (معیار) و کلاسیک (فوق معیار) تمایز قائل می شود، همان تمایزی که ابراهیم (۱۹۸۶) و ابو حیدر (۱۹۸۹) در قالب زبان «معیار» و زبان «معتبر» بررسی کرده اند: آنچه را که حائری معیار می خواند، ابراهیم و ابو حیدر معتبر نامیده اند.^۸

حائری اضافه می کند که «زبان گونه معیار» را به کار می برند در حالیکه گرایش مردان در جهت سخن گفتن به گونه فوق - معیار است. « بنابراین، زن در خاورمیانه، چون همتهای خود در کشورهای غربی، گونه ای را که بیشتر جنبه «معیار» دارد به کار می برد. تنها تفاوت در این است که در مورد گروه اول، یعنی زنان خاورمیانه، کاربرد زبان معیار «مستلزم رفتار کهنه گرایانه نیست.» از این رو

۸. همان گونه که در بخش قبلی اشاره شد، این تمایز در مورد عربی معیار و معیار فوق معیار است.

۸. با توجه به اصطلاح معیار با زبان معتبر عربی شواهدی در الزاماً در مسیری میان زبان معیار و پژوهشهای طلبیده اند. وجود دارد هستند که

لاح «معیار»، ابراهیم (۱۹۸۶) می نویسد که پژوهشگران با برابر شدن زبان ر به گمراهی گراییده اند. وی اضافه می کند که از منابع گوناگون در کشورهای است که نشان می دهد عربی گفتاری دارای گونه های معتبر محلی است که ماهنگ با عربی استاندارد (یا ادبی) تحول نیافته اند. ابو حیدر نیز تمایزی مشابه زبان معتبر قائل شده می نویسد:

اخیر فرضیه پیشین را که عربی معیار و عربی معتبر را یکی می دانست به چالش این بررسیها نشان داده اند که در برخی از جوامع عرب گونه های زبانی معتبری که با عربی استاندارد هماهنگ نیست، و برخلاف نتیجه گیریهای پیشین اغلب زنان به این گونه های معتبر سخن می گویند. (ابو حیدر، ۱۹۸۹، ص ۴۷۱).

خاورمیانه به دست داده اند صحت ندارد.»

انتقاد حائری متوجه فقدان تحلیلهای اجتماعی و نادیده انگاشتن بررسیهای

تاریخی در پژوهشهای پیشین است. وی با توجه به نقش عربی کلاسیک، زبانی که

تاریخ و فرهنگ را در طول تاریخ شکل داده است، به بررسی نقش عربی کلاسیک در

تخصیلات، شغل، جایگاه اجتماعی، و روابط فردی در ارتباط اند. در این مقاله، لویک چکیده ای از مدل «برتری» لیکاف و «تفاوت» تنن را ارائه می دهد.

لیکاف پیشنهاد می کند که زنان مشخصات معاوره ای ویژه ای را به کار می برند که حاکی از عدم اعتماد به نفس است. این ویژگیها آنها را «ضعیف» و از نظر اجتماعی وابسته و تابع قلمداد می کند. زبان مردان احتمالاً از مشخصات معاوره ای «قوی» برخوردار است، مشخصاتی که متناسب با اعتبار بالاتر اجتماعی اوست. نظریه تنن، از سوی دیگر، بر این نکته اصلی استوار است که مشکلات زن و مرد در ارتباطهای زبانی را می توان ناشی از شکافی دانست که بین این دو گروه اجتماعی موجود است. به نظر تنن، مردان در ترفندهای معاوره ای خود به دنبال مقام هستند در حالیکه زنان پیوند را جستجو می کنند. از این رو تنن برتری را در قالب سبک فرهنگی توجیه می کند و نه در بهره گیری از قدرت.

لویک هر دو مدل را به دلایل زیر مورد انتقاد قرار می دهد:

یک ریشه از پژوهشها نشان داده است که بسیاری از ویژگیهای ذکر شده در کتاب «تفاوت» مورد بحث قرار گرفته نشان از نظر تجربی مورد تأیید نیستند. همچنین ویژگیها را نیز می توان، نه به عنوان نشانه های ضعف و عدم اعتماد به نفس، بلکه به عنوان ویژگیهایی در جهت ایجاد همکاری و سهولت در گفتگو تعبیر کرد، مشخصاتی که در برخی موارد شیوه های ارتباطی نیرومندی به شمار می آیند. در مورد تنن، لویک اظهار می دارد که اگرچه وی پذیرفته است که تفاوت و برتری هر دو در ارتباط با زبان و جنسیت وجود دارند، اما از آنجا که «قدرت» و «مقام» اجتماعی را نادیده گرفته، نتوانسته است این دو مدل را در تحلیلهای خود ترکیب و هماهنگ کند. به نظر لویک، تنن به این امر توجهی ندارد که پژوهشهایی که از سالهای ۱۹۷۰ انجام شده نشان داده است که این دو مدل هیچ کدام به تنهایی برای توجیه رفتارهای زبانی زن و مرد مناسب نیست.

لویک اضافه می کند که این دو مدل هر دو بر شواهد داستانی Anecdotal، و نه تجربی، اتکاء داشته و اساساً به بررسی زبان سفیدپوستان طبقه متوسط پرداخته اند. وی سپس این پرسش را مطرح می کند که چطور این دو کتاب تا به این اندازه محبوبیت یافته اند در حالی که بخش عمده ای از تعمیمهای شان قابل تأیید نیست. به پیروی از فرید (Freed, ۱۹۹۲)، لویک می نویسد که خوانندگان معمولاً راغب به پذیرفتن ساختارهای ثابتی هستند که به عنوان امری مسلم به آنها عرضه می شود.

۹. در مورد منابع مربوط به این پژوهشها نگاه کنید به مقاله لویک در این شماره.

او ادامه می دهد:

بنابراین ما با روندی خطرناک در پژوهشهای مربوط به زبان و جنسیت روبرو هستیم، روندی که تعصیهای غیر علمی را به عنوان واقعیت به مردم عرضه می دارد. این احکام کلی را کسانی پذیرا می شوند که مشتاق هستند تا به رفتاری که وضع کنونی زن را به صورت وابسته به مرد تثبیت می کند، جنبه منطقی و معقول بخشند.

با بهره گیری از پیشنهاد فالودی (Faludi, ۱۹۹۱)، لوبک اظهار می دارد که این دو اثر نوعی «واکنش» علیه جنبش زنان به شمار می آید: کتاب لیکاف تأیید کننده بسیاری از ادعاهای بسپرسن است که در کتاب سال ۱۹۲۲ او به چاپ رسید و شدیداً مورد انتقاد قرار گرفت (Coates, ۱۹۸۶). کتاب تنن نیز «رفتار زبانی ستمگرانه» مردان را به این بهانه موجه قلمداد می کند که بی تفاوتی و گستاخی آنها ناشی از نیازشان به استقلال است (Freed, ۱۹۹۲).

تا اینجا ما به بحث در مورد ویژگیهای زبان زنان و نیز بررسی اشکالات پژوهشهای مربوط به این موضوع پرداختیم. بخش دیگری از بررسیهای مربوط به زبان و جنسیت در بیست و پنج سال اخیر به ویژگیهای زبان در برخورد با زنان اختصاص داشته است؛ به این معنا که موقعیت زن چگونه در زبان تجلی یافته است؟ به نظر می آید که رفتار زبان با زنان از نوعی دوستانه باشد، و این امری است که در میان زبانهای گوناگون به گونه ای چشمگیر جنبه ای همگانی دارد. آما گراهام Alma Graham در این زمینه می نویسد:

از زمان هوا و پاندورا، زنان را مظهر شیطان دانسته و به او دنیایی از بدنامی نسبت داده اند. عنوانهای افتخارآمیز قدیمی به خوبی نشانگر این امر است:^{۱۰}

۱۰. واژه هایی چون mistress و madam که زمانی مفاهیمی مثبت داشتند اکنون در معانی اهانت آمیز به کار می روند. چنین امری در مورد واژه های مربوط به مرد صادق نیست.

عنوانهایی چون "Queen"، "Madam"، "Mistress"، "Dame"، مفهومی تحقیرآمیز یافته اند، در حالیکه "Prince"، "King"، "Lord"، "Father"، مقام رفیع خود را حفظ کرده حتی خداوند را پداتها نامیده اند، زیرا که خداوند را نیز «مرد» دانسته و ضمیر مذکر him را به او نسبت داده اند. (گراهام، ۱۹۷۵، ص ۶۱)

گراهام گزارش می دهد که در سال ۱۹۷۲ واژه نامه تازه ای با نام The American Heritage School Dictionary برای بچه ها انتشار یافت که از ۳۵ هزار واژه تشکیل شده بود. این واژه ها را «بعد از بررسی ۵ میلیون کلمه ای که در کتابهای درسی بچه های آمریکایی یافته بودند» برگزیدند. در این واژه نامه که جنبه ای غیر جنسگرایانه دارد، Sexism (جنسگرایی) برای اوکین بار تعریف شده و Liberated Woman (زن آزاد شده) در فهرست واژه های آن گنجانده شده بود. در فرایند گردآوری این واژه نامه، مؤلفان با نشانه هایی روشن از جنسگرایی در کاربرد زبان انگلیسی روبرو شدند. مثلاً اگرچه در دنیای واقعی در برابر هر ۱۰۰ زن، ۹۵ مرد وجود دارد، در کتابهایی که بچه ها می خوانند تعداد مردان هفت برابر زنان و تعداد پسرها دو برابر دخترها بود. از هر سه مادر، دو نفر را در ارتباط با فرزندان مذکر ذکر کرده بودند و از هر پنج پسر، چهار نفر دارای فرزند ذکور بودند. تعداد داییها و عموها دو برابر عمه ها و خاله ها بود، در مقابل هر دختر دو پسر وجود داشت، و فرزند ارشد همواره «پسر» ذکر شده بود.

از دیگر دستاوردهای جالب این بررسی یکی هم کشف این امر بود که به

۱۱. ملکه/همجنسیاز.

۱۲. خانم/خانم رئیس (رئیس فاحشه خانه).

۱۳. بانو/کدبانو/رفیقه.

۱۴. زنی در سطح اجتماعی بالا/زن مسن.

۱۵. شاهزاده.

۱۶. پادشاه.

۱۷. سرور.

۱۸. پسر.

پسرها و دخترها دوسری ارزشهای متفاوت تعلیم داده می شد: در این کتابها، پسرها «مسابقه می دادند، دوچرخه سواری می کردند، ماشینهای سریع را می راندند و در فضایی به کرة مارس می رفتند.» دخترها «کمتر نگران کردار خود بودند تا ظاهر خود... پسر در میان افراد همجنس خود مردانه ترین بود و دختر دوست داشتنی ترین». گراهام می نویسد که «کردك خواننده این کتابها می توانست چنین نتیجه بگیرد که واژه قابل قیاس با مردانه، دوست داشتنی است، و نه زنانه.»^{۱۹}

پالا ترایشلر Paula Trechler در همین زمینه می نویسد:

ویراستار هرچه که باشد، واژه نامه ها قضاوتهای ویراستاران و مفسران زبان را، که تقریباً بدون موم بخشیده اند. (۶۰)

کنار گذاشته اند. هدف غرض آلود نویسندگان، استثنا مرد هستند، تدار (ترایشلر، ۱۹۸۹، ص

ترایشلر در تأیید گفتار خود House Dictionary برای نشان د است: "life a hell on earth." (مذکر) را به جهنمی در روی زمین است که در واژه نامه به این صورت "overdone steaks" (او (مؤنث)) این است که همواره از ضمیر مؤنث ترایشلر اظهار می دارد که موضوع را در جامعه به گونه ای گزینشی «باز می آفرینند»، به همان گونه داشته باشید که یکی از انتقادات وجود «تفاوت» خود «به تولید

بود مثالهایی ارائه می دهد. از جمله Random دادن کاربرد واژه «جهنم» جمله زیر را انتخاب کرده "She made his life a hell on earth." (او (مؤنث) زندگی وی ن تبدیل کرد. کلمه Overdone مثال دیگری است: "She gave us" به ما استیک پیش از حد پخته شده داد. نکته جهت نشان دادن کارهای منفی استفاده می شود. مهم این است که واژه نامه ها نه تنها کاربرد زبان «تصویب» می کنند، بلکه آنها این کاربردها را که انواع دیگر دانش آفریده می شود.^{۲۰} به خاطر وارد به مدل «تفاوت» تن این بود که اعتقاد به ویرایة تعدی و نظامهای مبتنی بر جنسیت منجر

۱۹. گراهام، ۱۹۲۵، ص ۵۹.

۲۰. ترایشلر، ۱۹۸۹، ص ۵۷.

۲۱. ترایشلر، ۱۹۸۹، ص ۵۸.

خواهد شد. « در این زمینه باقرزاده (در همین شماره) می نویسد که «زبان جنس آلود اگرچه خود انعکاسی از يك فرهنگ جنسی است، متقابلاً فرهنگ جنسی را باز می آفریند.»

مهمنا باید توجه داشت که زبان بازتابی است از فرهنگ و عقاید سنتی سخنگویان خود. اگرچه فرضیه ساپیر-ورف، به گونه شدیدتر خود، ادعا می کند که «زبان شکل دهندهٔ پیش جهانی است» و روایت این فرهنگ است که ارزشها و نقطه نظرهای خود را بر زبان تحمیل می کند. « شاهد این امر را در این واقعیت می یابیم که وقتی دسته ای از ارزشهای اجتماعی دستخوش تغییر می گردد، بازتاب این تحول در زبان نیز آشکار می شود؛ وقتی زن آزاد می شود و پا به جامعه می گذارد، زبان نیز تغییر می کند و ما با مثالهایی روبرو می شویم چون او زنی بود منمهد به اصول سیاسی و یا آن زن شهرتی برای خود کسب نمود. همان گونه که کرتیس جیمز Curtis James، یکی از دانشجویان دورهٔ لیسانس من در پاییز ۱۹۹۴ در مقاله ای در زمینهٔ زبان و جنسیت می نویسد: «زبان جنسگرا نیست. گناهکار واقعی آن بخش از جامعه است که ناعدالتیهای جنسگرایانه را در طول تاریخ بر زبان تحمیل کرده است.» باز هم لازم به یادآوری است که اگر بخواهیم در مورد زبان، و درک خودمان از این پدیده، انصاف را در نظر داشته باشیم، باید بازتابهای جنسگرایانه را در زبان از دیدگاه تاریخی بررسی کنیم.

ارزشهای مردسالارانه در زبانی که دارای جنس دستوری است در کاربرد ضمیر مذکر آشکار می شود. مثلاً he در انگلیسی به عنوان ضمیری عام در همهٔ بافتهایی که جنس سوم شخص در آن مشخص نیست به کار می رود. تصمیم این گرایش را در کاربرد اسمهای مذکر به عنوان اسم عام مشاهده می کنیم. مثلاً Lehrer در آلمانی نه تنها به معلم مذکر، بلکه به معلم به مفهوم عام اطلاق می شود، و یا واژهٔ Actor در مورد هر کس که به کار هنرپیشگی اشتغال دارد، اعم از زن و مرد، به کار می رود. اما زبانی چون فارسی که فاقد جنس دستوری است چگونه می تواند زبانی مردسالار باشد؟ این سؤالی است که از سوی افسانه نجم آبادی (در این شماره) مطرح می شود. وی این پرسش را با تحلیل تاریخی از بازتاب واژه های زن و مرد در زبان فارسی پاسخ می گوید. نجم آبادی در این مقاله مثالهایی جالب ارائه داده است تا به یاری

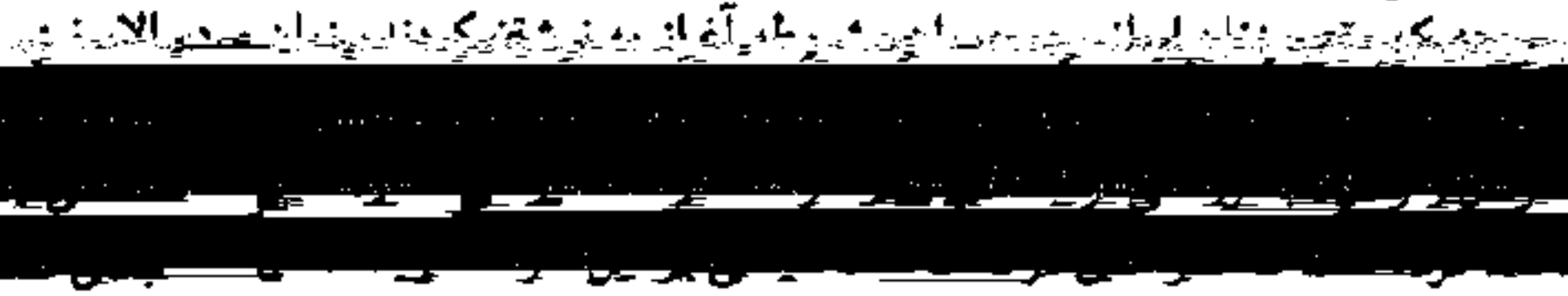
۲۲. اکرت و ملک کانل - جنت، ۱۹۹۲.

۲۳. صورت «ضعیف تر» این فرضیه می گوید که زبان بر جهان بینی ما تأثیر می گذارد. حتی این گونهٔ ضعیف تر نیز مسئله ای بحث انگیز است.

آنها پدیده جنسگرایی را در فارسی، زبانی فاقد جنس دستوری، نشان دهد. برای مثال به نصیرالدین طوسی (در اخلاق ناصری) اشاره می کند که واژه عام فرزند را در مفهوم پسر به کار برده است در حالی که واژه دختران را زمانی به کار می برد که اختصاصاً به دختران اشاره دارد.

نجم آبادی نشان می دهد که در يك جامعه مردسالار چگونه از زبان برای کنار گذاشتن زنان استفاده شده است: در کاربرد عبارت *عصرم اهالی و اطفال و نسوان*، زنان در زمره *عصرم اهالی* به شمار نیامده اند. همچنین واژه هایی چون *ملت و ایرانی* تنها شامل مردان می شده است. ضمائر جمع ما و شما نیز فقط دربرگیرنده مردان بوده و زنان را به کلی کنار گذاشته است.

نجم آبادی اظهار می دارد که تغییراتی که در ساختار اجتماع و ارزشهای فرهنگی ظاهر می شود به دگرگونی در زبان منجر می گردد. بررسیهای وی نشان می



ده زنان را حداقل در یافتههای خاصی، در حد مردان قرار داده اند: مرد و زن می خوانند و کارها را تمام می دانند.

به این نتیجه رسیده است که ضمائر و اسمهای عام در زبان فارسی امروزی گسترده تر یافته و زن را نیز شامل می شود، و این تحوکی است که باید آن را نوشته های زنان در صد سال گذشته دانست. معیناً نجم آبادی می نویسد: «امروزی ما در ارتباط با مسایل جنسیت و برخورد با زن و مرد به هیچ روی شکی نیست. این نتیجه گیری نجم آبادی کاملاً صحت دارد. البته اگر ما به تفاوتی اجتماعی و سیاسی زن و مرد در ایران و نیز توزیع قدرت و اعتقادات که تصویرکننده نقش زن در این جامعه است توجه کنیم، خنثی نبودن زبان زبانی شگفت آور جلوه نخواهد کرد.»

هرچه فارسی زبانی فاقد جنس است، واژگان آن مخلو از کلماتی است که مشخصات جامعه ای مردسالار است. باقرزاده در این شماره به بررسی این مسئله پرداخته است. وی جنسگرایی در زبان و جامعه مردسالاری را با توجه به عدم دستوری و نیز با بررسی جنسگرایی فرهنگی مورد تحلیل قرار می دهد. بحث خود را با بیان این امر آغاز می کند که تفاوتیهای جنس دستوری از فرهنگی جداست: تفاوتیهای مربوط به جنسیت قایماتی «ساختاری»

در این دوره
زن روزنامه
وی
مفهوم
را ناشی
که زبان
زبانی «خنثی»
تفاوتیهای
فرهنگی
فارسی امر
اگر
نمایانگر
مسئله پرد
وجود جنس
باقرزاده
جنسگرایی

هستند در حالی که جنسگرایی بازگرکننده ارزشهای فرهنگی جامعه در زبان است. باقرزاده جنسگرایی در زبان را از سه دیدگاه متفاوت بررسی می کند:

نخست به بحث در مورد ساختار جنس دستوری می پردازد و فارسی، این زبان فاقد جنس را، با عربی و انگلیسی مقایسه می کند، زبانهایی که تفاوتهای جنس دستوری را در قالب ضمائر، پسوندهای صرفی و غیره ظاهر می سازند. سپس وی ارزشهای جنسگرایانه در زبان را در چارچوب واژگانی مردسالار آزمایش می کند و به بررسی کلماتی چون مردم در فارسی و human در انگلیسی می پردازد، واژه هایی که از مرد و man ریشه گرفته اند، معینا شامل زنان نیز می شوند. در همین بخش، باقرزاده به بررسی کلماتی می پردازد که به روشنی نمایانگر عتقاجتماعی و نقش فرهنگی زن و مرد هستند. مثلاً صاحبخانه در زبان انگلیسی landlord است که واژه ای است مذکر در حالی که آن کس که خانه را تمیز می کند housemaid نامیده می شود، واژه ای که مؤنث است. در پایان بحث خود، باقرزاده ارزشهای مثبت فرهنگی را که در غالب کلماتی مذکر چون مردانگی و جوانمردی تبلور یافته اند مورد بحث قرار می دهد و آنها را با ارزشهای منفی که در واژه های مربوط به زنان و اعضای جنسی آنان نقش یافته اند مقایسه می کند.

ابوالقاسم سهیلی (در این شماره) واژه های خانم و زن را در فارسی امروز از دیدگاه جامعه شناسی زبان بررسی کرده است. با کنار گذاشتن مفهوم صریح این کلمات، وی به تحلیل معنای ضمنی و ارزشهای اجتماعی این واژه ها در چارچوب پیچیده رابطه زبان و اجتماع می پردازد. سهیلی تحول تاریخی حرز معنایی این کلمات را نیز در نظر گرفته است: در حالی که خانم مفهوم «اشرافی» خود را از دست داده است و اینک در ارتباط با همه طبقات اجتماع به کار می رود، زن نیز کاربردی گسترده تر یافته است و در معنای عام خود در عباراتی چون نقش زن و جمعیت زنان مفهومی درخور مقایسه با واژه مرد کسب کرده است. این واقعیت یک بار دیگر نشان می دهد که به دنبال تغییرات اجتماعی می توان تغییرات زبانی را نیز انتظار داشت: زن وارد اجتماع شده است و از این رو واژه مربوط به او تعبیری تازه یافته است، تعبیری که مفهومی مثبت تر از معنای پیشین را القا می کند.

زبان نه تنها نمایانگر نگرش فرهنگی سخنگویان در زمان معاصر است، بلکه نگرشهای گذشتگان ما را نیز با توجه به جایگاه و مقام زن آشکار می نماید. از این نظر متون و داستانهای کهن منابع مهم و جالبی هستند برای بررسی مقام زن و نگرش جنسگرایانه اجداد ما. این جنبه از ارتباط زبان و جنسیت در مقاله های کتابون مزدپور و زهره زرشناس مورد بحث قرار گرفته است.

مزداپور واژه ای چند از زبان پهلوی را بررسی کرده، نشان می دهد که تعبیر معنایی این کلمات نمایشگر تحول موقعیت زن در طی دورانی طولانی بوده است. وی مقام زن در دوره ساسانیان را با موقعیت او در دوران معاصر مقایسه می کند و با توسل به تحول معنایی کلمات مربوط، به بررسی بازتاب این دگرگونی می پردازد. مزداپور اظهار می دارد که متونی که به دوران گوناگون تاریخ زندگی بشر تعلق دارند نمایشگر تحول موقعیت اجتماعی، سیاسی و اقتصادی زن در قرون متعادی اند. وی می نویسد که در تاریخ فرهنگ ایرانیان، زن به تدریج حرمت و اعتبار خود را از دست داده است، و این واقعیتی است که در زبان منعکس گردیده است. مقاله پژوهشی مزداپور بر اساس دو متن «مسادیان هزار دادستان» و «روایات داراب هرمزیار» است که اوکی نوشته ای است حقوقی مربوط به دوره ساسانیان و دومی متنی است بسیار تازه تر.

یکی از نکات مهم در مقاله مزداپور تکیه بر این امر است که تعبیر واژه ها و متون قدیمی به عقاید اجتماعی و فرهنگی تعبیرکننده بستگی دارد. نویسنده اظهار می دارد که ما بازسازی معنایی را می توانیم در تعبیرهای متفاوت از کلمات پهلوی ستر و خسروای زن مشاهده کنیم: تعبیر تازه بر اساس آن دسته از عقاید فرهنگی است که ویژه زمان ما می باشد و نه بازگوکننده مفاهیم اصلی. ترایشلر در همین زمینه می نویسد که «بازسازی تاریخی از صورت و معنا نشانگر پیشداوری و تعصب ریشه شناس و فرهنگ نویس است.»^{۲۴} وی به نقل از امیل بنونیست Eml Benvenist اظهار می دارد که «واژه ای برابر از دو واج در زبان هندواروپایی نخستین نیست، زیرا وجه تشابه و اشتراکی در موقعیت زن و مرد وجود نداشته است.»^{۲۵} ترایشلر نسبت به گفته بنونیست ابراز تردید می کند و اظهار می دارد که «تعبیر وی (بنونیست) می تواند به همان اندازه از شرایط فرهنگی و تخصصی خود وی ناشی شده باشد که از «واقعیات» واژگانی مربوط به زبان هندواروپایی.»^{۲۶}

زهرة زرشناس در این شماره به بحث درباره داستانی کهن بنام داستان سفیدی بازوگان و روح دریا می پردازد. وی می نویسد که زبان این قصه نشانگر تعصب منفی و نگرش اهانت آمیز جامعه ای مردسالار نسبت به زن است. زرشناس اظهار می دارد که زنان در این داستان و قصه های مشابه مظهر ایثار و از خودگذشتگی

۲۴. ترایشلر، ۱۹۸۹، ص ۵۶.

۲۵. ترایشلر، ۱۹۸۹، ص ۵۶.

۲۶. ترایشلر، ۱۹۸۹، ص ۵۷.

هستند. این فداکاری الزاماً ناشی از انتخاب آگاهانه آنان نیست، بلکه به دلیل مسئولیتی است که عقاید فرهنگی بر آنها تحمیل نموده است.

ما هر روز زبان خود را به کار می‌بریم بدون اینکه آگاهانه به ارزشهای جنسگرایانه‌ای که آن را آورده کرده است بپندیشیم. اگرچه ما قادر نیستیم زبان و مفاهیم جنسگرایانه آن را بدون دگرگونی در نگرش فرهنگی تغییر دهیم، اما آگاهی از این مفاهیم می‌تواند جنبه‌ای مثبت و روشنگرانه در جهت بازشناسی شدت و زشتی این پدیده داشته باشد. از این نظر خوشحالم که به من فرصت ویرایش این مجموعه داده شده است، مجموعه‌ای که باید به عنوان مقدمه‌ای در زمینه پژوهشهای مربوط به زبان و جنسیت در جوامع فارسی زبان تلقی شود.

در این فرصت از همه همکارانم در این شماره صمیمانه سپاسگزاری می‌کنم؛ بدون یاری آنان این اثر هرگز به تحقق وجودی نمی‌پیوست. هم‌آوا با همکارانم، امیدوارم که این اثر بتواند در آینده منشاء و پرانگیزنده بحثها و تحقیقات نویسی در زمینه زبان فارسی و جنسیت گردد.

منابع فارسی:

- باطنی، محمدرضا. ۱۳۶۸ «فارسی‌زبانی عقیم؟»، آدینه ۳۳.
 نجم‌آبادی، افسانه. ۱۳۷۱ «پیشگفتار» در: بی‌بی‌خانم استرآبادی: معایب الرجال، نیویورک و بلومینگتن: نگرش و نگارش زن.

منابع انگلیسی:

- Abu-Haider, F. (1989) "Are Iraqi Women More Prestige Conscious than Men? Sex Differentiation in Baghdadi Arabic," in Language and Society 18. pp. 471-481.
 Bakir, M. (1986) "Sex Differences in the Approximation to Standard Arabic: a Case Study," in Anthropological Linguistics 28, 1. pp. 3-10.
 Bodine, A. (1975) "Sex Differentiation in Language," in

- Thorne, B. and N. Henley (eds) Language and Sex: Difference and Dominance, Newbury House. pp. 105-129.
- Bourdieu, P (1977) "The Economics of Linguistic Exchange," Social Science Information 16, 6. pp. 645-668.
- (1982) Ce que Parler Veut Dire, Fayard.
- (1991) Language and Symbolic Power, Cambridge, MA: Harvard University Press.
- Brown, P. (1980) "How and Why Are Women More Polite: Some Evidence from a Mayan Community," in McConnell-Ginet, S., R. Borker, and N. Furman (eds) Women and Language in Literature and Society, Praeger. pp. 111-136.
- Bunzel, R. (1933-38) "Zuni," in Boas, F. (ed) Handbook of American Indian Languages. Bureau of American Ethnology Bulletin 40, Part 3, Washington: Government Printing Office. pp. 385-515.
- Chatterji, S. K. (1921) "Bengali Phonetics," Bulletin of the School of Oriental Studies 2, 1. pp. 1-25.
- Coates, J. (1986) Women, Men, and Language, Longman.
- Das, S. K. (1968) "Forms of Address and Terms of Reference in Bengali," Anthropological Linguistics 10, 4. pp. 19-31.
- Eckert, P. (1989) "The Whole Woman: Sex and Gender Differences in Variation," in Language Variation and Change 1.
- Eckert, P. & S. McConnell-Ginet (1992) "Think Practically and Look Locally: Language and Gender as Community-based Practice," Annual Review of Anthropology 21. pp. 461-90.
- Faludi, S. (1991) Backlash, New York, Crown Publishers.
- Flannery, R. (1946) "Men's and Women's Speech in Gros Ventre," International Journal of American Linguistics 12. pp. 133-35.
- Freed, A. (1992) "We Understand Perfectly: A Critique of Tannen's View," in Locating Power: Proceedings of the 1992 Berkeley Women and Language Conference.
- Graham, A. (1975) "The Making of a Nonsexist Dictionary," in Thorne, B. and N. Henley (eds) Language and

- Sex: Difference and Dominance, Newbury House. pp. 57-63.
- Haas, M. (1944) "Men's and Women's Speech in Koasati," Language 20. pp. 142-149.
- Harding, S. (1975) "Women and Words in a Spanish Village," in Reiter, R. (ed) Toward an Anthropology of Women, New York: Monthly Review Press. pp. 283-308.
- Hill, J. (1987) "Women's Speech in Modern Mexico," in Phillips, S., S. Steele, and C. Tanz (eds), Language, Gender, and Sex in Comparative Perspective, Cambridge University Press. pp. 121-162.
- Ibrahim, M. (1986) "Standard and Prestige Language: A Problem in Arabic Sociolinguistics," Anthrological Linguistics 28. pp. 115-126.
- Jabbara, N. (1980) "Sex Roles and Language in Lebanese," Ethnology 19, 4.
- Jahangiri, N. and R. Hudson (1982) "Patterns of Variation in Tehrani Persian," in Romaine, S. (ed), Sociolinguistic Variation in Speech Communities, Edward Arnold.
- Jespersen, O. (1922) Language, Its Nature, Development, and Origin, George Allen and Unwin LTD.
- Keeler, W. (1990) "Speaking of Gender in Java," in Atkinson, J. and S. Errington (eds) Power and Differences. pp. 127-152.
- Keenan, E. (1974) "Norm-makers, Norm-breakers: Uses of Speech by Men and Women in a Malagasy Community," in R. Bauman and J. Sherzer (eds), Explorations in the Ethnography of Speaking, Cambridge University Press.
- Kojak, W. (1983) Language and Sex: a Case Study of a Group of Educated Syrian Speakers of Arabic, M.A. thesis, University of Lancaster.
- Kroeber, T. (1961) Isht In Two worlds, University of California Press.
- Labov, W. (1982) "Building on empirical Foundations," in Lehmann, W. and Y. Malkiel (eds) Current Issues in Linguistic Theory 24, John Benjamin. pp. 17-92.
- (1991) "The Intersection of Sex and Social Class in the Course of Language Change," Language Variation and Change 2. pp. 205-254.

- Lakoff, R. (1975) Language and Women's Place, Harper Colophon Books
- Royal, A. (1985) "Male/Female Pharyngealization Patterns in Cairo Arabic: a Sociolinguistic Study of Two Neighborhoods," Texas Linguistics Forum 27, University of Texas, Austin.
- Sapir, E. (1929) "Male and Female Forms of Speech in Yana," in St. W. J. Teeuwen (ed) Donum Natalicium Schrijnen, Nijmege Utrecht: Dekker and Van de Vegt. Reprinted in Mandelbaum, D. (ed), (1949) Selected Writings of Edward Sapir, University of California Press.
- Shibamoto, J. (1987) "The Womanly Woman: Manipulation of Stereo-typical and nonstereotypical Features of Japanese Female Speech," in Phillips, S., S.Steele, and C.Tanz (eds), Language, Gender, and Sex in Comparative Perspective, Cambridge University Press. pp. 26-49.
- Tannen, D. (1990) You Just Don't Understan, William Morrow and Company.
- Thorne, B. & N.Henley (1975) "Difference and Dominance: An Overview of Language, Gender, and Society," in Thorne, B. and N. Henley (eds), Language and Sex: Differences and Dominance, Newbury House. pp. 5-42.
- Treichler, P. (1989) "From Discourse to Dictionary: How Sexist Meanings are Authorized," in Frank, F. and P. Treichler (eds) Language, Gender, and Professional Writing, The Modern Language Association of America.
- Weil, S. (1983) "Women and Language in Israel," in International Journal of the Sociology of Language, Mouton. pp. 77-91.

دریاره جایگاه زن و زبان پهلوی

زورمندی نیمه مذکر جامعه پیوسته ایجاب می کند که سهم مردان از دستاوردهای اقتصادی گروه بیش از زنان باشد و این حقیقت را با شیوه های گوناگون و مشاهده عوامل و پدیده های اجتماعی مختلف می توان بازبینی و بیان نمود. چنین پیداست که در اغلب موارد، در پی تکوین جامعه بی طبقه ابتدایی و به محض انباشته شدن دارایی و ثروت و پیدایش ذخیره هایی از توانمندی، که بتوان با آن و بر سر تصرف آن، اعمال قدرت و تحمیل اراده کرد و از گذار آن، قدرت را در رنگارنگی خود به جلوه در آورد، حصه نیمه مؤنث جامعه از رفاه و آسایش به نابرابری و کاستی می گراید. این اختلاف و تفاوت میان دو نیمه افراد بشر که در بهره یابی از رفاه و راحتی و مزایای حیات اجتماعی در طی زمان و مکان تغییر می نماید، در اشکال گوناگون و در پدیده های مختلفی بارز می گردد و نشانهایی از آن را در زبان هم می

نشان می دهد. از آن روی در زبان تیسر سطحی مشاهده می شود. این سطحی توساخته در درون فرهنگ جوامع بشری و در درازنای تاریخ، در ن و حوزه های معنایی آن نمودار می شوند.

چنانکه واژه های برده و بردگی بر بودن مفهوم و قانون اسارت انسان به دلالت دارد، لغاتی را نیز می توان یافت که در آنها ارجمندی مرد و شرف و بلامنازع او بر زن نمایان است. به نظر می رسد که انقیاد زن با Mechanism اصلی و قاطع در جوامع بشری اعمال می شود و انجام می ستین آنها بی ارج و مقدار قلمداد کردن هنر زاینده است و کاستن از ویژگی انسان مؤنث است. از گذار این روش است که خصایص بدنی و به صورت عبوب و تنگی پدیدار می گردد و مثلاً حیض و ناپاکیهای پدیدهای اهریمنی و سخت می شمارند. دوم این که زن را تا جایی که ... یعنی تا نهایت و به طور کامل ... از صحنه فعالیت های اقتصادی بیرون با کار او را بی مزد و بی اجر می گذارند و یا او را از انجام دادن کاری با سادی و بهره و سود چشمگیر محروم می دارند. بدین منوال است که هم می از نیروی انسانی گروه مصروف تطهیرهای زائد و بی منطق می شود و

هم کار زنان به صورت نوعی بیگاری و کار مجانی برای رئیس خانواده در می آید. - که در صورت پدیدار شدن بحران، چیزی از آن در دست زن زحمتکش نمی ماند. - یا آنکه در نهایت، شوهر دادن دختر مسأله نگران کننده و دردناکی می شود، با رنج و درد و تنگ برای دختر و مادرش؛ و حتی پدر.

این مفاهیم اجتماعی هرگز به صورت گفتاری زنده و در آمده به بیان و صراحت نیست، بلکه تابع سازوکار پیچیده و درهم تنیده ای عمل می کند که اغلب حتی منکر وجود خویش هم می شود؛ اما نتایج عملی و واقعی آنها جای تردیدی در بودنشان باقی نمی گذارد. این مفاهیم و احکام در طی زمان و بتدریج پدید می آید و دگرگون می شود. تغییری که مفاهیم اجتماعی حاکم و ناظر بر چنین سازوکارهایی می پذیرد، در مواردی ضبط می شود و به یادگار می ماند. یکی از مباحثی که می تواند نشانه هایی از این دگرگونی و تحول را در اختیار ما بگذارد، نوشته هایی متعلق به اعصار متواتر از يك جامعه است که انعکاسی از این مفاهیم را در خود حفظ کرده باشد و از رهگذر آن می توان دید که چگونه جایگاه و ارج زن بتدریج دستخوش دگرگونی و تفاوت می گردد و در چنین آثاری است که این تطور و تغییر و تخفیف منزلت و جایگاه قابل مشاهده و توصیف است. در نهایت، این نتیجه حاصل می آید که مجموع این مفاهیم چیزی جز برداشت جمعی فرهنگهای مختلف از طبیعت نیست و به همین دلیل است که بی گمان باید آن را امری نوساخته و مجعول دانست و نه طبیعی و متعلق به جهان واقعی و خارج از محیط زیستی/بشری.

در تاریخ فرهنگ ایران، در روندی ثابت و روشن، از دوران پیش از تاریخ، پیوسته زن در این سرزمین ارجمندی و اعتبار خویش را از دست داده است و با گذشت زمان، هرچه فزونتر از فعالیتهای اقتصادی واجد قیمت و بهای او کاسته شده است. بدین شرح که مقام بلند و پایه والای او، در هزاره دوم پیش از میلاد مسیح، در جامعه عتیق عیلام باستانی، چندان به پستی و خواری گراییده است که به جای یغیانوان و الهگان آن روزگار، که در رأس تثلیث خدایان جای داشته اند، دیورنانی با کنش ناراست و فریبندگی مدعش نشستند و بر جای ارجمندی نسب بردن به بزرگ مادر ازلی و بانوخدای زایش نخستین، و شهبانوان عیلامی که تاج شاهی به برادران و فرزندان خود می سپردند؛ گننام و بی نشان ماندن زنان در حریمهای بزرگان و خانه مردم ناداشت و فقیر نشسته است، تا به آنجا که زن و کدبانو را حتی از نامیده شدن در نزد دیگران و بیرون از حصار اقتدار مرد و صاحب خویش، محروم می پسندیده اند. دور داشتن زن از شرکت در کارهای اجتماعی و فقدان مزد و حتی نام، همه از جمله ابزارهای درآوردن او به صورت خدمتگر و کنیز مردان است و دامی است که

گروه جنسی مقتدر برای انواع بهره‌کشی و سودجویی از جسم و جان جفت خود و کامرانی و هوسبارگی و رقابت بی‌امان با همالان فراهم آورده است و از زورمندی بدنی و شرایط مساعد جسمانی به مثابه وسیله‌ای برای این توفیق ستمبار و زیانگر و تافرخته آسان بهره می‌گیرد.

این تغییر تدریجی و کند از آن روی قابل محسّل و دوام است، که اندک اندک و به ملایمت، با گذر سالیان دراز انجام می‌گیرد و روی می‌دهد و نیز در قرآیندی ظریف و دقیق، با پشتیبانی و هماهنگی و هم‌تکی عناصری نرم و آرام و ظاهرالصلاح، به اعضای جامعه آموخته می‌شود و به صورت جزئی از پرورش آنها در می‌آید و طبیعت ثاتوی آنان می‌شود. از این روی است که چون همگان «زن خوب فرمانبر پارسا» را به پسندیدگی و نیکی می‌شناستند و باور دارند و به چنین زنی حرمت می‌گذارند و به صلاح او ایمان می‌آورند؛ «شاه زنانی» چون ملکه نپیرناسو و سینخت و رودابه و جریره و سودابه را سخت بیگانه می‌بینند و این خودکامگان ناهمیدنی را با ناشناختگی و یأس از ادراک وجود آنان، به فراموشی می‌سپارند. میان این زنان حاکم و امیر و صاحب‌جاء، و زنان اسپری که «منزل» و «والده فرزندان» و «توخونه» خوانده می‌شوند، حصارهای سخت و سنگین و گذرناپذیر متعددی هست و این حائلها مفاهیم اجتماعی برساخته در درون فرهنگ است و پس همین نوساخته‌های فرهنگی درک و دریافت زبانی را نیز، بنا بر تأثیر خویش دگرگون می‌کنند و دستخوش تغییراتی، ناشی از شرایط خاص خویش می‌نمایند.

نمونه‌ای از این تأثیر را می‌توان در دو اصطلاح «سُتُر» و «خوسرای زن»، در زبان پهلوی دید، و بنا بر تصوراتی جدید، پدید آمده در ادوار متأخر و تازه‌تر، دیگرگون و شکسته شده و هماهنگی تام با زمان یافته است و در چارچوب مفاهیم جدید اجتماعی، رنگی نوین و متناسب با روزگار نو پذیرفته است. در گام نخست، باید این نکته را بازگفت که در جامعه ایرانی دوران ساسانیان، زن دارای نقش اجتماعی و جایگاه اقتصادی مهمتر و ارزشمندتری بوده است و هنوز پرده نشینی به مثابه وظیفه اصلی زنان درباری و اطاعت محض خصلت کامل و بی‌متنازع زن کوچک و بازار و «ده» در نیامده بوده است. گواه این مدعا نقش اقتصادی و اجتماعی «دخت» است که در کتاب حقوقی بازمانده از آن روزگار، به نام مادیان هزاردادستان مطرح

۱. stūr: برای توضیح بیشتر، نگاه کنید به مقاله «زن در آیین زرتشتی»، از نگارنده، در کتاب حیات اجتماعی زن در تاریخ ایران (دفتر اول: قبل از اسلام) (تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۹)؛ صص ۷۷.۷۶ و ۹۴.۹۲ (نام نگارنده از این نوشته، حتی در فهرست نیز حذف شده و تنها در مقدمه آمده است).

است و «دخت» در آنجا نه تنها هنگام ازدواج و به ویژه طلاق می‌بایست رضامندی خود را قطعاً ابراز نماید و اگر جز این می‌بود، قانوناً ازدواج و طلاق انجام نمی‌گرفت.^۱ همچنین، زن می‌توانسته است «ناترس آگاه» باشد و بر این «ناترس آگاهی» و «ناترسکاری» گواهی و به اصطلاح «سخن‌نامه» فراهم گردد و هنوز از شوهر خود رسماً فرزندان به دنیا آورد که شرعاً و قانوناً فرزند شوهر باشند، اما از پدر ارث نبرند.^۲ به بیان دیگر، رابطه و پیوند اقتصادی و نسبت خانوادگی هنوز بر هم کاملاً جفت و با هم یکتا نشده بوده است و زن می‌توانسته است شخصیت اقتصادی خود را از شوهر خویش جدا نگاه دارد. البته همین زنان در «سالاری» مرد نیز می‌زیسته‌اند و هنگامی که «خودسالار» و سالار بر خویش نبوده‌اند و در درون دودمان به سر می‌برده‌اند، گاهی به نظر می‌رسد که از حداقل استقلال هم محروم می‌گشته‌اند؛ و در این بحث هنوز گشوده است.^۳

«ستری» مفهوم فراموش شده‌ای است که در دورانیهای پیشین به معنای سرپرست داری و اموال و املاک بوده و برای آن، درآمد و کارمزدی اقتصادی منظور می‌شده است:

«زروان داد» پسر «گشن‌جم» گفت که اگر مرد به دخت خویش گوید که برو و «ستری» بهمان کس کن، دخت جایز است که نکند زیرا این نیز چنان باشد که او را گوید که برو و زنی بهمان مرد کن (= به همسری فلان مرد تن بده) و هرگاه (این را) نکند، جایز است (مادیان هزارداستان، ص ۳۶، سطرهای ۹ تا ۱۲). و با (این گفته)، دیگری (نیز) گفت که چون مرد دخت خویش را به رغم رضامندی آن دختر به ستري بداد، جایز است و (اگر) به زنی (او را به مردی) بداد، جایز نیست. پس (بی رضای دختر، او را) به ستري ازیرا جایز است بدهد که «درآمد» (آن ستري) به پدر (دختر) تعلق می‌گیرد و به زنی (دادن دخت بی رضامندی وی) ازیرا جایز نیست که دخت را در همخوابگی کردن بر خود اختیار است که بنگرد (و جفت خود را برگزیند) (همانجا،

۲. همان مقاله، ص ۸۶.

۳. بنگرید به «دوره ساخت خانواده در دوره ساسانیان»، از نگارنده، فرهنگ، کتاب نهم، ویژه علوم اجتماعی، (مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، تاهستان ۱۳۷۰، صص ۲۲۷-۲۴۲)، ص ۲۳۶.

۴. نگاه کنید به مقاله «خانواده باستانی ایرانی» از نگارنده، زنان، سال دوم، فروردین و اردیبهشت ۱۳۷۲، شماره ۱۰.

بدین شمار، پیداست که در نهاد اجتماعی «ستری»، در مادیان هزاردادستان، درآمد و کارمزدی مطرح است که در روزگاران بعدی جای خود را به کار رایگان و در درون خانواده و تحت سرپرستی مرد خانواده داده است و هرگونه تردید را در تعلق گرفتن دستمزد زن و «دخت» به مردان خانه از میان برده است. این تفسیر را در دیگرگونی کاربرد اصطلاح «ستر» در آثاری می توان دید که پس از اسلام و به ویژه در قرون متأخر و در کتابهای موسوم به فارسی زرتشتی نوشته شده است. در اینجا است که نوعی تبدیل قطعی و تام را می بینیم که بر جای نقش اقتصادی زن و استقلال مادی و دارایی او، نوعی اطاعت و فرمانبرداری مقدس نشانده است و صرف قرار گرفتن زن در خدمت خانواده و «دودمان» است که از این پس اعتبار دارد و نقشمند است. این تنزل جایگاه زن زرتشتی، که بیگمان بخشی عمده از آن ناشی از تهدید دائم و سخت گروه از سوی اکثریت غالب و مقتدر و متجاوز است و هرچه فزونیتر خزیدن او را در درون امنیت گروه خودی و خانواده ایجاب می کرده است؛ هم ستري را به صورت مفهوم و اصطلاحی بازگردانده به نوعی ازدواج آیینی موسوم به «سترزنی» نموده است و هم به ویژه نوعی ویژه از ازدواج، یعنی «خوسرای»، را به تعبیر تعریف کشانیده است:

«خوسرای» گزارش می شود (به) تلاش^۶ (و نگاهداری) جداگانه؛ و آن باشد که چون مردی را دختری برناست و پدر (برای) در خانه نگاهداشتن (او) گناهکار (و مقصر است) و زن جز به دستوری پدر، سالاری فرازگیرد و زن وی شود؛ آن زن «خوسرای» خوانده می شود. دستمزدی که او را باشد نیز از آن سالار زن نه (باشد) و (هزینه) خوراک و جامه را (چون) از او ستانند، جایز (است)؛ و (چون) پسری زاید (و آن پسر) به برنایی رسد، او را سالارزن کنند؛ چون پسری زاید (و پسر) به برنایی آمد، زن را اندر سالاری

۵. ماتیگان هزاردادستان (متن پهلوی از روی دو دستنویس). چاپ دوم، به کوشش محمد مقدم و

دیگران (تهران، سازمان خدمات اجتماعی، ۱۳۵۵)، و نیز:

A. Perikhanian, *Sasanidskij (Sudebnik. Ervan, 1973)*.

واژه های درون کمانک هنگام ترجمه بر متن افزوده شده است.

۶. واژه پهلوی *nyōzišn* در مقاله «زن در آیین زرتشتی»، به «پیوند جداگانه» ترجمه شده است.

آن مرد به پادشایی زنی او به پادشایی باید داد. پسر (و) دختر (که) در پانزده سالگی آن پسر زاده شوند، همگی پسر و دختر آن پسر باشند (و) آن پسر را پسری کسی نیست (روایت امیداشا و هیشتان، صص ۱۶۱-۱۶۲).
 دختر اگر به واسطه کوتاهی پدر (شخصاً) همسر اختیار کند، (هزینه) خوراک و معاش را، اگر از دستمزد خود (دختر) هست، از دستمزد خود، و اگر او را دستمزد خویش نیست، از آن (= دستمزد) پدر خواهد بود (مادیان هزاردادستان، ص ۳۳، سطرهای ۱ تا ۳).

واژه پهلوی *hwsl yw* باید برگردان خطی برای واژه ای

اوستایی، نزدیک به *hva-orāyō*، از ریشه *orā*، به معنای «محافظة کردن، نگاهداری کردن» باشد. این گونه ازدواج به ویژه با توجه به ساخت و نقشمندی دودمان و خاندان کهنسال روزگار ساسانیان در تأمین نیازمندیهای اقتصادی اعضای خویش قابل درک است که از جمله وظایف و کنشهای اصلی آن برآوردن نخستین احتیاجات حیاتی ایشان و فراهم آوردن اسباب بقای زندگانی افراد بشر بوده است. چنین پیداست که در آن روزگاران دیرین، در زمانی قریب به سه هزار سال پیش از این، واحد اجتماعی اصلی جامعه، یعنی خانواده، کنشهای بسیار متنوعی داشته است، و از آن جمله زنده نگاه داشتن افراد بشر از گرسنگی و حفاظت وی از دشمنان؛ چه دویای و چه چهارپای. دودمان، یا *dūdag*، به طرزی که در مادیان هزاردادستان توصیف می گردد، شکل تحول یافته واحد اجتماعی قدیمی تری است که آن شکل باستانی حتی یک واحد سیاسی و نظامی نیز به شمار می رفته و در درون قلعه و دژی می زیسته است تا در صورت لزوم بتواند از خود دفاع کند و یا مهاجمان بیگانه بچنگد. این نکته را از روی شواهد و قرائن می توان استنباط نمود. اما در مادیان هزاردادستان، یعنی در زمانی نزدیک به دو هزار سال قبل، هم وظایف دودمان در وهله نخستین، حفظ و مراقبت از زندگانی افراد بوده است و حقوق حاکمیت سالار دودمان چنان تعیین شده است که مردان - گاه حتی برخلاف خواست و علاقه شخصی خویش - به ناچار از زنان و کودکان خویشاوند خود می بایست مراقبت و سرپرستی کنند. به همین مناسبت می توان دریافت که استقلال زن در آن روزگار، خلاف آنچه امروزه در بادی امر به نظر می رسد، آزادی مطلوب و شیرینی نبوده است که مورد آرزوی

جدا افتادن زن و کودک او را از سالاری و سرپرستی مرد به مشایه تنها و بی پناه ماندن باید دانست.

به همین دلیل است که قدرت پدر و حق او برای شوهر دادن دختر خویش، در نهایت نوعی چانه زدن برای تأمین رفاه او را نیز شامل می شده است و از روی همین متون حقوقی کهنسال به خوبی پیداست که پدر یا مردی که به جانشینی او سالار دودمان محسوب می شده، چگونه می توانسته است از خاندان داماد و شخص او یا پدرش و یا سالار دودمان او بخواهد که هنگام ازدواج، عروس را به عنوان «زن انباز»، یعنی شریک و دارای حقوق برابر در دارایی شوهر و خانواده، به عقد درآورند و یا برای او مهریه سنگین تری مطالبه کند. در عبارات منقول از دو کتاب روایت امیداشا و هیشتان و مادیان هزاردادستان، پیش از آن که مسأله رعایت حرمت و حق بزرگتری پدر در کار باشد و دختری که شخصاً همسر اختیار کرده است، زنی نافرمان و «بی ادب» و «خودسر و خودرأی» شمرده شود، پیش از همه موجود تنهامانده ای است که تهیه ابزار زندگانی و وسائل امرار معاش او و کودکانش مطرح است؛ وگرنه، در جامعه خشن و قدیمی آن دوران، با همه حرمتی که برای اقتدار و اعتبار پدر قائل بوده اند، جای چندان متمایزی به تظاهراتی بازگردنده به اطاعت و فرمانبری در خاندان اختصاص نداشته است که دل نازکی و رنجش را در کتاب قانون مطرح نمایند. بی تردید این مسأله چگونگی معیشت و نیز نکته هایی در باب تطور شکل نهادهای اجتماعی است که در جمله های بالا مورد اشاره قرار دارد؛ به ویژه آنکه از «گناهکاری و قصور» پدر صراحتاً یاد می شود.

به سبب از میان رفتن هرچه بیشتر نقش اقتصادی زن در جامعه پس از اسلام در ایران، و هرچه کمتر شدن استقلال فردی او، چه به عنوان شهروند و چه به عنوان عضو خانواده، مفاهیم اجتماعی مذکور در نقل قول زیر نوشته از مادیان هزاردادستان و روایت امیداشا و هیشتان، به واسطه تأثیر مفاهیم زنده و معاصر، به تدریج و با گذر زمان، به طرز تازه تعبیر شده است. بدین شرح که در کنار پیدایش مفاهیم تازه و روزآمدی که پیوسته در جامعه اکثریت ساخته و پرداخته می شده است، هم نهادهای اجتماعی کهنسال و دیرینی، چون «سالاری دودمان» و شکلهای قدیمی خانواده و انواع ازدواجها، تطور یافته و نقش و کنش و ارزش قدیمی خود را از دست داده بوده است و هم ضرورت هرچه بیشتر محفوظ ماندن زنان و دختران و دور ماندن آنان از تعرض و دستبردی که پیوسته ایشان را در بیرون از گروه خودی تهدید می

۸. این ازدواجها گاهی اصلاً فقط جنبه ظاهری و آیینی داشته است («زن در آیین زودستی»، صص

کرده، موجب می شده است که حقوق قانونی مردان در جامعه دینی زرتشتی، هرچه فزونیتر وجه جدی و اقتصادی بگیرد و رجحان مردان بر زنان دائماً بیشتر نمایان گردد. به همین روال است که جنبه اقتصادی و مادی احکام زیر نوشته سایه پوش و نهفته در پرتو مفاهیمی ثانوی و دارای اعتبار درجه دوم، مانند احترام و حرف شنوی از پدر و سالار دودمان گشته است. پیدایش چنین نظرگاهی است که انواع ازدواج در نوشته های موسوم به فارسی زرتشتی - یعنی آثار متأخری که به زبان فارسی دری به وسیله موبدان نوشته شده - به شکل زیر در آمده است:

از روایت کاوس کامان:

پرسش: آنکه در دین پنج گونه زن گفته است: یکی پادشاه زن، دوم ایوک زن است، سوم سترزن است، چهارم چاکرزن است، پنجم «خودشرای» زن است. پاسخ: این که پادشاه زن است که چون به خانه شوهر شد، این جهان و آن جهان از آن شوهر است و فرزندی که از او زاید، هر کرفه که کنند، هم چنان بود که پدر، دست خود کرده بود و همه او را باشد؛ «یوکی زن» آن است که پدری باشد، دختری دارد، و بابیشی، پسری ندارد؛ به سعی خویش، دختر به «ایوکن زنی» خویش به کسی دهد؛ اما پس گذشت وی بدهند و این زن فرزند که زاید، پدر و مادر را از آن کرفه بهره باشد؛ ولیکن آن دختر را از خواسته پدر «پسر بهری» باید داد و آن خواسته از آن فرزندان باشد؛ و «سترزن» آن است که مردی گذشته شود، پانزده ساله، او را زن نباشد؛ بر خویشن وی است که به سوی آن روان وی غمخوارگی کنند و دختر را خواسته دهد و ستروی، به شوی دهند تا در آن جهان او را هم زن باشد، هم فرزند؛ و آن کس که او را به زنی کند و فرزند که از او زاید، بهری از آن کس باشد که

۹. ظاهراً مفهوم عبارت چنین است: «اما شاید پس از درگذشت وی دخترش را به شوهر بدهند».

۱۰. کرفه به معنای ثواب است.

۱۱. ظاهراً بردن «پسر بهری» به جای تمام ارثیه پدر به شرایطی باز می گردد که تعداد دختران بیش از

یکی باشد («زن در آیین زرتشتی»، صص ۹۳-۹۴): در این شرایط، دختران دیگر، هر یک

«دختر بهری» می برند؛ و «دختر بهری»، همانند قانون ارث اسلامی، نصف «پسر بهری» است.

Dārāb Hormazyār's Rivāyat, vol. 1, ed. M.R. Unvala (Bombay, 1922), pp. 187-88.

۱۲. ظاهراً منظور خواسته و آن دارایی است که به عنوان ارث به مرد درگذشته می رسیده است؛

همچنین در این مورد، دادن جهیزه و خرج ازدواج دختر نیز مطرح بوده است.

زن ستروی باشد و بهری از آن کسی باشد که ستر وی به شوی داده باشند؛ و «چاکرزن» آن باشد که زنی که شوی داشته باشد و شوی وی در گذشته شده باشد، چون این زن را به شوی دیگر دهند، به چاکری شوی پیشین به شوی باید داد و این زن در آن جهان، از آن شوهر پیشین باشد و از فرزندان، بهری؛ «خودش رای زن» آن باشد که دختری باشد و پدر وی را نامزد مردی کند و دختر گوید که من وی را نمی خواهم و من زن همان کس می شوم و پدر بر آن همدستان نباشد؛ پس شاید که دستوران وی را به «خودش رای زن» بدان مرد دهند که آن زن گوید: «خودش رای» یعنی که به گفت «خود شوهر می کند؛ وی را به نزد یزدان ارجی نباشد و فرزندی که ازش زاید، شاید که چون پسر باشد، مادر را به «پادشازنی» به پدر دهد تا فرزند که از او زاید به «پادشاه فرزندی» شاید؛ و این «خودسرای» را از میراث پدر و مادر هیچ نرسد؛ تا داند!»^{۱۳}

چنانکه دیده می شود، واژه «خودسرای» نزدیک ترین صورت به شکل پهلوی واژه -- یعنی xwa-sarāy یا «خوسرای» -- است، که سرانجام پس از صورت‌های دیگری، ناشی از ویژگی‌های خط فارسی، که امکان پدید آمدن دیگرگونی را در نگارش کلمات پیش می آورد، در پاسخنامه درج شده است. این شکل در موارد دیگری نیز می آید و از آن جمله است در همین صفحه ۱۸۱، از روایات داراب هرمزیار، سطر ۱۵، که در «مکتوب مانک چنکا» همین پرسش و همین پاسخ مطرح می گردد و همین احکام تکرار می شود: از اشتباهی که با افزودن و حذف نقطه های حرف «س/ش» حاصل می آید، و افزودن حرف دال، يك حکم حقوقی کهنسال و کهنه، که دیگر معنای وجودی و کارکرد و نقش اقتصادی/اجتماعی خود را درباخته است، به صورت پنداشته رسمی/اجتماعی خاصی خودنمایی می کند. نقش و کارکرد این پنداشته جدید اجتماعی محدود کردن دختران به هنگام شوهرگزینی خویش است و این امری است که با توجه به شرایط زمان و نیاز گروه به اطاعت و انقیاد دختران تازه سال و احتمال شیفتگی و فریفتگی آنان به هنگام ازدواج، به خوبی قابل توجیه است. البته مفهوم اصیل «مهر دروجی»، یعنی «پیمان شکنی» و شکستن قولی که پدر برای دادن دختر خود به مرد مورد نظر داده است، نیز بر شکلگیری آن تأثیر می گذارد. بدین شمار است که در تعبیر جدید از این احکام، اطاعت دختر بیشتر به چشم می خورد تا ارزش و اعتبار اقتصادی و مالی. به همین روال است که «خودش

۱۳. مثلاً، روایات داراب هرمزیار، جلد اول، صص ۸۱-۱۸۰.

رای/خودسرای» چنین تفسیر می شود: «خودش رای، یعنی برای خود شوی می کند»؛ و واژه «رای» که در نقل قول زیر نوشته به معنای «رای و نظر» گرفته و به «گفت» نیز برگردان شده است؛ در این جا معادل «برای» و به خاطر خود است. به همین ترتیب است که در زبان فارسی کنونی هم می توان، بی توجه به صورت باستانی و چگونگی منشأ مبهم و تحوّل تاریخی واژه «خوسرای»، آن را به «خودسرای» برگرداند و چنین توجیه کرد: «زنی که از برای خود و شخصاً سرای و

.....

در اینجا سازوکاری ویژه در «باز» و امکاناتی است که ترکیب شرای در بخش آزاد از طرحهای رفتاری، و دیگرگونگی و تغییر پدید آید. پدید پیش تعیین شده معلوم می دارد و میکند و چگونه رفتار نماید، باز هم در آزاد و خالی و «تهیگی هایی» هست شرایط خاص خود، در آن عمل کرد و در آنجا بر جای نهاد. فرد آدمی و گروه ویژه خویش را نقش می زنند و مجزای بشری در همین «تهیگی های آزاد» از گذار همین بخش آزاد است که مفرد و دگرگون می شود. در همین جای تاسایش به انسان مؤنث و مذکر اختصاص بهره های نامساوی بر می گیرند، گوناگون و به واسطه ابزارهای مختلف روزافزون زن را در جامعه زرتشتی و اوضاع روزگار را بر مفاهیم اجتماع حکمی که در روایات داراب نقل شده است، بی گمان نمایند نظر داندگان قوم است و اعتقاد روحانیان اما، چنانکه دیده می شود، به روشن است، در آنجا که می گوید هزینه خور او خواهد بود، حال آنکه روایات داراب

عمل پدیدار می شود و آن استفاده از «فضاهای باطنی موجود فراهم می آورد و ممکن می سازد که به تبع آن، واژه های بازگردنده به آنها، پیوسته ن شرح که هرچند پیوسته طرحهای رفتاری از می گوید که در هر جا و موردی، هرکس باید چه گوشه هایی از این «بایدها و نبایدها»، جایی که می توان شخصاً و بنا بر دلتخواه یا وضع و نقشی از خصایص شخصی و انفرادی خویش را بهای انسانی در این بخشهای «آزاد»، خصایص فردی اشخاص یا فرهنگهای جوامع گوناگون را و جای خالی است که پدیدار می گردد. نیز مفاهیم اجتماعی، در طی تاریخ، تغییر می پذیرد و آزاد است که سهمهای نابرابری از رفاه و خاص می یابد یا شاه و گدا از خوشیهای زندگانی همین گونه تحوّل و دگرگونی، ناشی از شرایط می که پدید آمده، همان چیزی است که کهتری پس از اسلام به نمایش در می آورد و تأثیر زمانه می این گروه دینی نشان می دهد.

رمزیار از قول چند فقیه و دستور رایبند زمانه در رای عمومی گروه بهدینان و صاحبان فتوی و به تبع ایشان، مردم عادی را بازگو می کند. بی با حکم منقول از مادیان هزاره استان مغایر اک و پوشاک فرزند «خوسرای زن» بر عهده پدر ب رمزیار وی را حتی از ارث محرم می دارد.

«ایوکین» زنی است که تنها بازمانده و وارث خانواده بوده است^{۱۴} و تکلیف دینی برگزاری آیین و مراسم درگذشتگان و نیاکان خاندان را می‌بایست بپذیرد و نیز تکلیف اقتصادی/اجتماعی اداره اموال خاندان -- که طبقاً املاک مزروعی و باغات و چارپایان نیز در آن میان وجود داشته -- هم بر عهده وی قرار گرفته است. این اموال نیازمند سرپرستی است و «دخت» هرگاه «ایوکین» بوده، ناگزیر «ستر» خاندان می‌شده، و چنانکه گذشت، اصلاً معنای واژه ستر «سرپرست و نگاهدارنده و مراقب» است.^{۱۵} هر زن «ایوکین»، خود «ستر» خاندان هم می‌شد، اما زن می‌توانست «ایوکین» نبوده، و بپذیرد که «ستر» خاندان خود یا دودمان دیگری باشد -- چنانکه در بالا از مادیان هزاردادستان نقل گردید. این دو اصطلاح، و به تبع آنها، دو گونه ازدواج اصالتاً آیینی و تشریفاتی مدلول آنها نیز، به نوبه خود، دستخوش همان دیگرگونی و تغییری شده‌اند که در مورد ازدواج «خوسرای» به چشم می‌خورد و در تعبیر آنها هم مفاهیم اجتماعی زمان تأثیر کرده است و معاصران، هر يك، هر بار «از ظن خود» بار آنها شده‌اند و به معنای اصلی و اولین آنها نپرداخته‌اند. اگر اینک برای ما میسر است که چیزی افزون بر تعابیر و دانسته‌های رایجندان و صاحبان نظر و فتوی در روایات داراب هرمنزیار بدانیم و بگوییم، سبب آن دسترسی داشتن بر منابع و آگاهی‌هایی است که ابزار جهان‌امروزی در اختیار ما می‌گذارد و به وسیله امکانات دانش جدید می‌توانیم دریابیم که برداشت آن دانیان پیشین در این موارد، با نظرات مندرج در منابع و کتب قدیمی‌تر، در تضاد و اختلاف است.

چنین پیدا است که زن «ایوکین» و «ستر دودمان» دارای اختیارات و حقوقی متمایز بوده‌اند و «خوسرای زن» نیز در ارزش‌شان قرار می‌گرفته است. حقوق و اختیارات این زنان، و نیز زنان «خودسالار»، که بر خود، سالار و «پادشاه» بوده‌اند و در قیامت مرد خود نمی‌زیسته‌اند؛ با یکدیگر همانند بوده است و به دلیل همین شباهت است که جایگاه اجتماعی زن «ایوکین» با «خوسرای زن» خلط می‌شده و چنین امری موجب مطرح‌گشتن این دو پرسش، به همراهی هم، بوده است. از آن پس که زن ایرانی زرتشتی، هاهنگ و هسجوار با دیگر زنان ایرانی، ارزش و جایگاه اجتماعی و اقتصادی خود را، باز هم فزونتر و بیشتر، از دست داد و به صورت همسر مهربان و بی‌آزار، با کاری مزد و زحمت بی‌اندازه و بی‌سپاس، در آمد و ناچار از آن گردید که ستم مضاعف را در بُعد سوم آن هم به عنوان جنس دوم در گروه اقلیت

۱۴. نگاه کنید به «زن در آیین زرتشتی»، صص ۹۳-۹۴.

۱۵. همان مقاله، صص ۷۶-۷۷.

دینی تحت ستم اکثریت بیازماید و تجربه کند، از همه اعتبار و جایگاه او در اقتصاد جامعه کاسته شد و بر رنج و غم و درد او، به عنوان دختر و همسر و مادری افزوده شد که می پایست به دنیا بیاید، رشد یابد و زحمت بکشد، و با رعایت همه اصول و دستورهای دین و احکام اخلاقی و قواعد رفتاری و انسانی، فرزندی را بزاید و بزرگ کند و به بار آورد که خود ناگزیر، به مشابه انسانی مقهور ظلم و تجاوز، ناچار بود بخش اصلی درآمد و دستاورد رنج خود را به عنوان جزیه پردازد. بی گمان تردیدی نیست که در چنین گروهی، با همه احتسالی ربه شده دختر جوان، که به مشابه خواسته و دارایی مطمح نظر و مورد طمع بود، احکام سخت برای حفاظت به میان می آمد و زاده بینوا ناگزیر از گردن نهادن به همه آنها بوده است!

تحویلی که از این رهگذر می توان مشاهده کرد، این حقیقت را روشن می دارد که هرچند واژه «دخت» در دو زبان پهلوی و فارسی دری دارای صورت و کاربرد برابر و یکی فرزند دیگری است، بار معنایی آن در دو زبان یکی نیست و عناصری که در هر يك از این دو زبان پیرامون آن به کار می رود و اجزای سازنده معنای آن را در دو زمان، یکی متعلق به دوران میانه از تاریخ تحول زبانهای ایرانی و دیگری از آن دوران جدید، تحت تأثیر قرار می دهند، نمی توانند یکسان باشند؛ «دخت» در روزگار ساسانیان و باستانی از شرایط زندگانی آن ایام، که در مادیان هزاره دستان بر جای است، موجودی است بس گرمی تر از آن که در اعصار بعدی دیده می شود؛ وی هنوز همانند «دینک» و «شاپور دختک»، هنگام تولد خود امید دارد در رده کسانی از او نام برده شود که در رأس خاندان شاهی جای داشته اند یا همپای شوی خود بر تخت فرمانروایی می نشسته اند؛ و این امری است که گذر زمان و گردش اعصار آن را از زن ایرانی، چه زرتشتی و چه متدین به دین دیگر، بازستانده است؛ نیز وی هنوز شباهت بیشتری با «منیژه» دارد که جفت خود را می رباید تا «خودشرای زن» و «خودسرزن» که هرگونه اعتراض به انتخاب پدر در مورد برگزیدن شریک زندگانی می تواند برایش گناه باشد. بی گمان این کاهش منزلت را در همه زندگانی زن ایرانی و زرتشتی به خوبی می توان دید و بازیافت و توصیف کرد.

واژه «دخت» و دیگر واژه هایی که در زبان پهلوی به زن و خصایص زنانه باز می گردد، همانند بسیاری از واژه های این زبان، سخت از این پنداشته اجتماعی مقدس متأثر است که جهان و هرچه را در اوست، به دو گروه هرمزدی و اهریمنی بخش می کند و همه را به این اعتبار می نگرد و جستجو می نماید که نیک است یا بد. بیگمان جوینده یابنده است و در هر چیز می توان دلایل کافی یافت که آن را هرمزدی

در زبان پهلوی، همچنان که در اوستای متأخر، دو واژه برای نامیدن او هست: narig یا «زن نیک» و jeh یا «زن اهریمنی و بد». ^{۱۶} زنی سزاوار نام «ناریگ» است که از يك رشته احکام و فرمانهای دین پیروی کند و به محض عدول از این اطاعت، آرام یا تند، به آن می گراید که «جه» خوانده شود و محکوم بد عقوبتی گردد که در ابعاد گوناگون، در حیات و نجات، موجودی اهریمنی مستوجب آن است. واژه هایی که به این تکالیف و احکام باز می گردد، همه باری از قداست دارند و با این رنگ دینی است که زن را، همانند و نظیر مرد، در ید قدرت خود محاط می دارند و او را وادار می کنند که تا سرحد مرگ، تا نهایت توان خویش و حتی پیش از آن، بکوشد تا «ناریگ» باشد و «جه» نباشد. مرد نیز مشمول همین احکام و وظایف است؛ اما در بخشی «آزاد»، سازندگان مذکر احکام و فرمانها به نفع خود به حکم سازی پرداخته اند و سهمی بهتر و سودمندانه تر برای خود برداشته اند. در نتیجه اطاعت از مرد نیز در زمره وظایف و تکالیفی در آمده است که «ناریگ» را از «جه» متمایز می گرداند و نافرمانی از مرد هم از عیبی است که «جه» را داغ ننگ می زند.

مفاهیمی که ناریگ و جه را از یکدیگر جدا می سازد، در رده نخستین و اصلی خود به کنش طبیعی و زیستی جانور ماده باز می گردد که زادن و پرورش کودک را در بر می گیرد و هر طفل مؤثقی را در آینده خود، مکلف به اختیار شوهر و زادن فرزند و بزرگ کردن او می شمارد. سرپیچی از این وظایف گناه است و انجام دادن آنها جزئی از حیات هر زنی و هر حیوان ماده ای است. اما آنچه ماده آدمی را از دیگر جانوران متمایز می کند، طرحهای رفتاری دقیقی است که ضامن اجرای آنها پنداشته های اجتماعی معین و فرمانها و دستورهای دینی و اخلاقی، با پادافراه و کیفر در سطوح گوناگون است. جانوران به محض زادن می دانند که چه باید کرد و این تنها آدمی است که سرگردان می ماند و هر فرهنگ و هر گروهی حکمی دیگر درباره طرز اتلاف عمر و روزگار زندگانی به او تحمیل و القا می کند.

بخشی از این موارد تحمیل را در نوشته های پهلوی معطوف به رشته احکامی می توان دید که زن به واسطه شرایط بدنی و وظایف الاعضایی خویش باید از آنها تبعیت کند؛ پرهیز در روزهای قاعدگی و ناپاکبهای زنانه پس از زایمان و نیز بیماریهای زنانه. این احکام سلسله درازی از طرحهای رفتاری را می آفریند که بر اثر آنها جه از ناریگ دور می شود و به دوزخ می افتد. تأکید بر این گونه تکالیف را می توان در رده گناهای قرار داد که به واسطه آنها زن دست و پا بسته در فرمان مرد قرار می گیرد و به آسانی از حیطة کار اجتماعی مؤثر و دارای اعتبار و ارج کامل به

۱۶. نگاه کنید به مقاله «زن در آیین زرتشتی»، صص ۵۸-۵۳.

دور می افتد. چون زن در پاره مهمی از حیات خود، در دوره جوانی و نیرومندی مکلف به کناره گیری از زندگانی اجتماعی باشد، بی گمان نخواهد توانست در بسیاری از صحنه های فعالیتهای گروه عرض اندام کند و خود به خود عرصه را برای مردان باز خواهد گذاشت. این امر به روشنی در نزد روحانیان آن روزگار خواه ناخواه به وقوع پیوسته است و زنان را عملاً از ایفای نقش در این زمینه محروم گردانیده اند؛ که البته هرگز این تنها مورد از خلع ید زنان در کارهای اجتماعی نافذ و مؤثر نیست.

این مسئله در این صورت است که در این کشور، به واسطه کمبود زمین، مردم در آنجا که در آنجا زمین کم است، به کشاورزی و باغداری می پردازند و شغل به کشاورزی و باغداری می پردازند. این وضعیت نیست که در آمدن انسان مؤثرت به بهشت هر مزدی امکان می پذیرد. این وقت صرف نظر از اینکه آیا شوهر نیز باید به رعایت نظیر آن پردازد یا مختص زن است، شکل نهاد اجتماعی خانواده باز می گردد و تخطی از آن، بخشی مهم از گناه را تشکیل می دهد. اما در کنار این قبیل گناه، که اراده زن پیش و کم در آن است، گناهی مانند نازایی و کم شیری و انواع نارساییهای طبیعی جسم و قرار می گیرد که پنهانی و ناگفته، زن را بدل به «جه» می کند و این تقابل و نهانی احکام دینی را، همانند نظر عمومی مردم جامعه، اعم از در و هم مادرشوهر و خواهرشوهر، معطوف به چیزها و اموری باید دانست که زن هیچ تقصیری ندارد و هرچند بسیار هم متعادل و در راه آن کوشنده باشد، توانست به انجام دادن تکالیف شایسته خویش توفیق یابد. در اینجا نوعی سخت و زورگویی مقدس در کار است که هیچ منطقی را پرنمی تابد و عادات عادلانه نیست، اما وجود دارد و عمل می کند و بر سرنوشت آدمی حکم می زند و ویژه انسان مؤثرت متهور چنگال سهمگین و مسلط و زورمند آن است. این نمی توان جز از این طریق توجیه کرد که به وجود آمده اند تا زن را در شمار ستیبار، وادار به تحمل بار سنگینی در زندگانی دشوار و ناملایم بنمایند تا در ناموزون و ناپاکار، بیشتر بتوان از آنها بهره کشی کرد و به هر قیمت، مثلاً به کردن و یاغتن رشته ای از عیبوی مادرزاد و ناگزیر در آنان، برای هرچه بیشتر گردانیدن آنان، از اعتقاد و اعتماد مردم به قداست دینی و اخلاق بهره گرفت. بدین شمار، در گذار تاریخ ایران، مفاهیم و پنداشته های اجتماعی پهنیم که پیوسته، هرچه فزونیتر و سخت تر، به سوی آن تقابل دارد که چارچوبی تنگتر جای دهد و او را تنها به کار زادن و پروردن کودک و خدمت و در حصار خانه محدود نماید. اجباری که از این راه، زن را محکوم به اطاعت از

نخستین بار
نهادی
ست، به
تاهان زن
ن دخیل
جان نیز
گرایش
سایه و
در آنها
نخواهد
تحمل
قلات و
اند و به
حکام را
نوابی
رقابتی
اختراع
مطیع
ی را می
زن را در
برای مرد
طاعت از

مردان می پسندد، از چنین گذار تعابیری نیز قابل دیدن است که در دورانهای مختلف از احکام کهن شده است و به واسطه تأثیر باورها و مفاهیم اجتماعی و فرهنگی متعلق به عصر و زمانه، برداشتی را پدید آورده است، متناسب با شرایط زندگی زن در آن روزگار و ارجی که جامعه به نیمه مؤنث خود می نهاد. کاهش تدریجی و منظم این ارج و پایگاه را، از دوران زبان فارسی میانه تا زبان فارسی زرتشتی، یکی از گونه های فارسی دری، می توان مشاهده نمود و در این تعبیر و دیگرگونی، حقیقتی روشن و بارز را به عیان دید و آن نسبی بودن و پرسیخته شدن این معانی و مفاهیم احکام در درون فرهنگ هر جامعه و در طی تاریخ مفاهیم اجتماعی است. درست به همین دلیل است که می تواند بود و شایسته و تکلیف ناگزیر است که همه پنداشته های بازگردنده به سهم و بهره ای که جامعه به هر يك از دو نیمه خود اختصاص می دهد، خردمندان بازنگری و بازبینی شود و جایگاه و ارج هر کدام چنان تعیین و معلوم گردد که خرد آن را می پسندد و شایسته می داند.

داستان سفدی بازرگان و روح دریا

ادبیات، تاریخ و فرهنگ همه ملل، در گذشته های دور و دیرنشان، مشحون از حکایت های اسطوره ای، وقایع اعجاب آور آمیخته با افسانه ها، و قصه ها و روایت هایی است که در حقیقت چونان آئینه ای، منعکس کننده کلی ترین اعتقادات، باورها، آمال، و شاخص های فرهنگی و اجتماعی و روانشناختی این اقوام است. مورخین، دیرنشانسان و کاوشگران عرصه فرهنگ و ادب باستانی برخی از این حکایات را داستان های پریان نامیده اند؛ و طیف وسیعی از دانشوران روانکاوا، مردم شناس، مورخ و باستان شناس جهت درک حقایق و ظرایف فرهنگی و نکته های اجتماعی و روانشناختی نهفته در این داستان های پریان به کاوش در آنها پرداخته اند. کارل گوستاو یونگ، کنکاش در محتوای افسانه ها و داستان های پریان را یکی از شیوه های فهم و کشف « آرکی تایپها » Architypes و ره یافتن به عمق و حقیقت ضمیر ناخود آگاه نژادی می دانست؛ و مردم شناسانی چون « لوی پرول » بررسی محتوایی این حکایات را دستمایه ای برای فهم « ذهن ابتدایی » یا به قول او « پیش منطقی » Prelogical قرار داده بود. « میرچا الیاده » و بسیاری دیگر از بزرگان قلمرو تاریخ، باستان شناسی، فرهنگ شناسی و ادبیات تطبیقی نیز هر يك به طریقی و از وجه یا وجهی به داستانها نظر کرده اند، و کنکاش در محتوا یا ساختار آن را مبنای تفسیر و درک و ژرفانگری خود قرار داده اند.

متفکری گفته است: « زبان خانه حقیقت است »؛ اگر فرض را بر صحت این سخن بگذاریم، آنگاه می توانیم هر زبان را جلوه ای از حقیقت یا شکلی از اشکال محقق آن بنامیم؛ زبان حقایق موجود در خود را در قالب داستانها و ساخت بیان منشور و منظومه ها و نحوه گفتار شاعرانه محقق می سازد؛ از این رو برای فهم حقایق روحی و فکری و دقائق نگرش و جهان بینی يك قوم، یکی از بهترین روشها پرداختن به داستانها و حکایاتی است که در آئینه زبان يك قوم متجلی شده است. در میان متون موجود زبان سفدی نیز تعدادی افسانه و داستان دیده می

شود. زبان سفدی از زبانهای گروه شرقی^۱ ایرانی میانه^۲ است که در حدود هزاره اول میلادی در بخشی از شرق ایران بزرگ و در طول شاهراه ابریشم زبانی زنده بوده است. این زبان در طول چندین قرن - از قرن چهارم تا دهم میلادی - زبان رایج و معمول ادبیات، علوم دین و تجارت در آسیای مرکزی و بنا به گفته پلیو (Pelliot) دانشمند چین شناس فرانسوی زبان میانجی^۳ آن ناحیه بوده است.

سفدیان که بازرگانانی ماهر بوده و در طول جاده ابریشم از سمرقند تا خرمدان چین به تجارت می پرداختند در نواحی مختلف آسیای میانه و اساساً در مسیر کاروانهای تجاری، آبادیهای سفدی نشین بسیاری احداث نمودند، در نتیجه زبان، فرهنگ و خط سفدی در سرزمین پهناوری از بخارا تا دیوار چین گسترش یافت. سفدیان واسطه ارتباط میان فرهنگهای شرق و غرب آسیا شده بودند و زبان سفدی که در حدود قرن ششم قبل از میلادی در وادی زرافشان و نواحی شمال تاجیکستان امروزی متداول بود، مهمترین زبان ایرانی آسیای میانه گشت. همچنین سه دین بودایی و مانوی و مسیحی به همت میلفان سفدی در این ناحیه رواج یافت و پیروان هر یک از این ادیان آثار دینی خود را به زبان سفدی برگردانده و با خطی مخصوص به خود به رشته تحریر در آورده‌اند.

بیشتر متون موجود سفدی دارای موضوع مذهبی و متأثر از ادیان نامبرده

است. متون مذهبی ترجمه شده از آثار بودایی است که در آبادیهای سفدی نشین تورق و واقع در ترکستان شرقی در فاصله قرنهای

بودایی، مانوی و مسیحی به زبان سفدی (ترفان) و تون هوانگ (یا دون خوان) هفتم تا دهم میلادی به وجود آمده‌اند.

خصوصیات ساختمان به دو گروه غربی و شرقی ی پارسیک و پهلوانیک (پارسی میانه و پهلوی و خوارزمی و سکایی میانه است. (پرویز ناتل فرهنگ ایران، ۱۳۴۸، ج ۱، ص ۲۸۳).

بود که از پایان شاهنشاهی هخامنشی تا آغاز این، زمانی کاملاً تقریبی است. زیرا، از یک سو به اواخر قرن اول میلادی است و از سوی دیگر، وجود داشته و به دست آمده است. در حقیقت، که در این دوره تاریخی متداول بوده، بیشتر ناظر زبان فارسی، ج ۱، ص ۲۴۵)

در انتخاب شده است.

۳. زبان «میانجی» در مقابل واژه lingua franca

وجه مشخصه این آثار ناهمخوانی با اصل است. با وجود آنکه بخش اعظم ترجمه ها توسط مترجمانی مجرب صورت گرفته است لکن مواردی نظیر ترجمه های تحت اللفظی، استفاده از اصطلاحات مصنوعی و اختراعی نادرست از مضمون اصلی، به خصوص در آثار سفدی بودایی و مسیحی چشمگیر است.⁵ متون سفدی مانوی به علت مهارت و تسلط مترجمان مانوی عاری از اشکالات فوق بوده و ترجمه هایی بسیار دقیق و روان و یکدست از زبانهای زنده آن روزگار به سفدی مانوی در دست است.

و.ب. هنینگ (W.B. Henning) مجموعه «داستانهای سفدی»⁵ را از میان دستنویسهای سفدی مانوی مکشوفه در ترکستان چین برگزیده است.

داستان سفدی «بازرگان و روح دریا»⁶ که از میان داستانهای این مجموعه برای ترجمه انتخاب شده، نیز روایت سفدی مانوی یکی از کهن ترین افسانه های دنیا است. گونه هایی از این داستان با عناوین و روایات مختلف در میان داستانهای عامیانه ملل جهان دیده می شود. موضوع مشترك این افسانه ها سوگند خوردن یا بستن پیمان با روحی شیطانی در موقعیتی خطرناک و بحرانی از طرف پدر یا مادر و گرو گذاشتن جان معمولاً عزیزترین فرزند برای رهایی و نجات از آن موقعیت از يك سو و فداکاری عاشقانه آن فرزند برای پذیرفتن همسری معمولاً غیرمتعارف و یا مرگی ناپهنگام و قربانی شدن در راه پدر یا مادر از سوی دیگر است.

آنچه که در این داستان جلب توجه می کند نگرش تحقیرآمیز و تبعیض گرایانه نسبت به زن است. تقریباً در تمامی روایات این داستان فداکاریهای سخت و ایشارگریها از ناحیه زن یا دختر مهربان خانه صورت می گیرد و زن یا دختر قربانی می گردد تا خانواده یا پدر از فاجعه ای نجات یافته یا از مخمصه ای رها گردد.

روایات مختلف داستان «بازرگان و روح دریا» را از جهت ساختار داستانی و نوع نگرش به زن می توان به دو گروه تقسیم کرد:

در يك گروه فداکاری دختر و تسلیم او به سرنوشت غم انگیزش و مثلاً ازدواج با يك دیو یا کنده درخت یا... اکثراً انتخابی است که از طرف خود دختر صورت می

۴. به طور کلی بیشتر متون موجود سفدی، مذهبی و متأثر از ادیان بودایی، مانوی و مسیحی است. به همین جهت متون سفدی را به سه گروه متون سفدی بودایی، متون سفدی مانوی و متون سفدی مسیحی تقسیم می کنند. برای توضیح بیشتر درباره زبان سفدی نگاه کنید به زهره زرتشناس. «وله داستان سفدی»، مجله چیستا، سال ۴، ش ۵، دی ۱۳۶۵، ص ۲۲۵-۲۲۲.

5. W.B. Henning. "Sogdian Tales". BSOAS, 1945, pp. 465-487.

6. Ibid., pp. 471-2.

گیرد و منجر به شکستن طلسمی می شود که در برابر قدرت عشق و فداکاری قاب تحمل ندارد. به عنوان مثال برای روایات این گروه از حکایاتی نظیر «دیو و دلیر»^۲ (روایت متداول مردم اروپا)، «سلطان مار»^۳ (روایت ایرانی)، «پی پی نگار و می سس قبار»^۴ (روایت ایرانی)، «نیروی عظیم»^۵ و «از افسانه های کهن بخارا» می توان نام برد.

در داستانهای گروه دیگر پدر یا مادر (معمولاً پدر) فرزند (معمولاً دختر خود را) به عنوان قربانی پیشکش می کند و فرزند به خاطر عشق به پدر این سرنوشت را می پذیرد و داستان با قربانی شدن و مرگ فرزند پایان می پذیرد. به

۷. کارل گوستاو بونگ. انسان و سمبولهایش. ترجمه ابوطالب صارمی (تهران: انتشارات امیرکبیر، ۱۳۵۲)، صص ۲۰۸-۲۱۰.

۸. سید ابوالقاسم انجری شیرازی، نصد های ایرانی (گردآوری و تألیف)، ۲ جلد (تهران: انتشارات امیرکبیر، ۱۳۴۲)، ج اول، صص ۱۳۸.

۹. همان کتاب، ج دوم، صص ۱۶۱-۱۶۶.

۱۰. داستانهای ملل، تحت نظر صبحی مهتدی، نشر به الهیمن روابط فرهنگی ایران با اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی، صص ۱۶۳-۱۶۸.

۱۱. در این داستان اگرچه همان مسئله قدرت عشق برای به زانو در آوردن نیروی شیطانی مطرح است ولی ساختار داستان کاملاً متفاوت است. به این ترتیب که پدری برای رهایی از چنگ عزراپیل تسلیم این شرط می شود که هرگز یگانه پسرش را داماد نکند. در شب عروسی این پسر عزراپیل عهد فراموش شده را به پدر یادآوری می کند و در ازای پیمان شکنی، جان پسر را می خواهد. در مقابل زاری و التماس مدعوین، عزراپیل می پذیرد که به جای داماد جوان، جان هرکس را که داوطلب باشد، بگیرد. پدر نخستین داوطلب است ولی نزدیکی مرگ و هیبت عزراپیل او را وادار به عقب نشینی می کند. مادرزادگهای داماد و عروس جوان دارطلبان بعدی هستند که پس از اولین ضربه عزراپیل به قلبشان با التماس از مهلکه می گریزند. در این هنگام، دخترک فقیری که فرزند مستخدم آن خانه و همبازی دوران کودکی داماد بوده است، از عزراپیل می خواهد که جان او را به جای داماد بگیرد و شجاعانه سه ضربه مرگ آور عزراپیل به قلبش را تحمل می کند. و از آنها که هیچ کس در دنیا پس از سومین ضربه عزراپیل زنده نمی ماند، عزراپیل عاجزانه اقرار می کند که حتی مرگ هم در برابر نیروی عشق دخترک ناتوان است، مجلس را ترک می کند. داستان با ازدواج داماد جوان و دخترک فداکار پایان می پذیرد.

عنوان مثال داستانهای «دختر یفتاح»^{۱۱}، «ایدومنه»^{۱۲} (Idomenee) احتمالاً داستان سفدی «بازرگان و روح دریا» در این گروه قرار می‌گیرند، ولی از آنجا که دستنویس سفدی پاره شده و پایان داستان نامعلوم است؛ نمی‌توان در این مورد به قطعیتی دست یافت.

در تمامی روایات این دو گروه داستان می‌توان برخی وجوه و ویژگیها را به عنوان شاخصهای مشترک در خصوص نگرش به زن (که متأثر از درك کلی فرهنگ مردسالارانه مشرق زمین کهن می‌باشد) نام برد.

در این حکایات زنان مظهر نوعی عطفوت و مهربانی انفعالی هستند که بار اصلی شداید از سوی پدر یا برحسب تقدیر و یا به انتخاب خود آنها بر دوش ایشان قرار می‌گیرد. فداکارهای زنان قهرمان این داستانها نیز ایثارگریهایی انفعالی است که نه به جهت بهبود وضع فردی خود قهرمان زن داستانها یا پیشبرد يك تحول کیفی و عمومی مثبت، بلکه صرفاً در مسیر گره‌گشایی از زندگی مرد (پدر خانواده) صورت می‌گیرد.

همین خصیلت انفعالی انتخابها است که از ارزش آنها به عنوان تصمیم‌گیریهای آزادانه و توأم با اختیار و آگاهی می‌کاهد و بیشتر بدانها جنبه نوعی تسلیم‌طلبی و گردن‌گذاشتن به سرنوشت می‌دهد؛ هرچند که نقش فداکارها به هر حال ارزشمند و مورد احترام است. دختر یا زن دقیقاً به دلیل منش تسلیم‌طلب و منفعل در مقابل سرنوشت یا دستور پدر است که قربانی شدن خود را می‌پذیرد یا به ظاهر «انتخاب» می‌کند.

در تمامی این حکایات نوعی نگرش مردسالارانه حاکم است و این مرد است که نهایتاً از محصول فداکاری زن داستان بهره می‌برد. ساخت قدرت در خانواده‌ها آنچنان پدرسالارانه و استبدادی است که دختر برای فداکاری و قربانی کردن خود نیز احتیاج به اجازه و تأیید پدر دارد.

۱۲. کتاب مقدس (عهد عتیق و عهد جدید). ترجمه از زبانهای عبرانی و یونانی به فارسی (المجمن پنش کتب مقدسه در میان ملل، ۱۹۶۶)، صص ۶-۴۹۵.

۱۳. ویرژیل- اندهاید. ترجمه میرجلال‌الدین کزازی (تهران: نشر مرکز، ۱۳۶۹)، صص ۵-۸.

این داستان در دستنویس Tii D66 به خط مانوی^{۱۴} در سطرهایی ناقص با رسم الخطی رنگ باخته و غالباً ناخوانا آمده است. به طور کلی قطعه ای است که خوب حفظ نشده است. در اینجا نخست برگردان واژه به واژه یا تحت اللفظی داستان از زبان سفدی به فارسی و سپس حرف نوشت متن سفدی و پس از آن افسانه «سلطان مار»^{۱۵} از گروه اول و «دختر یفتاح»^{۱۶} از گروه دوم به عنوان نمونه خواهد آمد.

- ۱) «... فشار آورد» دوخواست پر (= دعاکن، استدعاکن)^{۱۷}
- ۲) و سوگند را سوگندخور (= سوگند یادکن، پیمان ببند)
- ۳) همان زمان (= بی درنگ) آرام گیرد و
- ۴) ما رهائیده شویم» و
- ۵) ... تا هفت روز
- ۶) ... فشار و فراخوان
- ۷) ... «سوگند کن (= پیمان ببند)» و

۱۴. همانطور که گفته شد متون سفدی به سه گروه بودایی، مانوی و مسیحی تقسیم می شود. متون هر يك از این سه گروه به خط خاصی نوشته شده است. برای مثال متون سفدی مسیحی به خط سریانی مترجمیلی و متون سفدی مانوی به «خط مانوی» (که توسط خود مانی اختراع شده بود) و بالاخره متون سفدی بودایی به خط ثالثی نوشته می شد که خط اصلی سفدی یا خط ملی سفدیها و اکنون به نام «خط سفدی» معروف است. برای توضیح بیشتر نگاه کنید به ای.ام. اورانسکی، مقدمه *نقده اللغة ایرانی*، ترجمه کریم کشاورز (تهران: انتشارات پیام، ۱۳۵۸)، متن، صص ۲۰۵-۱۹۶.

۱۵. نگاه کنید به پانوش (۱۰).

۱۶. نگاه کنید به پانوش (۱۴).

۱۷. نقطه چین نشانه افتادگی در متن اصلی است.

۱۸. احتمالاً مرتبط با DWQZ اوستایی و به صورت مضارع التزامی است.

۱۹. برای حفظ امانت گوشش گودیده تا برگردان فارسی واژه به واژه مطابق متن سفدی باشد و عبارت روانتر داخل نشانه (=) آورده شده است.

۲۰. هنینگ: wy z احتمالاً از -owqz اوستایی و معنای عبارت «او وی را تحت فشار قرار داد»:

نگاه کنید به W.B. Henning, op.cit. p. 472.

- (۸) «بازرگان، اما»^{۲۱} نپذیرفت
 (۹) ... و بازرگان
 (۱۰) «اندیشید»: «من به
 (۱۱) و خانه
 (۱۲) بزرگ خطر و بدی
 (۱۳) ... هست (= زیان و بدبختی عظیمی در انتظار خانه و خانواده من
 است) و
 (۱۴) ... «تسلیم شد» و
 (۱۵) بازرگان به (= در مقابل) روح (= روح دریا) و
 (۱۶) شبح چنین
 (۱۷) سوگند کرد (= پیمان بست):
 (۱۸) و چنان باشد که از این
 (۱۹) اقیانوس، بدون خطر (= اگر بدون زیان و آسیب از این اقیانوس نجات
 یابیم)
 (۲۰) ... آنگاه
 (۲۱) ...
 (پشت صفحه)
 (۲۲) و او را خواهم گرفت و
 (۲۳) به این شبح دریایی (= روح دریا)
 (۲۴) قربانی^{۲۲} کنم و
 (۲۵) هنگامیکه هشتمین روز این
 (۲۶) سوگند کرد (= این پیمان را بست) آنگاه
 (۲۷) بلافاصله همان زمان (= بی درنگ)،
 (۲۸) طرفان باز ایستاد و
 (۲۹) بازرگان همراه با پسر و

۲۱. نشانه < > برای واژه های افزوده بر متن اصلی اختیار شده است.

۲۲. هینینگ واژه wšy را به صورت [p] wšy بازسازی کرده و آن را با pušt ترکی ابخوری به معنی «پیشکشی» معادل دانسته است با ذکر این مطلب که این واژه در هیچ متن سفدی به کار نرفته است.

در اینجا واژه به صورت [z] wšy به معنای «قربانی» بازسازی شده است. نگاه کنید به W.B.

Henning, op.cit, p. 472, n.2.

- (۳۰) کلان گنج <و> دارایی (= گنج و دارایی بسیار)
 (۳۱) بدون خطر (= به سلامت) به سوی
 (۳۲) ساحل بیرون آمد (= رهسپار گشت) و
 (۳۳) آغاز کرد اندیشه مند گام زدن^{۲۳}
 (۳۴) برپای اندوهناک ایستاد (= و اندوهناک برجای ایستاد):
 (۳۵) و چگونگی خواهد بود با (۲۵)
 (۳۶) سوگند که کرده ام؟ (= سرنوشت پیمانی که بسته ام چه خواهد شد؟)
 (۳۷) شاید هنگامیکه به خانه
 (۳۸) نزدیک برسم (= نزدیک خانه شوم) و دختر من
 (۳۹) ناگهان نخستین در مقابل
 (۴۰) بیاید؟ (= دخترم قبل از همه بدیدارم بیاید؟) و چنانچه
 (۴۱) به نزدیک ... برسم
 (۴۲) آنگاه خود (۲۵) دختر (۲۵) <نخست بدیدن من خواهد آمد>

ساختار داستان «بازرگان و روح دریا»: تماماً اسطوره ای و میتولوژیک است، بدین معنی که در متن داستان آنچه که دینامیسم وقایع را تعیین می کند، صرفاً منطق عینی حوادث نیست، بلکه تقدیرگرایی Fatalism ماورایی حاکم بر زندگی و رفتار آدمیان است حال آنکه می دانیم، مطابق آنچه که گئورگ لوکاچ^{۲۴} Georg Lukacs و برخی دیگر از تئوریسینهای رمان (مانند فورستر) معتقدند، منطق عینی حوادث، وجود نظام علت و معلول طبیعی و تجربی و نقش پیچیده شخصیتها از شاخصه های «داستان» در معنای جدید می باشد (معنایی که در قالب رمان و داستان کوتاه از سروانتس (Cervantes) به بعد پدید آمده است).^{۲۵}

به هر حال و به عنوان جمع بندی می توان گفت که حکایت سابق الذکر همچون تمامی حکایتهای اساطیری فاقد شخصیت پردازی، حادثه سازی و ساختار منطقی داستانهای جدید هستند، و از اینرو بیشتر با رمانها و فابلهای Fatalism قرون

۲۳. هنینگ این واژه را حدس زده و با علامت سوال خوانده است:

W.B. Henning, op.cit, p. 472, n.2.

۲۴. برای آشنایی بیشتر با نظرات ادبی، فلسفی و زبانشناختی لوکاچ نک نگاه کنید به جورج یشتاین یشت هایم، لوکاچ، ترجمه بهزاد باشی (تهران: امیرکبیر، ۱۳۵۷).

۲۵. رضا براهنی، قصه نویسی (تهران: انتشارات نشر نو، ۱۳۶۲)، صص ۲۳۴-۲۶۷.

وسطایی و باستانی شباهت و سنخیت دارند؛^{۲۶} یعنی مبنای ریخت شناختی آنها از سنخ قضا سازیهای داستانهای اسطوره ای است، داستانهایی که بر نوعی بینش جادویی و درک غیرمنطقی و غیرعقلانی از منطوق حوادث و وقایع قرار دارد. اساساً بینش حاکم بر جهان بینی میتولوژیک مبتنی بر نوعی درک انضمامی از مکان و درک جادویی از روابط مابین پدیده ها، اشیاء و افراد می باشد.^{۲۷}

۲۶- برای توضیح بیشتر نگاه کنید به ولادیمیر پراپ. ریخت شناسی قصه های پریان. ترجمه فریدون بدره ای (تهران: انتشارات توس، ۱۳۶۷).

۲۷- برای توضیح بیشتر نگاه کنید به داریوش شایگان. پتهای ذهنی و خاطره های ازلی. بخش دوم: مبانی بینش اساطیری (تهران: انتشارات امیرکبیر، ۱۳۷۲).

منابع دیگری که در این مقاله مورد استفاده قرار گرفته است:

- داریوش آشوری. شعر و اندیشه (تهران: انتشارات نشر مرکز، ۱۳۷۳).

- میرچالیاده، چشم انداز اسطوره ها. ترجمه جلال ستاری (تهران: انتشارات توس، ۱۳۶۴).

- م. لوفلر دلاشو. زبان رمزی افسانه ها. ترجمه جلال ستاری (تهران: انتشارات توس، ۱۳۶۴).

افسانه سلطان مار

یکی بود یکی نبود غیر از خدا هیچکس نبود. يك خارکنی بود سه تا دختر داشت و هر روز خار می برد و می فروخت. يك روز که خارها را آماده کرده بود و می خواست بیاورد دید يك ماری روی خارها کلچه و چتر زده است خارکن ترسید. می خواست فرار کند. مار به زبان آمد گفت: «از من نترس من از تو چیزی می خواهم. می دانم که سه تا دختر داری؛ باید یکی از آنها را به من بدهی وگرنه نمی گذارم خار ببری و ترا می گزم.» پیرمرد خارکن با حالتی غمناک به راه افتاد و رفت به خانه اش و دستش را بغلش گرفت و به فکر فرو رفت. دختر بزرگتر آمد گفت: «بابا چه شده است؟ چرا امروز خار نیاوردی برایمان نان بخری؟» خارکن گفت: «دختر دست به دلم نگذار.» گفت: «چه شده؟» گفت: «امروز ماری را دیدم به حرف آمد و گفت یکی از دخترهایت را به من بده آیا تو حاضری زنش بشی؟» دختر بزرگ برگشت تو سری زد به سر پاهایش گفت: «چی؟ من بروم زن مار بشوم؟ صد سال!» و دختر وسطی هم مثل اولی جواب داد. ولی دختر کوچکه مهرنگار آمد گفت: «بابا چه شده؟ چرا گریه می کنی؟» پیرمرد خارکن گفت: «دخترم دست به دلم نذار.» مهرنگار گفت: «خواهرهایم ترا اذیت کردند؟» گفت «نه.» گفت: «آخه به من بگو شاید بتوانم دردت را درمان کنم.» پیرمرد خارکن قضا یا را گفت و مهرنگار گفت: «بابا من حاضریم. برو و خبر بده.» پیرمرد بلند شد و صورت دخترش را بوسید و رفت بیابان که خارهایش را بیاورد. رسید دید هنوز مار آنجا روی خارهایش است. مار گفت: «هان پیرمرد چکار کردی؟» گفت: «دخترم مهرنگار قبول کرد.» گفت: «پس خارها را بردار و برو و نزدیکیهای غروب توی اتاق پاش و اگر دیدی آسمان ابری است بدان که من دارم می آیم و اگر دیدی هوا آفتابی است بدان که چهل شتر جهاز می آورند.» پیرمرد خارکن خار را برداشت و فروخت و مقداری نان خرید. آمد خانه و نزدیکیهای غروب دختر بزرگه را فرستاد گفت: «برو ببین هوا چطوره؟» رفت و آمد گفت: «هوا ابری است» بعد از چند ساعتی دختر وسطی را فرستاد گفت: «برو ببین هوا چطوره؟» رفت و آمد گفت: «هاراتی است» و بعد از چند ساعت مهرنگار را فرستاد. مهرنگار گفت: «هوا آفتابی است و چهل شتر دارند به طرف خانه ما می آیند.» پیرمرد خارکن دو تا از دخترهایش را در اتاقی گذاشت و گفت: «بیرون نیاید» و مهرنگار را در اتاقی کرد و گفت: «خودت را آماده کن الان مار می آید.» دو تا خواهرهای مهرنگار می خندند که شوهر مگر نیست که رفت با يك مار عروسی کرد. خواهر بزرگتر گفت:

«شب هنگام برویم و ببینیم مار چکار می کند.» مهربانگاری لباس عروسی به تن منتظر

~~و در آن وقت که در آنجا رسیدند و دیدند که در آنجا یک مار است و آن مار را در آنجا دیدند و آن مار را در آنجا دیدند و آن مار را در آنجا دیدند~~

جوان بسیار
مهربانگاری می
بپاچه می شد
در طلسم هست

خوشگل و زیبایی است که به ماه می گوید در نیا که من هستم.
گوید: «شهر من يك مار است تو نیستی پرو بیرون الان اگر ترا ببیند
وی.» پسر خندید و گفت: «من همان مارم و اسم سلطان مار است و
م و فقط شبها می توانم از جلد خود بیرون بیایم. . .»

داستان دختر یفتاح

یفتاح
که برادران شد
کردند و در آن
دور وی فراهم
خواستند که و
ایشان از ریا
خلاصه چون که
آنکه عدم کام
خداوند وی را
سوختنی از بر
از آن پ
چون مراجعت
یفتاح از مش
دختر در نهایت
بکریت خود ز
۱۱:۳۹ و
دختر یفتاح ع

(خداوند آزاد می کند) از قضات بنی اسرائیل پسر جلعاد از زن زانیه
برعی وی به واسطه این مطلب وی را کینه ورزیده از خانه پدر بیرون
راضی طوب سکونت ورزیده داو ۱۱:۳ جمعی از بیکاران و پیمانان به
م شدند و چون در میان اسرائیل و عمون جنگ شد مشایخ جلعاد
وی را پیشوای خود سازند و باوجودی که اولاً به واسطه بدرفتاری سابق
ست آبا نمود، بالاخره قبول کرده، رئیس ایشان شد داو ۱۱:۴-۱۱.
مار بدینجا کشید خواست که مطلب را به مخیره به انجام رساند و بعد از
بیاپی خود را واضح دید، بنای جنگ نهاده، قبل از شروع نذر نمود که اگر
نصرت دهد هنگام مراجعت هر کسی را که اولاً بدو برخورد قربانی
بای خداوند تقدیم نماید.

پس بنای جنگ گذارده بنی عمون را شکست داد داو ۱۱:۲۹-۳۳ و
می نمود دختر یگانه وی با دف و دایره از برای ملاقات پدر بیرون شد.
ساهده این مطلب لباس خود را دریده دختر را از ماجرا مطلع ساخت.
ت حلم قبول نموده بعد از دو ماه وی را به کوهستان فرستاد تا از برای
آوری نماید و غم خورد و بعد از مراجعت یفتاح نذر خود را وفا نمود داو
این مطلب عادت دختران اسرائیل شد که هر ساله چهار روز از برای
زاداری نمایند داو ۱۱:۴۰.

حرف نوشت متن سفدی

T ii D 66

(Recto) (1-2 orange ink) (1) [...]δβ(z)'t * ny'δ' βr' (2) ['ty] wyt'w wyt'[w]
 (3) x(yδ) zwinyy 'nc'y't 't[y] (4) (m'x) πixsym oo 'rt[y] (5) kww
 'βt'myδpr[m] (6) (wy)δβz 'ty nwy[.] (7) wyt'w kwn' 't[y] (8) o
 ny nny nm(') (9) t oo 'rt'y kw'q(r) (10)]ktmyy pr (11)]r 'ty x'n(') (12)
 (mzyx) (wyδ')β 'ty rytaz['] (13) cyk 'sty o '(r)[ty] (14) 'w't
 oo 'tyh (15) (xw')[qr kw] w'xayk 't[y] (16) (cyt)[yy s'r w'nw (17) (wyt'w)
 kwnd' oo kt (18) (c'nw) wβ't 'ty cymyδ (19) smwtr(') pww wyδ'(β) (20-1
 orange ink) (20) [. . . . p]ts'r [(21) (Verso) (22) 'tyδ[w] ['s]mk'm ['ty]
 (23) [δy]myδ s[m](w)[t](r)yk c(y)[ty] (24) [p]wōy kwn'm oo 'rtyh (25) c'nw

 2; pōw' ancy oo ('ty) (26) kw'qr ōn s'lyy (27) (28) t'wōy' pnyy
 n[yy] (31) 'pryw p[ww wyδ'β] (kww) (32) [z]mb s'r nyjyy oo ('rt'y) (33)
 sm'r'k(yn) * (πt) ? (34) [p'](δy) 'ndwxcn'k ('wāt't) (35) kt c'nw wβ'tk'm
 ? (36) wyt'w ky kδ'rm oo (37) δβ't c'(nw) (x'n') (s'r) (38) [p](nd) * β'wn
 yy δ(wyt)['] (39) pep't pyrnm [ptycyy]. (40) 'ys't oo 'rt'y (c'nw) (41)
]k s'r pnd [β'wn] (42) [pt]s'r (yryw) ? (qocyk) ? *

کاربرد واژه های «زن» و «خانم»

در زبان فارسی

«تحلیلی در جامعه شناسی زبان»

پیشگفتار

وجه تمایز بزرگی که برای انسان در مقابل سایر حیوانات در نظر گرفته شده همان قدرت نطق اوست که در کتابهای فلسفه و منطق انسان را حیوان «ناطق» برشمرده اند. پرسشی را که می توان در ارتباط با این اسناد منطقی به آسانی مطرح نمود این است که کاربرد اساسی این قدرت عظیم فطری در انسان چیست و برای چه مقاصدی می توان از آن بهره گرفت؟ اگر برای دستیابی به پاسخ این پرسش کتابهای زیانشناسی را زیر و رو کنیم، گفته Chomsky، که گویی خود نقلی از عالمان پیشین زبان است، در کتاب *Language and Thought* (۱۹۷۲: ۱۹) نظر ما را بیش از هر تعریف دیگر به خود جلب می کند که اعلام می دارد: «زبان آئینه سر تا پای اندیشه ها است.» جذابیت تعریف بالا در این نکته نهفته است که انسان همیشه طالب آزادی بوده و تمایل دارد اندیشه های خود را در همه زمینه ها اعم از سیاست، امور اجتماعی، فلسفه، و شعر و ادب بدون هیچ گونه وحشت و سانسوری بیان کند. البته این نکته را نباید از نظر دور داشت که بیان آزاد اندیشه را می توان به دو صورت متفاوت تعبیر نمود. یکی اینکه انسان بتواند حقایق جهان خارج را، آن طور که در عرصه هستی پدیدار شده است، واقع بینانه بیان کند، و دیگر اینکه آزاد باشد تا آن پدیده ها را آنچنان که در آئینه پندار و گمان او می گذرد و با مبانی آگاهی و تجربی او تطبیق می کند تعبیر و تفسیر نماید. این دو گونه تعبیر از کاربرد زبان در قلمرو بیان و اندیشه، یعنی تعبیر بر اصل و با جوهر اشیا، و یا تعبیر به

رای باید علی الاصول شاخه های يك اصل باشند که به کاربرد فردی یا ذهنی زبان اطلاق می گردد. در هر دو گونه کاربرد زبان در خدمت اندیشه و رای ما است و می کوشیم تا از آن به حد غایت و نهایت سود بجوییم. به اختصار چنین باید گفت که الفاظ از اندیشه، نگرش و احساس درونی ما رنگ می گیرند و دگرگون می شوند تا بدان سان که در قلمرو شعر و ادب، یعنی تابناک ترین جلوه گاه اندیشه و احساسهای پرمایه و ژرف اتسان، آب به «خون» و لفظ به «فریاد» تبدیل می گردد.^۱

اندکی تأمل و ژرف نگری در کاربرد زبان این نکته ظریف را بر ما روشن می کند که زبان نه تنها در خدمت اندیشه و رای ما است بلکه پژوهشهای گسترده در جامعه شناسی زبان نشانگر این واقعیت انکارناپذیر است که عوامل فراوان اجتماعی از نوع سن و سال، پایگاه اجتماعی، شرایط اقتصادی و به قول بیمن (۱۹۸۶: ۳۷) نگرش فردی و اجتماعی و تمرکز بر روی حوزه ای خاص در ارتباط های متقابل و نیز جنسیت در کاربرد زبان دخالت تام دارند.^۲

با در نظر گرفتن عواملی که در بخش بالا متذکر شدیم، هر فارسی زبان می کوشد تا سخن خود را با مقتضیات اجتماعی تطبیق دهد، و اگر در شرایطی لفظ «تو» مناسب و متناسب با حال و مقال سخن نباشد از الفاظ دیگری که خود نیز دارای

۱. اشاره به شعر انگور، سروده نادر نادرپور است. این شعر چنین آغاز می شود:
کجا شهد است.

این آبی که در هر دانه شیرین انگور است؟

کجا شهد است؟

این خون است.

این خون باغبان پیر رنجور است.

...

مرا هر لفظ فریاد هست کز دل میکشم بیرون

مرا هر لفظ دریائی ست.

لبریز از شراب و خون.

۲. در این ارتباط نگاه کنید به آثار (۱۹۸۶) Beeman، (۱۹۸۴) Chesire، (۱۹۷۷)

Gunpers، (۱۹۹۱) Guy، (۱۹۸۹) Smith، (۱۹۸۳) Trudgill و (۱۹۷۵) Thorne.

Henley. بعضی از زبانشناسان پا را از این فراتر گذاشته و جنسیت دستوری را مبین آراء سیاسی،

اقتصادی، فرهنگی و حتی روانی می دانند. برای آگاهی بیشتر در این زمینه، مراجعه کنید به مقاله

McConnel. Ginet (۱۹۹۲: ۴۳۵).

مراتبی هستند، مانند: شما، سرکار، جنابعالی، حضرتعالی و حضرت مستطاب، استفاده کند.^۲ در نهایت اینکه ارتباط زبان و اندیشه از يك سو و عوامل اجتماعی از سوی دیگر بر کاربرد زبان تأثیر می گذارند. تحلیل همزمانی و کاربرد واژه های «زن» و «خانم» در نظام واژگانی زبان فارسی شرح این ارتباطهای متقابل و در عین حال پیچیده و ظریف است.^۳

معانی واژگانی

از معانی متفاوتی که برای واژه های «زن» و «خانم» در دو مأخذ بزرگ واژگان زبان فارسی یعنی لغت نامه دهخدا (۱۳۳۹: ۴۵۶ و ۱۵۵) و فرهنگ فارسی معین (۱۳۶۳: ۱۷۴۸ و ۱۳۹۳) ضبط شده چنین استنباط می شود که این دو واژه تنها در دو مورد تقارن معنایی دارند و آن «زن» و «زوجه» است. در موارد دیگر «زن» به معنای مادینه انسان و «خانم» به عنوان لقب و خطاب برای زنان به کار می رود و در ضمن به زنان بزرگزاده نیز اطلاق می گردد مانند^۴:

۱- مهرانگیز خانم (لغت نامه دهخدا)

۲- خانم راضیه، پروین خانم (فرهنگ فارسی معین)

بدون تردید این مأخذ معانی قاموسی این دو واژه را تا حد قابل توجهی برای ما روشن می کنند، ولی کوشش ما در این پژوهش ایجاب می کند تا گام از مرز قاموسی آنها فراتر نهیم و کاربردهای آن را در شبکه پیچیده ارتباطهای متقابل فردی و اجتماعی زبان بررسی نماییم. برای روشن شدن موضوع بحث را از دلالت لفظ زن بر مادینه انسان یا به اصطلاح زیانشناسی نوین «جنسیت» آغاز می کنیم.

۳- برای آگاهی از تغییر و گسترش ضمائر منفصل زبان فارسی با توجه به نیازهای فرد در ارتباطهای متقابل اجتماعی نگاه کنید به پین (۱۹۸۶: ۱۳۷).

۴- در این پژوهش از کاربرد واژه های زن و خانم در فارسی معاصر بحث شده است و بررسی « در زبانی» یا کاربرد آنها در متون دوران قدیم نیاز به بحث دیگری دارد.

۵- به خاطر محدودیت بحث، از بررسی بعضی از معانی این دو واژه از آن جمله «چون و ترسو» برای زن و «جنده و قاشه» برای خانم خودداری شده است.

نشانه های جنسیت

زبان فارسی در گروه زبانهایی قرار دارد که فاقد نشانه های جنسیت دستوری است، چنان که واژه های دبیر و نماینده برای زن و مرد یکسان به کار می رود، مگر در شرایطی که تعیین جنسیت طبیعی یا بیولوژیکی آنها ضروری به نظر آید که این تمایز را با قرار دادن زن یا مرد بعد از آنها نشان می دهیم و مثلاً می گوئیم: دبیر زن و یا نماینده مرد.

علی الاصول در تحلیلهای زبان و به ویژه در حیطه جامعه شناسی زبان این موضوع را می توان مطرح کرد که نشانه های جنسیت دستوری (مذکر، مؤنث و خنثی) چه نقشی را در ارتباطهای فردی و اجتماعی زبان ایفا می کنند؟ بر بنیان تحلیلی که Colbett (۱۹۹۱: ۳۲۳-۳۲۰) در نوع، طبقه بندی و کاربرد این عناصر در زبانهای مختلف جهان به عمل آورده کاربرد آنها را به دو بخش درون زبانی و برون زبانی تقسیم کرده است. منظور از کاربرد درون زبانی (۱) تعیین جنسیت است که برای مثال در زبان آلمانی از حرف تعریف der برای مذکر و die برای مؤنث استفاده می کنند. (۲) مرتبط کردن ضمیر به اسم ماقبل آن است که در زبان انگلیسی ضمیر he را برای مذکر و she را برای مؤنث می آورند، (۳) و یا تطابق میان اسم و صفت است که در زبان اسپانیایی نشانه تأنیث a را به آخر اسم و صفت هر دو می افزایند مانند: La casa granda «خانه بزرگ». منظور از کاربرد برون زبانی استفاده از این نشانه ها برای معین کردن تأثیر عوامل اجتماعی در زبان است. ما اکنون بحث مربوط به واژه های مورد نظر خود را با توجه به تأثیر عوامل برون زبانی در زبان فارسی می آوریم.

اختصار اشاره کردیم، برای تعیین جنسیت طبیعی اسم «زن» را بعد از آن قرار می دهیم و به صورت ترکیب همانطور که در بالا به در زبان فارسی مثلاً تأنیث واژه اضافه در می آوریم مانند:

۳. الف: کارگر زن

ب: خیاط زن

ج: دکتر زن

د: نماینده زن

چنانکه این ترکیبهای اضافه را گسترش دهیم و به صورت جمله های موصولی در آوریم، معنای ذهنی یا ژرف ساختی آنها به وضوح متبلور می گردد:

- ۴. الف: کارگری که زن است.
- ب: خیاطی که زن است.
- ج: دکتری که زن است.
- د: نماینده ای که زن است.

نکته شایان توجه این است که هرگاه ترتیب و توالی این عناصر را در اضافه تغییر دهیم، دلالت معنایی زن نیز بلافاصله عوض می شود مانند:

- ۵. الف: زن کارگر
- ب: زن خیاط
- ج: زن دکتر
- د: زن نماینده

در این ترکیبها دیگر صحبت از جنسیت نیست، بلکه سخن از زنی است که دارای شغل معینی باشد:

- ۶. الف: زنی که کارگر است.
- ب: زنی که خیاط است.
- ج: زنی که دکتر است.
- د: زنی که نماینده است.

ساختهای اضافه در بخش (۵) معنای دیگری را هم به ذهن القا می کنند و آن همسر بودن زن است که گویی برای خنثی کردن این دو معنایی (ابهام) آنها را غالباً به صورت جمع در می آوریم و می گوئیم:

- ۷. الف: زنان کارگر
- ب: زنان خیاط

ج : زنان دکتر

د : زنان نماینده

دلالت‌های معنایی و اجتماعی واژه زن

واژه زن علاوه بر تعیین جنسیت طبیعی اسم در نقش مضاف الیه و یا بیان صاحب حرفه در نقش مضاف، در بسیاری از بافت‌های متجانس زبانی به معنای همسر به کار می‌رود و حتی در هنگام خطاب هم از آن استفاده می‌شود مانند این گفتگوی کوتاه:

۸ - (شوهر به زن): آخر زن سنگدل چرا این طفل معصوم را کتک می‌زنی و سرش داد می‌گوشی؟
(زن به شوهر): طفل معصوم کدام است، مرد؟

در بسیاری از این بافت‌ها واژه زن به معنای همسری است که از هیچ گونه امتیاز ویژه اجتماعی برخوردار نیست و قصد گوینده و یا نویسنده این است که در میان زن و شوهر از هر طبقه اجتماعی که باشند یک نوع هم طرازی طبقاتی برقرار نماید. مثال‌های زیر این برابری را به خوبی نشان می‌دهد:

- ۹- زن جواد کجاست؟ (جواد کارگر است.)
- ۱۰- رضا قصد دارد از زنش جدا شود. (رضا مدیرکل است.)
- ۱۱- به ملانصرین گفتند چرا زنت را با خود نمی‌بری؟
- ۱۲- دکتر هر روز از مطب به زنش تلفن می‌زند.

توجه کنید که در این جمله‌ها، صرف‌نظر از مقام اجتماعی شوهر، واژه زن همه جا یکسان به کار می‌رود، به ویژه در جمله (۱۲) که برخلاف انتظار ما از ادای خانم یا خانمش که امکان دارد دال بر توفیق همسر دکتر در تقابل با جمله‌های دیگر باشد خودداری شده است.

بعد از این بررسی کوتاه در کاربرد واژه زن در زبان فارسی در معانی جنسیت، صاحب حرفه و همسر، به ویژه در آن شرایطی که مقام اجتماعی شوهر هیچ

گونه تأثیری بر دلالت ضمنی زن به معنای همسر نمی گذارد، اکنون باید به چگونگی کاربرد واژه «خانم» بپردازیم و آن گاه آن دو را در میزان بافتهای متفاوت به منظور کشف ارتباط متقابل زبان و عوامل اجتماعی نیک بسنجیم.

دلالتهای معنایی و اجتماعی واژه خانم

از تاریخ و استفاده از لفظ خانم در زبان فارسی آگاهی دقیقی در دست نداریم^۶ ولی همانطور که در مآخذ واژگانی آمده است این واژه برای لقب و خطاب بعد از اسم و یا پیش از اسم همراه با نام فامیل آورده می شود مانند:

۱۳- الف: سیمین خانم

ب: آهو خانم

ج: خانم پروین امامی

د: خانم راضیه تهرانی

علاوه بر این، خانم اشاره به زنی دارد که از پایگاه اجتماعی والاتری برخوردار است. فرایند زبانی «باهم آبی» نیز این وجه تمایز را به خوبی آشکار می کند.^۷

۱۴- الف: خانم دکتر

ب: خانم وزیر

ج: خانم نماینده

د: خانم دبیر

اگر این فرض را هم بپذیریم که استفاده از واژه خانم، چه در لقب و خطاب و

ع شاید کاربرد این واژه مربوط به آغاز تحولات معاصر اجتماعی ایران، یعنی از تاریخ ۱۹۳۶ باشد. برای آگاهی بیشتر مراجعه کنید به مقاله بهتاز پاکیزگی (۱۹۷۹: ۲۱۶).

۷- منظور از باهم آبی (Co-occurrence) این است که بعضی از واژه ها که بلاشک از عوامل صرف زبانی یا اجتماعی تأثیر می پذیرند همیشه به دنبال یکدیگر می آیند مانند «خانم» با مشاغل برجسته اجتماعی مانند دکتر، نماینده، و «زن» با مشاغل در سطح نازلتری مانند رختشویی، کلفت و غیره.

چه به معنای همسر از تمایز طبقاتی مانند «خانم صارم الدوله» و یا «خانم تزهت الدوله» نشأت گرفته باشد ولی این به اصطلاح صلاحیت معنایی در فرایند تحولات اجتماعی تدریجاً جای خود را به ارزشهای نوین اخلاقی و روابط طبقاتی داده و غالباً در میان احترام، آن هم به قالب کتابت یا زبان رسمی از آن بهره گرفته می شود مانند:

۱۵- (پستیچی): اگر خانمتان تشریف دارند بفرمائید بیایند دم در.

۱۶- (شوهر): در صورتی که خانم موافقت کنند، امسال به مشهد می رویم.

۱۷- (خانم خدمتکار): رضا، به خانم بگو بیاید پیش من.

در قطعه کوتاه زیر جلال آل احمد (۱۳۴۲: ۵۰) این مضمون را برای واژه خانم در تقابل با زن به خوبی نشان می دهد:

۱۸- «میرزا منصورخان کم کم در خانه هم رسمی شده بود و با زنش همان

رفتاری را می کرد که با رئیس نظمیه ایالتی، زنش را «خانم» صدا می

کرد و به وسیله نوکر کلفتها احوالش را می پرسید.»

نکته دیگری که در تقابل معنایی میان زن و خانم نظرها را به خود جلب می کند این است که هنگام تأکید بر جنسیت زن و یا بیان برتری او در امور اجتماعی بدون استثنا واژه زن به کار می رود مانند:

۱۹- الف : نقش زن

ب : فعالیت زن

ج : زن مجاهد

د : جمعیت زنان

اجازه بفرمایید برای روشن کردن این وجه تمایز معنایی به تحلیل دو قطعه زیر که از مجله گل آقا (۱۳۷۱: ۳۰ و ۲۵) انتخاب شده است پردازیم:

۲۰- «به هر حال کاری است که شده ولی برای این که حضور فعال خانمهای

نمایند در جامعه هم چنان حفظ شود، پیشنهاد می شود رئیس مجلس يك

پست مشاورت در امور زنان در هیئت رئیسه یا هر جای دیگری که می

در این پژوهش، به منظور بررسی دقیق‌تر، از روش‌های مختلف آماری و آمار توصیفی استفاده شده است.

هرچند گاه يك بار در زمینه نقش زن، حضور زن، فعالیت زن و... داشته باشند.

۲۱. «برای مثال در فرهنگ آمریکایی حتی يك خانم می تواند چندین بار ازدواج کند... ولی اگر يك خانم ایرانی بعد از اولین ازدواج بخواهد ازدواج کند برای او کار شایسته ای نیست. از نظر من زن ایرانی به خاطر عاطفه قلبی شدیدی که نسبت به دیگران دارد این کار را نمی کند. يك زن ایرانی حاضر نیست ناراحتی فرزند خود را به بیند و این مرد ایرانی نیست که مثل يك زن ایرانی مقاوم باشد.»

در قطعه اول نویسنده واژه خانم را همراه با نماینده به کار می برد تا احترام لازم را نشان داده باشد، ولی در پایان آن گروه از امور اجتماعی را که منحصر به طبقه پائین می شود با لفظ زن می آورد که در واقع تأکید بر جنسیت دارد و عاری از هر گونه دلالت ضمنی بر مقام اجتماعی و یا برتری فرهنگی او می باشد. در قطعه دوم نیز نویسنده در آغاز بحث با احترام از خانمهای ایرانی و آمریکایی یاد می کنند، ولی آنجا که نیاز به مقایسه این دو گروه است با استفاده مکرر از لفظ زن ویژگیهای زن ایرانی را به خوبی مشخص می کند.

در دنباله همین استدلال، آقاپورمقدم (۱۳۶۵: ۷۸۸) در مقابل مقام بلند علمی مادام کوری، فیزیکدان و شیمی‌دان فرانسوی، باز او را زن خطاب می کند و چنین توصیف می نماید:

۲۲. «شهرت و افتخار او را فریفته ساخت و با وجود پایه بلند علمی که داشت در خانه زنی کدبانو و مادری مهربان بود.»

شاید به مناسبت بار معنایی برتر واژه خانم باشد که غالباً از آن در تبلیغات و آگهیهای تجاری به منظور جلب نظرها استفاده می شود مانند:

۲۳. الف: خانمهای خانه دار

ب: خانمهای باسلیقه

ج: خانمهای باحجاب

د: خانمهای شیک پوش

نکته جالبتر این که در شغل یابی نیز زن متقاضی به منشور نشان دادن شخصیت خود و هم چنین جلب اعتماد و اطمینان دیگران از واژه خانم استفاده می کند. به این مثالها توجه کنید:

۲۴. خانم در منزل خودتان از فرزندان شما نگهداری می کند.

۲۵. خانم در شهر سن گابریل فرزندان یکسال به بالای شما را به طور تمام وقت نگهداری می کند.

در این تقاضاها چنانکه واژه زن را به جای خانم به کار بریم تاکید بر جنسیت را می رساند که گویی بخشی از شرط کاریابی است. بلاشک بخش مهم تر آن همان وقار و احترامی است که واژه خانم به ذهنها القا می کند.

علاوه بر این، واژه خانم در بیان دو قطب متقابل احساس یعنی تحسین و تصغیر هم به کار می رود. بیمن (۱۹۸۶: ۱۲۷) در تحلیل تأثیر عوامل اجتماعی بر نظام صوتی زبان فارسی نشان داده است که صوت /a/ یا /o/ قبل از اصوات /m/ یا /n/ (صوتهای غنه ای) پراقرشته می شود و به /u/ تبدیل می گردد مانند:

۲۶. الف : خانوم جون

ب : صفری خانوم

ج : خانوم کوچولو

د : دختر خانوم

در این مثالها «خانوم» نشانگر تحسین یا تصغیر می باشد.

در مثال زیر جلال آل احمد (۱۳۶۲: ۲۶) این تغییر واجی را از زبان یکی از شخصیت‌های داستان «سنوپیژان» چنین نشان می دهد:

«چنین به نظر می رسد که این تغییر واجی با نوسانات معنایی خود زبان را از حالت رسمیت ساقط می کند و چنان که گفتگو میان دو بزرگسال به طور جدی دنبال شود تغییرات صوتی صورت نمی گیرد مانند:

الف: خانم جان، وقتی به شما می گویم پای این «تهاجم فرهنگی» به خانه ما هم کشیده شده قبول کن.
ب - خانم جان، چه خبر شده، چرا کانالهای تلویزیون را قاطی کرده ای، دنبال چی می گردی؟

۲۷. «خانوم جون، خیلی خوش آمدید. اجرتون با فاطمه زهرا. عروستون
حالش چگونه؟»

خلاصه و نتیجه گیری

در تحلیل نهایی می توان چنین نتیجه گرفت که واژه زن علاوه بر نقش دستوری خود در تعیین جنسیت، به معنای همسر دارای دلالت‌های ویژه ای است که شاید در نظام رده بندی‌های اجتماعی مرتبه ای پایین تر از «خانم» را اشغال نماید، ولی چنانکه دیدیم در هنگام مقایسه و یا تقابل با «مرد» به تصاعد معنایی دست یافته است. یعنی اینکه اشاره به آن پایگاه اجتماعی دارد که زن توانسته است با تکیه بر لیاقت، شایستگی و توانایی‌های خود آن را اشغال نماید. از سوی دیگر، واژه «خانم» نیز در فرایند تحولات اجتماعی تنزل معنایی و یا به تعبیری دیگر عمومیت معنایی پیدا کرده و تنها به زن بزرگزاده الللاق نمی شود، بلکه برای بیان احترام به جای زن در طبقه های پایین اجتماع هم به کار می رود. نتیجتاً این دو واژه در بسیاری از ارتباط‌های متقابل اجتماعی در زبان فارسی امروز همسان و همسنگ شده اند. در هر حال، چنان که غالب عالمان جامعه شناسی زبان بیان کرده اند زبان با نگرش فردی و اجتماعی پیوند انکارناپذیری دارد و تفاوت میان زن خانه دار، و خانم خانه دار، زن علی آقا و خانم علی آقا هم در همین نکته ظریف نهفته است. در پایان امید است این تحلیل کوتاه در مورد کاربرد اجتماعی واژه های «زن» و «خانم» راه را برای پژوهش‌های گسترده تری در زبان فارسی بگشاید و پرده از رازهای نهفته در میان رابطه زبان و عوامل اجتماعی که در حیطه جامعه شناسی زبان مطرح می گردد بردارد.

کتابنامه

مآخذ فارسی:

آریانپور کاشانی، عباس. ۱۳۶۵. فرهنگ نشرده فارسی به انگلیسی. تهران: مؤسسه انتشارات امیرکبیر.

۱۳۶۶. فرهنگ نشرده انگلیسی به فارسی. تهران: مؤسسه انتشارات امیرکبیر.

آقایور مقدم، سیدرضا. ۱۳۶۵. دائرة المعارف شمیمیدانان جهان: زندگینامه، اکتشافات، اختراعات. تهران: نشر کتاب.

آل احمد، جلال. ۱۳۶۲. زن زیادی. تهران: انتشارات رواق.

خدایار، امیرمسعود. ۱۳۶۳. امثال و حکم. تهران: انتشارات خورشید.

دهخدا، علی اکبر. ۱۳۳۹. لغتنامه. تهران: دانشگاه تهران، دانشکده ادبیات، سازمان لغت نامه.

وگل آقا هفتده نامه سیاسی، اجتماعی، انتقادی و گل آقانی، ۱۳۷۱. شماره ۲۰-۲۵، سال سوم.

تهران: ایرانچاپ.

معین، محمد. ۱۳۶۳. فرهنگ فارسی (متوسط). جلد دوم. تهران: مؤسسه انتشارات امیرکبیر

وابسته به سازمان تبلیغات اسلامی.

مآخذ انگلیسی:

Beeman, William O. 1986. *Language, Status, and Power in Iran*. Bloomington: Indiana University Press.

Cheshire, Jenny. 1984. "The Relationship between Language and Sex in English", in *Applied Sociolinguistics* ed. by Peter Trudgill. New York: Academic Press, INC.

Chomsky, Noam. 1972. *Language and Mind*. New York: Harcourt Brace Jovanovich.

Corbett, Greville G. 1991. *Gender*. Cambridge University Press.

Gigoli, Pier Paola (ed.) 1977. *Language and Social Context*. Penguin Books.

Gumpers, J. 1977. "The Speech Community", in *Language and Social Context* ed. by Pier Paola Gigoli. Penguin Books.

Guy, Gregory R. 1991. "Language and Social Class," in *Language: The Socio-Cultural Context*. VI. IV. ed. by

- Frederick J. Newmeyer. Cambridge University Press.
- Hayden, Rebecca E a d et al. 1956. *Mastering American English*. New Jersey: Prentice-Hall, INC.
- Lakoff, Robin. 1975. *Language and Woman's Place*. New York: Harper and Row Publishers.
- McConnell-Ginet, Sally. 1992. "Sex and Language", in *International Encyclopedia of Linguistics* ed. by William Bright. Oxford University Press.
- Pakizegi, Behnaz. 1979. "Legal and Social Position of Iranian Women", in *Women in the Muslim World* ed. by Lois Beck and Nikki Reddie. Harvard University Press.
- Smith, Philip M. 1989. *Language, the Sexes and Society*. New York: Basil Blackwell.
- Soheili-Isfahani, Abolghasem. 1992. "A Comparison of the Syntactic Structures in Seven Languages". Tehran: Unpublished Manuscript.
- Thorne, Barrie and Nancy Henley. (eds.) 1975. *Language and Sex: Difference and Dominance*. Mass: Newbury House Publishers.
- Trudgill, Peter. 1983. *Sociolinguistics: An Introduction to Language and Society*. Penguin Books.

خرداد ۱۳۷۲

دگرگونی «زن» و «مرد» در زبان مشروطیت

برخلاف بسیاری زبانها، چون عربی و عبری، فرانسه و انگلیسی، زبان فارسی ضمائر مؤنث و مذکر و دیگر نشانه های دستوری که مؤنث یا مذکر بودن لغت را بنمایاند ندارد. نبود این گونه نشانه های تمایز در دستور زبان گاه چنین تعبیر می شود که زبان فارسی از این لحاظ خنثی است. حتی گاه گفته می شود که این خنثی بودن زبان نشانه ای از عدم وجود تبعیض بین زن و مرد در این زبان است. به قول اسماعیل سعادت:

نکته دیگری که از نگاه زبان فارسی به واقعیات جهان بر می آید این است که صرف اینکه این زبان آنها را مانند بعضی زبانهای دیگر با تمییز میان مذکر و مؤنث نگاه نمی کند، به معنی این است که این دو جنس را برابر می داند و این

۱. بسیاری از آنچه را که در این مقاله در باره تفاوت های نثرهای زنان و مردان در استفاده از فنون روایی آورده ام مدیون کتاب زیر هستم:

Robyn R. Warhol, *Gendered Interventions: Narrative Discourse in the Victorian Novel* (New Brunswick: Rutgers University Press, 1989).

همچنین آنچه از دو کتاب زیر آموختم در نوشتن این مقاله بسیار باری ام رساند:

Shoshana Felman, *What Does A Woman Want?: Reading and Sexual Difference* (Baltimore: The Johns Hopkins University Press, 1993).

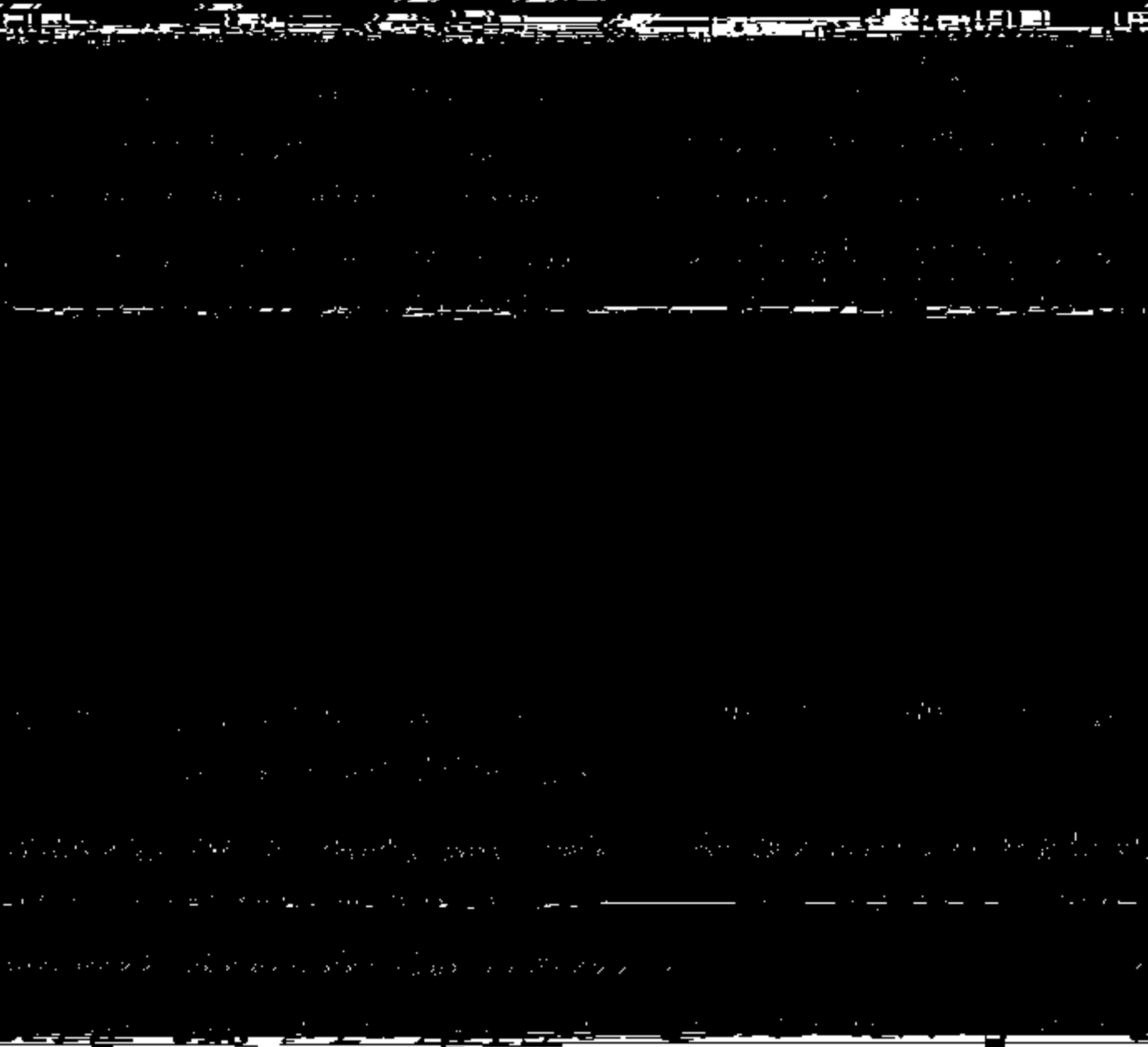
Walter J. Ong, *Orality and Literacy: The Technologizing of the Word* (New York: Routledge, 1982).

افکاری که در این نوشته بیان یافته مدیون سالها همکاری و گفتگو و مکاتبه با محمد توکلی طرقي است؛ ممنون اویم. همچنین سپاس من از کورس اسماعیلی، حسین باقرزاده، سیمین کریمی، احمد کریمی حکاک، فرزانه میلانی، سیف الدین نجم آبادی که در بازنویسی نهایی این مقاله از انتقادهای و پیشنهادهای شان بسیار بهره بردم. مسئولیت تمام کاستیها، نارساییها و خطاهای این متن البته با نویسنده است.

یکسان نگریستن زبان به نرینه و مادینه هم خود در خور تأمل است.^۲

برداشت کنونی ما، که فارسی تمایزی میان مؤنث و مذکر قایل نیست، خود نشانه از فکر زمان ما دارد، یعنی حاصل دگرگونیهای مهم زبانی دو سده اخیر، به ویژه از دوران مشروطیت به بعد است. زبان فارسی کنونی خود حاصل دگرگونیهای زبانی است که از نیازهای نوگرایی به زبانی دگرگونه حاصل آمده است. این دگرگونیها نسبت به مؤنث و مذکر بی تفاوت نبود. برخی از مفاهیم نوگرایی، نظیر وطن، مؤنث و برخی دیگر، چون ملت، مذکر نگارش یافت و این مؤنث/مذکرنگاری در بازنگاری و نونگاری «زن» و «مرد» نیز اثر گذاشت.

علاوه بر این، نادیده گرفتن زبان را یا نبود آن نمی توان بکر گرفت.^۳



جنسیت).
مخفث است (با جنسیتی پنهانی)، ولی نه خنثی (بدون

بنمایانم.^۵ سپس با بازخوانی زَنُورانه نمونه هایی از نوشته های دوران مشروطیت نشان دهم که در دوره ای که بسیاری از مفاهیم مهم فرهنگی و اجتماعی و سیاسی از طریق بازپردازی مناسبات گوناوندی دگرگونی یافت، این دگرگونی چگونه از راه دگرگونیهای زبانی ساخته و پرداخته شد.

۱۲. ...

هرچند در دستور زبان فارسی عموماً تمایزی بین زن و مرد مورد، مطابقت فعل با فاعل، نثر پیشامدرون چنین تمایزی را قیاساً مطابقت فعل با فاعل اکنون تنها در مورد فاعل جمع غیرذیروح مت

نیست، لا اقل در يك بايل بوده است. عدم مبادل است:

تمایز میان ذیروح و غیرذیروح در مورد فعل هنگامی آشکار می شود که فاعل جمع نسبت دهیم. در این مورد فاعل جمع غیرذیروح را به صیغه جمع می آوریم، ولی اگر فاعل

آشکار می شود که فاعل جمع غیرذیروح را به صیغه جمع می آوریم، ولی اگر فاعل

۵. استفاده از عبارتی چون «نثر پیشامدرون فارسی» نیاز به توضیح دارد. آیا به حكاك منظور به يك قالب ریختن نثر فارسی از رودکی تا مشروطیت است؟ منظور از نثر فارسی در چنین گستره طولانی زمانی از همه جهات نیست؛ بلکه تفاوت در سده اخیر با نثر بعد از این دوران تنها به لحاظ میحشی که من بدان توجه کرده ساخت و پرداخت «زن» و «مرد»، در نثر است.

۱۳. قول احمد کریمی در من یکسان قلمداد است نثر دوران قبل از ده ام، یعنی چگونگی

باشد، معمولاً فعل آن را به صیغه مفرد می آوریم.^۶

ولی نمونه هایی از نشر پیشامدرن داریم که در آن این عدم تطابق در مورد فاعل ذیروح نیز صدق می کرده است. جالب توجه آن است که از میان تمام مثالهایی که مهین صدیقیان در مقاله پرارزش خود آورده است، در بیشتر مواردی که فاعل جمع و فعل مفرد است فاعل جمع مؤنث است:

زنان هیچ در دل نتواند داشت. (سک عیار، ج ۲، ص ۲۹۵)

زنان چون خواسته شماست. (سیاستنامه، ص ۱۴۳)

مردمان بر پل می رفت. (رونق المجالس، ص ۲۱۸)

شش عیال به خانه من است. هر روز بیایم و از پس تو نماز کنم و به خانه باز شوم و پیراهن به عیالان دهم تا ایشان نماز تواند کردن. (رونق المجالس، ص ۲۶)^۷

این گونه استفاده از فعل مفرد برای فاعل جمع مؤنث، و در مواردی که فاعل اسم جمع نیست، این سؤال را برای خواننده امروزی پیش می آورد که آیا «زن» با

۶. اسماعیل سعادت، «زبان فارسی: ممیز ذیروح از غیرذیروح»، (۲)، نشر دانش ۹۴: ۶ (مهر و آبان ۱۳۷۳): ۶۱۰. نقل از ص ۶، تأکیدها در اصل. این مبحث که عموماً در کتابهای دستور زبان و نشر فارسی مورد قبول بوده است، اخیراً مورد بحث دوباره واقع شده است. بنگرید به عبدالعظیم قریب، ملك الشعراء بهار - بدیع الزمان فروزانفر - جلال همائی - رشید یاسمی، دستور زبان فارسی برای سال اول و دوم دبیرستانها (تهران: کتابخانه و چاپخانه مرکزی، ۱۳۳۱)، صص ۱۱۷-۱۱۵؛ همان مؤلفان، دستور زبان فارسی برای سال سوم و چهارم دبیرستانها (تهران: کتابخانه و چاپخانه مرکزی، ۱۳۳۱)، صص ۴۶-۴۸؛ و ابوالحسن نجفی، غلط نویسیم: فرهنگ دشواریهای زبان فارسی (تهران: مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۶)، «مطابقت فعل با فاعل»، صص ۲۵۸-۲۵۶. برای بحثهای اخیر، بنگرید به مجتبی مینوی، ترجمه ابوالحسن نجفی، «فاعل جمع و فعل مفرد در زبان فارسی»، نشر دانش ۵: ۵ (مرداد و شهریور ۱۳۶۵): ۳-۵؛ محمد علی اسلامی ندوشن، «ماجرای مفرد و جمع»، نشر دانش ۷: ۱ (آذر و دی ۱۳۶۵): ۱۰-۱۵؛ و مهین صدیقیان، «فاعل مفرد فعل جمع، فاعل جمع فعل مفرد»، نشر دانش ۷: ۳ (فروردین و اردیبهشت ۱۳۶۶): ۲۴-۲۹.

۷. صدیقیان، «فاعل مفرد فعل جمع»، ص ۲۵؛ همچنین: «این دو کنیزك بفروش به هر که ایشان بخواهد و هر دو به يك خواجه بفروش»، (سک عیار، ج ۴، ص ۳۲۱)، همانجا، ص ۲۶.

«غیرذبیوح» در فکر این مردان نویسنده پیوندی داشته است؟ به ویژه که در اکثر نمونه هایی که در آن فاعل جمع زن با فعل مفرد به کار گرفته می شود، این جمع زن در رابطه ای با مرد قرار دآورد؛ یعنی که استفاده فاعل مفرد برای زن در ساخت جمله می تواند به کار ساخت و پرداخت گونه ای رابطه قدرت بین مرد و زن در آن جمله آمده باشد؛ یکی را مهتر و دیگری را کهتر آفریده باشد، «چند زن» همان گونه فعلی را می پذیرند که «یک مرد». در بحث نمونه هایی از نثر مشروطیت به این مطلب بازخواهم گشت.

ولی مهتر از این نشانه دستور زبانی، در نثر پیشامدرن «زن» و «مرد» پردازای، گویندی زبان، از راههای رایج دیگری شکل می گرفت.

زبان پیشامدرن: زبانی مردانه

شاید بدیهی باشد که در زمانی که مردان قدرتمداران دین و دولت، سروران فرهنگ، سالاران اجتماع، رهبران سیاسی جامعه بوده اند، زبان آن زمان زبانی مردانه باشد؛ بدین معنی که همچون فاعل سیاسی و اجتماعی، فاعل زبانی نیز مرد باشد. مرد در مرکز معنای کلام حاضر و زن در دوردست ذهن جایی مبهم داشته، غایب بودن زن از مرکز متن، برآیندی از غایب بودن زن از صحنه مرادوات اجتماعی بوده باشد.

ولی چگونه در زبان فارسی، بدون وجود دوگونی ضمیر و یا مذکر و مؤنث

در حضور نامرئی زن را چگونه می توان از بافت کلام بیرون کشید؟

مان از چه راههایی ساخته و پرداخته می شود؟ زن در این زبان چگونه وجود پیدای مرد، «دیگر زبانی مرد»، می شود؟ اینکه «اهل زبان»،

باندۀ مفروض متن، مرد دانسته می شد، چگونه در خود متن نمایان

گونه بازخوانی متن می توان این جنبه از بافت زبان را شکافت؟ برای

پیشامدرن، واقعیت اتفاقیه در روزگار، به کوشش منصوره اتحادیه (نظام مافی) و

شانی، واقعات اتفاقیه در روزگار، به کوشش منصوره اتحادیه (نظام مافی) و
ان: نشر تاریخ ایران، پاییز ۱۳۶۲، جلد اول، ص ۳۰۴.

د. محمد مهدی شریف کا
سیروس سعدوندیان (تهر

چگونه است که «جوانان»، بدون آنکه نشانه ای از مذکر بودن داشته باشد، در ذهن شنونده و خواننده، در آن زمان و شاید تا به امروز هم، مردان جوان را متصور می کند؟

اگر با این فرض بی‌اغایم که در شرایط فرهنگی مردمدار زن به مشابه ضمیمه ای از مرد، زائده ای بر مرد، در تفاوت با مرد، معنا می گیرد، حال آنکه مرد انگار بدون ارجاع به زن تعریف می یابد؛ یعنی مرد قائم به ذات است، حال آنکه زن آن است که مرد نیست؛ این فرض می تواند ما را به کاوش آن فنون زبانی که کاربرد «حذف» و یا «اضافه» و یا «استعاره» سازی دارد هدایت کند. یعنی جستجوی فنون ساخت و پرداخت معانی زن و مرد از راه «حذف» زن از زبان، «اضافه» شدن زن در زبان، «استعاره» شدن زن در زبان.

رایج ترین نشانه مردانه بودن کلام در نثر پیشامدرن فرض مذکر بودن مطلب کلام است. یعنی مردنگاری «انسان عام» از راه حذف «زن» شکل می گیرد. آنجا که منظور زن باشد باید زن گفت، جز آن معنای کلام مرد می ماند.

به عنوان نمونه، توجهی به فصل چهارم از مقالات دوم اخلاق ناصری، «در معرفت سیاست و تدبیر اولاد و تأدیب ایشان»، این مطلب را روشن می کند.^۹
 خواجه نصیرالدین طوسی این بخش را با این جمله می آغازد: «و چون فرزند در وجود آید ابتدا به تسمیه او باید کرد به نامی نیکو، چه اگر نامی ناموافق پرو نهد مدت عمر از آن ناخوشدل باشد.»^{۱۰} و در تمام این بخش از فرزند، کودک، جوان و از ضمیر «او» استفاده می کند که هیچ یک در زبان امروزی ما باری از مذکر یا مؤنث بودن ندارد. با این وصف در نثر او تمامی اینها معنایی مذکر دارد. این «مردنگاری» از راه متمایز کردن «فرزند» و «جوان» و «کودک» و «او» از هر آنچه مؤنث باشد شکل می گیرد:

و با او تقریر دهند که جامه های ملون و منقوش لایق زنان بود، و اهل شرف و نبالت را به جامه التفات نبود. (همانجا، ص ۲۲۳)
 و مویش را تربیت ندهند، و به ملایس زنان او را زینت نکنند. (همانجا،

۹. خواجه نصیرالدین طوسی، تصحیح و توضیح مجتبی مینوی و علیرضا حیدری، اخلاق ناصری (تهران: خوارزمی، ۱۳۵۶)، صص ۲۲۲-۲۲۳.

۱۰. همانجا، ص ۲۲۲.

ص ۲۲۵)

و نگذارند که سوگند یاد کند . . . و اگر مردان بزرگ را بدان حاجت افتد به هر وقتی، کودکان را باری حاجت نبود. (همانجا، ص ۲۲۶)

از مخاطبه عوام و کودکان و زنان و دیوانگان و مستان تا تواند احتراز کند. (همانجا، ص ۲۳۱)

همچون زنان و سخنران کتف نخبانند و دوشها بغسیانند. (همانجا، ص ۲۳۲)

بدین ترتیب «او» لباس زنان نپوشد، چون زنان کتف نخبانند، از مخاطبه زنان حذر کند، و گذار سنی اش از «کودک» به «مرد بزرگ» است. با این ساخته و پرداخته ها، انسان مورد بحث در این نشر همواره انسان نرینه می شود، مگر آنجا که نویسنده جز آن بگوید، آنچنانکه پس از بحث سیاست فرزندان، خواجه نصیرالدین طوسی گوید:

اینست سیاست فرزندان، و در دختران، هم بر این نقطه، آنچه موافق و لایق ایشان بود استعمال باید کرد، و ایشان را در ملازمت خانه و حجاب و وقار و عفت و حیا و دیگر خصالی که در باب زنان برشمردیم تربیت فرمود، و از خواندن و نوشتن منع کرد، و هنرهائی که از زنان محمود بود بیاموخت، و چون به حدّ بلاغت رسند با کفوی مواصالت ساخت.

«دختر»، در اینجا «اضافه» و «زائده» ای است بر «فرزند» که مذکر است. تک پاراگرافی که در پایان بخش سیاست فرزندان آمده است خود در ساختار نشر ضمیمه و زائده ای است بر اصل متن.

دگرگونی «انسان مشروطه» در کشاکشهای فرهنگی و سیاسی

همین گونه «مردنگاری» را در نشر مشروطیت نیز داریم. مقوله هایی چون ملت و ایرانی را، که ما اکنون شامل زن و مرد هر دو می دانیم، در این نوشته ها

اغلب هنوز جمعی مردانه می یابیم. مثلاً، در اعلامیه ای تحت عنوان «از طرف فدائیان ملت» که با این جمله می آغازد: «بیدار شوید ای ملت ایران بیدار شوید» و خواننده امروزی ممکن است بپندیشد که نویسنده از «ملت ایران» زن بر مرد ایرانی هر دو را منظور دارد. متن اعلامیه ملت را جمع مردان می نگاره:

برخیزید! مرد و مسلح برخیزید! . . .
 زنهای ما را «ساحبمنصبهای اجنبی به سربازهای خود وعده می دهند.
 برخیزید مثل مردان، پیش از آنکه مثل زنان بمرید. . . .
 برخیزید ای پسران پدرهای غیور! . . .
 ای پسران پدرهای غیور! یکصد و ده سال تمام کمر شما در زیر بار
 سلطنت منحوسه خم شد. . . .

شاهزادگان این سلسله اموال شما را بدون هیچ حق شرعی تصرف کرده اند
 . . . زنهای شما را از خانه های شما کشیدند. پسران شما را بی هیچ دلیلی سر
 بریده و شکم پاره کردند. زنهای شما را در شبهای سراسیمه به خانه های خود
 بردند. . . . شلیته های زنان شما در بانکهای خارجه به گرو رفت آنوقت وطن
 عزیز یعنی قبرستان پدرهای شما را در پیش اجنبیها گرو گذاشته و در عرض
 هفت هشت سال یکصد و پنجاه کرور قیمت خاک و آب و عیال و اطفال شما را
 که از روسها گرفته بودند در چند سفر فرنگستان صرف جنده ها و فاحشه های
 خارجه و بی ریشه های ایران کردند. . . .

ای ایرانیان! ایران مال شماست. خاک و آب ایران به شما تعلق دارد. . . .
 . مجلس مقدس شورای ملی لازم و آخرین مایه امید بقای اسلام است. دیگر
 چه انتظار دارید؟ دیگر جانهای خودتان را برای کدام رختخواب زنانه گذاشته
 اید؟ . . .

ای هواخواهان قرآن! ای عاشقان وطن! ای هواخواهان ایرانیت! . . . در
 حفظ اساس مقدس مجلس شورای این ادعای خود را با خونهای گلوی خود در
 جلو عسارت بهارستان مدلل کنید.

قباله تاریخ: نموده هایی از اعلامیه ها، بیانیه
 نریسی، سیاسی، و زندگی، فرهنگی در دوره
 (۱۳۶)، صص ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۱۸.

۱۴. ای متن کامل این اعلامیه، بنگرید به: برج انشار،
 ماهنامه نامه ها، روزنامه ها و فوق العاده های دولتی،
 نشر محبت، نا پان سلطنت احمد شاه (تهران: طلایه، ۸

نه تنها آنجا که نویسنده پسران و پدران را مخاطب مستقیم قرار می دهد که در تمامی متن «ما» و «شما» ی متن مردانند و متصرف «زنها». زن اوست که مرد نیست، مرد باید برخیزد تا مثل زن نمیرد، مرد اوست که جانباز باشد و نه خفته در رختخواب زنانه. عباراتی چون «زنهای ما را صاحبمنصبهای اجنبی به سربازهای خود وعده می دهند» و «زنهای شما را از خانه های شما کشیدند»، «ما» و «شما» ی متن را مرد می نگارد. مرد بودن «ما» و «شما» ی متن به نوبه خود «فدائیان ملت»، «ملت» و «ایرانیان» را همگی جمعهایی مردانه می سازد.

در این متن نشانه ای از مردنگاری فاعل از راه استعاره شدن «زن» نیز داریم. در نوشته های مشروطیت وطن معشوقه و مادر است، ایران پیگری است زنانه، پس «عاشقان وطن» و «خواهران ایرانیت» مردانند.^{۱۳}

به شکلی مشابه در عبارات زیر پیوند/تمایز «خویش» و «عیال خویش» از خویش، خویشی مذکر می پردازد:

امروز اگر از هر کودکی شیرخوار ایرانی سؤال شود که قصد روس در شمال و خیال انگلیس در جنوب ایران چیست؟ با کمال جرئت و اطمینان گویید می خواهند املاک پدران ما از دست ما به مکر و شه سوذه بدون جنگ جدال بگیرند و ما را مانند اهالی هندوستان و قفقاز بده و برده خویش کنند که اختیار خویش و عیال خویش را نداشته باشیم.^{۱۴}

خویشی که «اختیار عیال» را ندارد مرد است نه زن و از راه پیوند ضمیر «ما»

۱۳. بحث مفصل تر بازپردازی استعاری معشوقه و مادر در نوشته های مشروطه و «ادبیات وصنیه» را در مقاله دیگری آورده ام:

"Beloved and Mother--The Erotic Vatan: To Love, To Hold, And To Protect," paper presented at the Social Science Research Council Conference (Cairo, May 28-30, 1993). Forthcoming in *Comparative Studies in Society and History*.

برای بحث دگرگونی ادب فارسی در این دوران بنگرید به:

Ahmad Karimi-Hakkak, *Recasting Persian Poetry: Scenarios of Poetic Modernity in Iranian Culture* (Salt Lake City (Utah): University of Utah Press, forthcoming).

۱۴. «ملاحظات سیاسی در امور بنادر فارس» به قلم یکی از ادبا «به طریق سؤال و جواب»، پرورش

۱۳۴۰ هـ. ق. ۱۳۱۸/۴ هـ. ش. ۱۳۰۰-۱۳۰۱، نقا از ص ۱۵. تأکید از من.

با «خویش» نه تنها اسم عام، که ضمیر عام نیز مرد نگاشته شده است: «ما» می «پدران ما» و «دست ما» مذکر جمع معنی می یابد. بدین لحاظ نه تنها «کودک شیرخوار ایرانی»، نظیر کودک نصیرالدین طوسی، کودکی نرینه است که این کودک نرینه با صاحب اختیار عبال خویش بودن و تملك املاك پدران خود، بر مقوله «عبال خویش»، علیرغم صغر سنی، مهتری دارد.

در نمونه دیگری، در بازگویی «تعدیات و ظلم اقبال الدوله در اصفهان» و درگیریهایی که بین سربازان و مردم در بازار رخ داده بود، محمد مهدی شریف کاشانی می نویسد:

مردم به این واسطه به هیجان آمده، بازارها را بستند. . . . حکم می شود که بازارها را باز کنند. اهالی قبول نمی کنند. سرتیپ و نایب الحکومه به بازار می روند. مردم در کمال سختی جواب می دهند که: حاکم در ولایات به جهت امنیت است. ما که امنیت نداریم و اجناس ما از ماکول و ملبوس از دست سرباز در هدر است، زنها و ناموس و عصمت ما از دست سرباز در هدر است.^{۱۵}

در این متن «ما»، از طریق عبارت «زنها و ناموس و عصمت ما از دست سرباز در هدر است»، یعنی از راه تملك زن و ناموس و عصمت، «ما» یعنی مردانه شده و از این راه فاعل تمام متن، یعنی «مردم» و «اهالی»، مرد می شوند.

گاه مردنگاری اسم عام از راه ساختارهای متوازی زبانی پرداخته می شود. مثلاً در اعلاتی به تاریخ ۱۰ جمادی الثانی ۱۳۲۸ می خوانیم: «ای وکلای محترم! يك مجلس شورای ملی که با خون جوانان و ناموس زنان و سوزانیدن شیرخواران به دست آمد، چرا به وجود و اغراض خود ضایع و باطل کردید؟»^{۱۶} در این جمله، توازی سه ساخته، جوان - زن - شیرخواره، متمایز بودن نوعی این سه طبقه را از هم تسجیل

۱۵- شریف کاشانی، واقعات اتفاقیه، جلد اول، ص ۲۲۴.

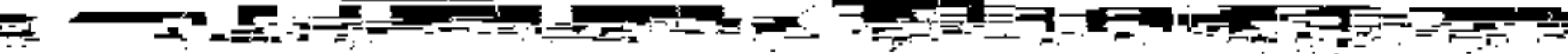
۱۶- شریف کاشانی، واقعات اتفاقیه، جلد دوم، ص ۵۳۱. «سوزانیدن شیرخواران» اشاره به حمله سواران قزاق به یکی از حمامهای تبریز و آتش زدن آن است. در آن آتش سوزی نوزادانی نیز به قتل رسیدند. بازگویی این حادثه را در نوشته های دوره پس از استبداد صفیر برای عبرت اندوزی بسیار می خوانیم. مثلاً بنگرید به شریف کاشانی، واقعات اتفاقیه، جلد اول، ص ۲۵۸ و ص ۲۶۶، و ناظم الاسلام کرمانی، تاریخ بیداری ایرانیان، به اهتمام علی اکبر سعیدی سیرجانی (تهران: انتشارات آگاه، ۱۳۶۲)، بخش دوم، ص ۳۲۱.

می کند؛ جوان آن کسی است که زن و شیرخواره نیست، یعنی مرد بالغ. هر يك با از دست دادن چیزی متمایز، که شاید در هر مورد مهمترین از دست رفتنی آن طبقه باشد، خون - ناموس - جان، در بازیابی مجلس سهمی داشته اند. به وجهی مشابه، گونمندی زبان در اعلان دیگری، به تاریخ ۵ رمضان ۱۳۲۷ و به امضای «فریاد وطن»، چنین پرداخته شده: «عجب روزگاری، خربازاری داریم که هیچ کس ملتفت هیچ نیست. سبحان الله! چهار سال است يك مملکتی داریم خراب و يك ملتی از شدت ظلم و جور پریشان حال، چه جوانها کشته، چه زنها بیوه، چه اولادها یتیم، چه خانه ها خراب، چه ناموسها هدر، چه مالها غارت گردیده، تا عنوان سلطنت ظلم و جور برچیده و بساط عدل گسترده شده.»^{۱۷} و به همین شکل در جمله: «حالا، از اغراض کناره گیرید. خونهای جوانان و شیرخواران و بیوه شدن زنان را هدر ندهید.»^{۱۸}

در این مثالها، منطق ضمیمه و زائده بودن زن بر جوان/مرد، خارج بودن زن از مقوله جوان، با ربط زن با «واو» به جوان بیان زبانی می گیرد. این گونه منطق زبانی «ضمیمگی (supplementarity)» در مثال زیر نیز هست: «يك حس غریب و وجد عظیمی در اهالی آشکار بود که مافوق آن متصور نیست. عموم اهالی و اطفال و نسوان لدی العبور دعای خیر کرده، امیدواری و انتظار خودشان را اظهار می داشتند»^{۱۹}، «واو»هایی که «اطفال» و «نسوان» را از «عموم اهالی» متمایز می کند، «اطفال» و «نسوان» را خارج از «عموم اهالی»، ضمیمه و زائده ای بر «عموم اهالی» پرداخته، پس «عموم اهالی» را محدود به مردان بالغ می کند.

در بیشتر مثالهای فوق، مرد شدن فاعل متن انسانهای متن را در سطح دیگری نیز دسته بندی می کند: آنانکه که با فاعل بودن فعال هستند؛ مردانی که بر می

~~فردان را که به هر جوانی برآید و بیانشان را از دست ندهند و هر جا که با کسی باقی بمانند~~



بازهای خود وعده می دهند، از خانه ها کشیده می شوند، شلیته هاشان در بانك سر رجه به گرو می رود، ناموس شان هدر می رود، بیوه می شوند. فاعل هیچ يك از این افعال زنان نیستند، یعنی با مفعول زبانی بودن زنان سروری مرد بر زن با فعل

۱۷. شریف کاشانی، واقعات/اتفاقیه، جلد دوم، ص ۴۹۲.

۱۸. همانجا، ص ۴۲۳.

۱۹. «حرکت آقایان و کلا» از تهریز بصوب طهران»، عدالت: ۲: ۳۱ (۲۳ ذیقعدہ ۱۳۲۴): ۱.

فاعل بر مفعول پیوند می خورد.^{۲۰}

در این زمینه متنی، استفاده از فعل مفرد برای فاعل جمع مؤنث و فعل جمع برای فاعل جمع مذکر به خدمت بازپردازی سلسله مراتب گوناوندی می افتد. مثلاً در:

ای سربازهای ایران! ای توپچیهای ایران! ای قزاقها و فراشهای بی ناموس ایرانیان! اینها مگر ناموس شما نیست؟ مگر خواهر شما نیست؟ اینها مگر عیال برادر دینی شما نیست؟ شما مگر محافظ ناموس ایرانیان نیستید؟ اینطور از ظلم اولیای دولت پراکنده شده، بی صاحب رو به راه روسیه نموده، در سرحد سالداتهای روسیه، این بیچاره ها را گرفته، بی عصمت نموده، رها می کنند. شما اگر غیرت دارید، این ناموس خود را محافظت کنید تا آواره نشده، به روسیه نیاید.^{۲۱}

در عبارات «اینها مگر ناموس شما نیست؟ مگر خواهر شما نیست؟ اینها مگر عیال برادر دینی شما نیست؟»، استفاده از فعل مفرد سوم شخص برای «اینها» ی مؤنث در کنار استفاده از فعل جمع سوم شخص (رها می کنند) برای فاعل جمع مذکر (سالداتها) سروری مذکر بر مؤنث را می نگارد و از این راه سروری برادران ایرانی بر خواهران را.

ولی دگرگونیهای فرهنگی و سیاسی این دوران در عین حال شرایطی را به وجود می آورد که این ضمیمگی و زائدگی زن بر مرد را می تکاند. در مقال مشروطه، اگرچه اغلب مرد سرور زن، ولی گاه نیز زن همتا و همسر^{۲۲} مرد و در کنار مرد نگارش می یابد. مثلاً، در اعلان ژلاتینی، به تاریخ ۲۰ ربیع الثانی ۱۳۲۷،

۲۰. مفعول دستوری جمله بودن زن البته معنایی زائد، زیاده بر معنای دستور زانی، نیز دارد که آن را از حیطة دستور زبان به حیطة رابطه جنسی زن و مرد می کشاند و در این حیطة چنان بندی بین زن و مفعول گره خورده است که از رابطه بین زن و مرد به دید غالب فرهنگی به رابطه همجنسگرایی بین دو مرد نیز نشت کرده است.

۲۱. به نقل از «انتباه نامه ای» که به تاریخ ۲۳ رجب ۱۳۲۴ از قفقاز به ناظم الاسلام کرمانی رسیده است، تاریخ بیداری، بخش اول، صص ۶۱۱-۶۱۰.

۲۲. در نشر این زمان همسر هنوز به معنای همتا به کار می رفت. معنای کنونی این واژه، بیان رابطه زناشویی بین زن و مرد، متعلق به زمانی بعد و حاکی از رابطه ای نو میان زن و مرد است.

در مقام اخطار به محمد علی شاه، می خوانیم: «پادشاه! با ملت . . . زیاده بر این ستیز روا مدارا . . . پادشاه! دلیلی بر شاهپرستی ملت ایران بالاتر از این نیست که تاکنون، راضی به تلف کردن ذات اقدس ملوکانه نبوده اند. والا، شهدالله، از اندرون و بیرون و خلوت و پیشخدمت و فراش و سرباز، از شعب مشروطه خواهان در همه جا حاضر بوده اند، اناثاً و ذکوراً»^{۲۳} یا: «ملت ما، صغیر و کبیر، اناث و ذکور، دست از حیوة و زندگانی خود شسته، منتظر ایفای عهد روس و احساسات منصفانه سایر دول هستند.»^{۲۴} ملتی که در مثالهای پیشین همه مرد بود در اینجا اجزایی اناث و ذکور یافته است. و یا در این شعر نسیم شمال:

شد ز مشروطه مملکت آباد

ملت از قید ظلم شد آزاد

...

ماه مشروطه چونکه پیدا شد

چشم و گوش برادران وا شد

مرد و زن روزنامه می خوانند

کارها را تمام می دانند^{۲۵}

در يك بيت مطلب فايدهٔ ماه مشروطه تنها برادران اند و در بيت بعدی همتایی مرد و زن از راه فعالیت مشترك نوینی، روزنامه خوانی، نگارش می یابد. وجود دو گرایش که در يك فضای گفتمانی در کشمکش اند -- سروری مرد بر زن از يك سو و همسری زن با مرد از سوی دیگر -- پیامدهای زبانی خاصی را می آفریند. يك «شبنامهٔ ژلاتین»، تحسین زن را به کار تخفیف مرد گرفته، از این راه می کوشد مردان را برانگیزد:

آخر واقعهٔ کرپلا را دیدید غیرت اسلامی تان مبدل به ذلت یهودی شد، با کمال خفت و بی شرفی از زن کمترها ساکت و به خواب رفتید. . . عورات آذربایجان قطار فشنگ می بستند، با حالت معزونی بچهٔ خود را شیر می دهند، مانند نره شیران در میدان جنگ می کوشند که دست بی ناموسی به او

۲۳. شریف کاشانی، واقعات/تفاقیه، جلد اول، ص ۲۸۹.

۲۴. «قشون روس - امنیت نقاط شمالی»، حبل التین ۱۸: ۴ (۱۰ رجب ۱۳۲۸/۱۸ ژوئیه ۱۹۱۰): ۱۰.

۲۵. حسین غینی (ویراستار)، جاودانه سید اشرف الدین حسینی -- نسیم شمال (تهران: فرزانه، ۱۳۶۳)، ص ۷۷۸.

دراز نشود. ولی مردمان ما گویا همان اشخاصی بودند که مقتول و محبوس شدند، [وگرنه این زندگان] در بستر راحت مانند پردگیان به خواب بی غیرتی رفته اند. . . . ای بریاد دهنده ناموس اسلام! ای ضایع کنندگان حقوق نوع بشر! ای بی شرفان از زن کمتر، بلکه از سگ کمتر! . . . آخر این فکر را نکردید که همه ایرانی زن صفت دجال پرست مثل شماها نیست؟”

در این متن برتری مرد بر زن با برتری مسلمان بر یهودی پیوند خورده، در فکر نویسنده بر هم آشفتن هر يك از این دو سلسله مراتب اجتماعی - فرهنگی، خطر بریاد رفتن ناموس اسلام را در پی دارد. یادآوری دوگونه سلسله مراتب گوناوندی و مذهبی در این متن دو معنای رایج ناموس (ناموس جنسی در عبارت «دست بی ناموسی» و ناموس مذهبی، «ناموس اسلام») را در آن واحد فرا می خواند و به هم می پیوندد. «حضور زنان» در این متن هم مایه تحسین و هم مایه شرم نگاشته شده است. غیرت و حرکت زنان (عورات آذربایجان) در برابر خفت و بی شرفی مردمان = مردان (بی شرفها، از زن کمترها) بیان می یابد، تحسین از حرکت زنان (عورات) که مردانه - مانند تره شیران - می رزمند، در عبارت بعدی از راه پیوند با نگرش زن در گفتمان پیشامدرن - «زنانگی» = «ترس، ضعف و جبن، خانه نشینی و به درون، «در بستر راحت»، نه به بیرون، «در میدان جنگ»، تعلق داشتن، مفعول محافظت برادران ناموس پرست بودن» - از تحسین زن به تقبیح مرد بازپرداخته می شود؛ تحرك زنان، قطار فشنگ بستن و به میدان جنگ آمدن، در تقابل با سکوت و خواب مردان نگاشته شده، حضور زنان در آنجا که جای زن دانسته می شود (میدان جنگ)، معادل زن شدن مردان (در بستر راحت مانند پردگیان به خواب بی غیرتی رفتن)، و بنابراین از دست رفتن مردانگی بازنگاشته می شود. با برانگیختن غیرت مردانه، یادآوری خطر واژگونی سلسله مراتب گوناوندی زیان تهییج و بسبج ملی می شود: «همه ایرانی زن صفت نیست». بدین ترتیب بار دیگر زن از مفهوم ایرانی خارج رانده می شود. به فاصله چند عبارت دو تبدیل رخ می دهد: مردان برانگیخته می شوند که مشروطه نجات یابد و همزمان با این نجات سیاسی، فرادستی اجتماعی، اخلاقی و فرهنگی خود را بر زنان بر دفتر ایام و صحنه اجتماع بازنویسند. از راه تحرك خود، مردی از دست رفته را باز آفرینند، ملت و مردانگی را همزمان نجات داده، ملتی مردانه بیافرینند.

تنش میان آنچه از گفتمان پیشامدرن - که زن را در رابطه قدرتی فرودست مرد می‌نگارد - گرفته شده با گرایش دگرگونی‌خواهی گفتمان مشروطه به شکل دوگانگی هم مثبت هم منفی دگرگونی «زن» بازپرداخته می‌شود: در بسیار مواردی که در مطبوعات مشروطه گزارش از «حمیت زنان» است، مثلاً در گزارش‌های جواهرآلات از جانب زنان برای کمک به تشکیل بانک ملی و یا برای کمک به صندوق اعانه اردبیل، استفاده از عنوان مقاله‌ای چون «چه مردی بود کز زنی کم بود» بیان آن است که گزارشگر نگران حضور زن است: این حضور را تحسین می‌کند و همزمان دلواپس مردانگی است: مردان را نکوهش کرده، حضور آنان را فرا می‌خواند.^{۲۷} در برخی دیگر روایات استفاده از «حتی» و «نیز» در عباراتی نظیر «حتی زنان هم»، «زنان نیز»، «حتی مخدرات محترمه»، که بیانگر همین شگفتی/نگرانی است، منطق «اضافه» بودن زنان را می‌نمایاند.^{۲۸}

گوناوندی نویسنده و خواننده متن

با آنکه زبان فارسی نشانه‌های دستوری برای مذکر و مؤنث ندارد، اسامی عام - نظیر جوان، مردم، اهالی شهر، ملت، ایرانیان - و ضمایی چون «ما»ی فاعل، چنانکه تا به حال بحث کرده‌ام، از راه کاربرد فنون روایی در متن مذکر می‌شوند. در اینجا باید نویسنده/آفریننده متن، و مخاطب/خواننده (و یا گاه شنونده) متن را نیز به میان آورد. بدین معنا، که نگارنده «ما»یی که مذکر نگاشته می‌شود، مردان مشروطه خواه، «برادران وطنی» هستند، و نویسنده با استفاده از فاعل جمع، بین نویسنده مرد و خواننده یا شنونده که او نیز مرد فرض می‌شود، جمع برادرانه ملت را

۲۷. برای نمونه‌ای از این گونه گزارشها که عنوان «چه مردی بود کز زنی کم بود» گرفته، بنگرید به

ندای وطن: ۱: ۱۲ (۱۳ محرم ۱۳۲۵/۲۶ فوریه ۱۹۰۷): ۷-۸؛ همانجا: ۱: ۱۵ (۲۴ محرم

۱۳۲۵/۹ مارس ۱۹۰۷): ۲-۳؛ ایران نو: ۱: ۱۵۱ (۲۴ صفر ۱۳۲۸/۸ مارس ۱۹۱۰): ۲.

۲۸. برای بیانهای مشابه بنگرید به: احمد کسروی تبریزی، تاریخ مشروطه ایران (تهران: امیر کبیر،

۱۳۴۶)، ص ۳۱۳. خاطرات حاج سیاح، به کوشش حمید سیاح و به تصحیح سید الله گلکار

(تهران: امیر کبیر، ۱۳۴۶)، ص ۶۰۵؛ هاشم محیط مافی، مقدمات مشروطیت، به کوشش مجید

تفرشی و جواد جان فدا (تهران: انتشارات فردوسی، ۱۳۶۲)، ص ۲۰۲؛ ناظم الاسلام کرمانی، تاریخ

بیلاری، بخش دوم، ص ۱۷، ایران نو: ۱: ۱۵۰ (۲۴ صفر ۱۳۲۸/۸ مارس ۱۹۱۰): ۱.

می‌آفرینند.

توجه به ساختار و منطق روایی متن می‌تواند رهنمون آن باشد که آیا نویسنده آن مرد بوده است یا زن. مثلاً، نشریه *ایران نو*، مقاله‌ای به امضای منیر مازندرانی، تحت عنوان «طلب العلم فریضة علی کل مسلم و مسلمة» چاپ کرده است.^{۲۹} نام نویسنده برای برخی مورخان این شبهه را ایجاد کرده است که نویسنده زن است.^{۳۰} ولی توجه به چگونگی استفاده نویسنده از «ما»، «خود»، «آنان» و دیگر اسامی و ضمائر عام، مذکر بودن نویسنده و فرض مذکر بودن خواننده را می‌نمایاند.^{۳۱} برای نمونه، مازندرانی می‌نویسد:

۲۹. منیر مازندرانی، «طلب العلم فریضة علی کل مسلم و مسلمة»، *ایران نو* ۱: ۹۱ (۲ ذیحجه ۱۳۲۷/۱۶ دسامبر ۱۹۰۹): ۱-۲.

۳۰. این مقاله در مجموعه‌ای از نشریه *ایران نو* در نیمه دیگر ۱: ۶ (زمستان ۱۳۶۶): ۱۱۴-۱۰۴، بخش «آرشیو و اسناد»، به کوشش شراره نصرتی فرد و تروج اتابکی و مریم صمدی) به چاپ رسیده است. آوردن این مقاله پس از نامه چهار زن می‌تواند این شبهه را ایجاد کرده باشد که منیر مازندرانی نیز زن است. همانا ناطق («مسئله زن در برخی مدونات چپ از نهضت مشروطه تا عصر رضاخان»، *زمان نو*، ۱ (آبان ۱۳۶۲): ۱۷-۸ و ۲۷) در اشاره به همین مقاله منیر مازندرانی او را زن می‌داند و از او به نام «منیره مازندرانی» یاد می‌کند. (ص ۱۰) نام کامل منیر مازندرانی، محمد اسماعیل منیر مازندرانی است. احمد کسروی (*تاریخ مشروطه ایران*، صص ۴۶-۴۷) از او به عنوان شاعر وطنی یاد می‌کند و نمونه‌ای از اشعارش را می‌آورد. اشعار و مقاله‌های وی در نشریه *ایران نو* به چاپ می‌رسید. (مثلاً بنگرید به: *ایران نو* ۱: ۹۱ (۲ ذیحجه ۱۳۲۷/۱۶ دسامبر ۱۹۰۹): ۳؛ همانجا ۱: ۱۱۹ (۱۷ محرم ۱۳۲۸/۲۹ ژانویه ۱۹۱۰): ۳؛ همانجا ۱: ۱۴۸ (۲۲ صفر ۱۳۲۸/۴ مارس ۱۹۱۰): ۳.) وی در سال ۱۳۲۹ هـ ق در مشهد شروع به نشر روزنامه *مهر منیر* کرد و در زمستان ۱۳۱۳ شمسی درگذشت. بنگرید به محمد صدر هاشمی، *تاریخ جراید و مجلات ایران*

۳۱. البته می‌توان این امکان را نادیده گرفت که نویسنده زنی، به قصد یا نیاگاهانه، برای ورود به فضای مردانه، چنان به لباس فکری و زبانی مرد خود را آرامسته باشد که زبان وی از زبان مرد متمایز (linguistic cross-dressing) یعنی همچنانکه برخی زنان به لباس مردان در تبریز جنگیدند و یا برخی دختران به لباس پسرانه به مدرسه رفتند در مرحله‌ای تنها راه ورود زن به فضاهای مردانه بودن خود gender passing بوده باشد. با تشکر از کورس اسماعیلی که توجه مرا به این جلب کرد.

هرگاه يك مسلمان خردمند، يك مؤمن وسیع المشرب، يك ایرانی عاقل، يك كدیور خانواده، يك رئیس عامله ای اندك تربیت و تعلیمی هم در حق يك همشیره مهربان یا يك دختر محبوبه خود جایز شمارد، عبارت است منتهی از تعلیمات رفتن تا تالار و کرباس، و شستن یا دوختن دوشك و لحاف و لباس، پختن ته چین و شربت و مربای آلویالو و سکنجبین و ربیاس؛ دیگر تعلیم برتر از این را که فقط وظیفه يك خدمتکاری است، گویا شایسته مقام اخوت و رتبه ابوت و وظیفه شفقت شمارد.^{۳۲}

هرچند لغات عامی چون «يك مسلمان»، «يك مؤمن»، «يك ایرانی»، «يك كدیور خانواده»، «يك رئیس» زن یا مرد هر دو می تواند باشد، و هرچند در آنجا که وظیفه این انسان عام نسبت به «يك همشیره مهربان» یا «يك دختر محبوبه» برادر یا پدر بودن وی را محتمل تر می کند، هنوز می توان به خواهر یا مادر بودن این انسان امید بست، عبارت بعدی این امید اخوانیت را با نقش بر آب می کند؛ مقام

«اخوت» و «ابوت» تعیین کرده، جای شیبه ای نمی گذارد که

آن مسلمان و مؤمن

و ایرانی و کدیور و رئیس مذکر است.

انسان هرگاه
مباهله نماید
بیچاره نسوا
خلکان، این
می دهد که
مقدار زنهای
آنان از حوص

مانع تعلیم نسوان باشد، [با] تاریخ اسلام بخواهد محاجه و
! که ای شماهایی که سالب حقوق بشری و مانع شرف علمی این
ان ایران شده اید! کتب رجال و تواریخ اسلام، مثل ابن خلدون، ابن
زیدون، اغانی، اعثم کوفی، نگارستان و غیره، به ما نحوی نشان
در دوره سلطنت اسلامی اعراب در آسیا، در اروپا و در افریقا، چه
ن عالم، ادیبه، عارفه، شاعره، محرره داشته ایم که تعداد اسامی
له و ظرفیت این مقاله فزون است.

سالهای سال
تمام حقوق بش
روی آنان مس

است که ما مسلمانان، ما ایرانیان، این جنس شريك البشریت را از
شری محروم ساخته و ابواب تعلیم علوم و کسب فنون و صنایع را به
سدود نموده ایم.^{۳۳}

۳۲- منیر مازندرانی،

«طلب العلم فریضة علی کل مسلم و مسلمة»، ص ۱.

۳۳- همانجا.

در این عبارات با مخاطب قرار گرفتن بخشی از خوانندگان («ای شماهایی که سالب حقوق بشری و مانع شرف علمی این بیچاره نسوان ایران شده اید») و پیوند دادن «ما» با «مسلمان» و «ایرانی» که قبلاً مذکر شده بودند («ما مسلمانان، ما ایرانیان، این جنس شریک البشریت را از تمام حقوق بشری محروم . . . نموده ایم.») خواننده و نویسنده نیز به جمعی مذکر می پیوندند. به عبارت دیگر، اینکه نویسنده چگونه خود را در متن می گنجانند، و از طریق نوع مکالمه با خواننده، چگونه مخاطبی را متصور می شود، و از پیوند اینان با هم کلام «اهل سخن» را می پردازد، رهنمونهای زیبایی است که نسبت به مرد یا زن بودن نویسنده و خواننده بی توجه و بی تفاوت، به عبارت دیگر از نظر گوناوندی خنثی، نیست.

یکی دیگر از این نشانه های روایی آن است که در نشر مردان این دوره، به جز در شبنامه ها و عریضه ها و انتباه نامه ها، از مخاطب دوم شخص کمتر استفاده می شود تا در نشر زنان. به معنای استفاده بیشتر زنان از این فن خطایی بعداً برخوادم گشت. ولی نکته دیگر آن است که آنجا که مردان نویسنده از مخاطب دوم شخص استفاده می کنند، این مخاطب تقریباً همیشه مذکر پنداشته می شود، چه به صراحت، با خطابهایی نظیر «ای برادران وطن!»، «ای رؤسای ملت!»، و چه به فحوای کلام، چنانکه در نمونه بالا («ای شماهایی که سالب حقوق بشری و مانع شرف علمی این بیچاره نسوان ایران شده اید»). حتی مقالاتی که مردان در باره وضع زنان می نویسند، یا بدون خطاب دوم شخص است، و در آن نویسنده با استفاده از «ما» بین خود و مردان خواننده پیوند کلامی می بافتد و به زنان به شکل سوم شخص جمع (آنان، طایفه نسوان، زنان) اشاره می کند و یا مخاطبان مردند.^{۳۳} تنها در موارد نادری که گروه مشخصی از زنان به دلیل مشخصی، و نه به معنای گروه نامعینی از زنان -- نوع زن -- مخاطب نویسنده مرد هستند، مخاطب زن در متنهای مردان حضور می یابد. مثلاً، مخاطب جواب اداره حفظ الصحة، به امضای «ابوالحسن دکتر»، به پیشنهادی که مریم مزین السلطنه (عمید) از جانب شرکت خیریه خواتین مبنی بر ضرورت تعلیم و تربیت زنان قابله زیر نظر «مادامهای عالیه دیپلمه» و تحت

۳۴. مقاله هایی که در نشریه ایران نویه چاپ می رسید نمونه های آموزنده ای از این گونه نشر است. این مقاله ها به شکل بخشی از مجموعه نامه ها و مقالات زنان و نوشته های مربوط به زنان از نشریه ایران نو اکتون در سلسله انتشارات «نگرش و نگارش زن»، به کوشش محمد توکلی طرقي و افسانه لجم آبادی، تحت عنوان نگرش و نگارش زن در ایران نو -- ۱۳۲۹-۱۳۲۷ ه ق، در دست ویرایش است.

نظارت اداره حفظ الصحه نوشته بود، «خواتین محترمه» است.^{۳۵} و یا خطابه ادیب الملک به شاگردان مدرسه دخترانه هنر، در روز امتحان این مدرسه، که «توسط یکی از حضار قرائت شد»، شاگردان را چنین مخاطب قرار می دهد: «ای دختران حوا! و خواهران فضیلت و ارتقاء، دوشیزگان حجاب سعادت، پروردگان مهد نجابت، مادران فرزندان که انتظار و امید باسعادت وطن از چهره آنها آشکار آید. . . بدانید و آگاه باشید.»^{۳۶}

خودنگاری زنان بر متن مشروطه

آنجا که منطق سیاسی گفتمان نوگرایی حضور زن را در کنار مرد می طلبد، نویسنده مرد، که تا این زمان، با استفاده از اسامی و ضمائر عام به معنای مذکر، نثری «مردانه» یافته و آموخته، این حضور را با اضافه کردن زن در کنار مرد، می نگارند. کما اینکه در کتب و اسامی و ضمائر مذکور در نوشته های مشروطه طلبان نگاهش

دهد. نمودن پیکر زن و شنیدن صدای زن در پیوند با هم ممکن شد. میلانی پرده از رخ برداشتن و سخن گفتن قره العین را در جمعی زنانه/مردانه آغاز دگرگونی نوگرایانه کلام و پیکر زن نگاشته، پیوند این دو گونه خودیابی، خودنگاری، خود بیانی و خودنمایی زن ایرانی را در سیر نوگرایی می نمایاند.^{۳۷}

ولی در این سیر پیکر و کلام دگرگونه ای بازآفریده شد. محیط زن آمیز، جدا

۳۵. «پیشنهاد شرکت خیره خواتین» و «جواب اداره حفظ الصحه»، ایران نو ۳: ۵ (۲۸ ربیع الاول ۱۳۲۹/۳۰ مارس ۱۹۱۱): ۴.

۳۶. ایران نو ۳: ۴۸ (۷ رجب ۱۳۲۹/۴ ژوئیه ۱۹۱۱): ۲.

۳۷. بنگرید به:

Farzaneh Milani, *Veils and words: The Emerging Voices of Iranian Women Writers* (Syracuse: Syracuse University Press, 1992).

از چشم و گوش نامحرمان، محفوظ از نگاه و سمع غیرخودی، سخن، حرکات بدنی، اطوار، لحن کلام، و رسوم پیامرسانی خود را داشت. این مجموعه به هم پیوسته، گفتمانی آفریده و آفریننده همسخنی زنان در محفل‌های زنانه، آفریده و آفریننده محیطی همجنس آمیز بود؛ زبان یادگیری و یاددهی حکمت و سلوک زمان اندوخته، مادریه دختر و خواهریه خواهر آموخته، سخن فضای زن آمیز بود.

گذر به نوگرایی، گذر از فضای زن آمیز، از محیطی «همجنس پرواز» به فضایی دگرجنس آمیز، به محیط به هم آمیخته زنان و مردان، همراه با گذار از ادبیات گفتاری به متن نوشتاری و چاپی، یعنی فراهم آمدن امکان برای شنیده شدن صدای زن به گوش مرد نامحرم، و چاپ، پخش و خوانده شدن نوشته زن به دید مرد غیرخودی، گفتمان دگرگونه‌ای را می‌طلبید. مثلاً، کلام و اطوار حریم زن آمیز از بی پروایی و صراحت کلام شرمگین نبود؛ ولی اکنون آن عفت کلامی که دیگر با جدایی فضای زن و مرد نامحرم و با محدود ماندن سخن زنان به ادبیات گفتاری ممکن نبود، با پاکسازی زبان از لغات، کنایات و استعاراتی که شرم‌انگیز دانسته می‌شد، آفریده شد؛ آفرینش کلامی پیراسته، پرده پوشیده؛ پیکری تربیت یافته، حرکات بدنی و اطوار اندامی حیا زده. بدین ترتیب پیکر، نگاه، کلام، اطوار و رفتاری مؤدب پرداخته و پرورده شد.^{۳۸}

دگرسیهای زبان زنان برآیند پیوندهایی نوین‌یاد بود؛ تأسیس مدارس جدید دختران، تشکیل انجمنهای زنان، نامه‌ها و مقاله‌های زنان در جراید مشروطه، هر يك فضای اجتماعی را دگرگون کرده و «ملت ایران»ی را آفرید که زن و مرد هر دو در آن جا داشتند.

مثلاً جراید مشروطه بیانگر ندای مردان بود، ولی زنان با نوشتن نامه به این جراید جایی برای خود در این فضا گشودند؛ با تأسیس مدارس دخترانه، راه را برای آنکه زنان نیز از راه تحصیل علم جدید، این «کیمیای تمدن نو»، به جرگه تمدن راه یابند، باز کردند؛^{۳۹} با تشکیل انجمنهای زنان، این شکل نوی مرآده سیاسی، زنان

۳۸. برای بحث مفصل‌تر این وجه از دگرگونیهای زبان زنان و نمونه‌هایی از زبان زنان در فضاهای زن آمیز، بنگرید به «پیشگفتار»، معایب الرجال، نوشته بی بی خاتم استرآبادی، ویرایش الفسانه نجم آبادی (نیویورک و نورمال - بلومینگتن: نگرش و نگارش زن، ۱۳۷۱)، صص ۲۲-۳۲.

۳۹. برای اطلاعات بیشتر در این باره بنگرید به:

Afsaneh Najmabadi, "Education. Women's," in *Encyclopaedia Iranica*, forthcoming.

خود را همپای سیاسی مردان دانستند؛^{۴۰} و گاه چون مردان از مال خود بذل مشروطه کرده و به لباس مردان در راه آن جان باختند.

«مدارس انائیه» تنها مکان سوادآموزی «طایفه نسوان»، کسب معارف و پیوستن به کاروان تمدن از راه تحصیل علم نو نبود. این مدارس به سرعت تبدیل به مهمترین فضای یادگیری، آموزش و تمرین شهروندی، فضای سازندگی زن شهروند، شد. در این فضا، از راههایی چون ترتیب «گاردن پارتی» و اجرای نمایش و نشان دادن «سینموتگراف»، زنان همکاری مدنی می آموختند. زبان این فضا، زبان شهروندی بود، زبانی که زنان را «از ملت» می نوشت. در نوشته ها و نطقهای این زنان، «زنان ملت» را به زبان فاعل اول شخص جمع می یابیم:

هزاران شکر که منتهای آرزوی ایرانیان حاصل گردید. . . به واسطه اقدامات سرداران ملی . . . و مجاهدین راه حریت و فدائیان عدالت به انعقاد پارلمان و مجلس مقدس موفق شدیم و مرکز سعادت آتیه وطن را تشکیل دادیم، درب خانه قانون را باز کردیم و در اطاعت آن هم آواز گشتیم. . . حقیقتاً برای ما ایرانیان چه شادی عظیم تر از این که همان نقطه ای که پارسال دشمنان ما ویران نموده بودند امسال با این شکوه و عظمت تزئین نمائیم.^{۴۱}

«ما ایرانیان» دیگر نه جمعی مردانه که شامل زنان شده است. در مجمعی که برای جمع آوری اعانه در مدرسه خواتین تشکیل شده بود، زنان اعلام کردند:

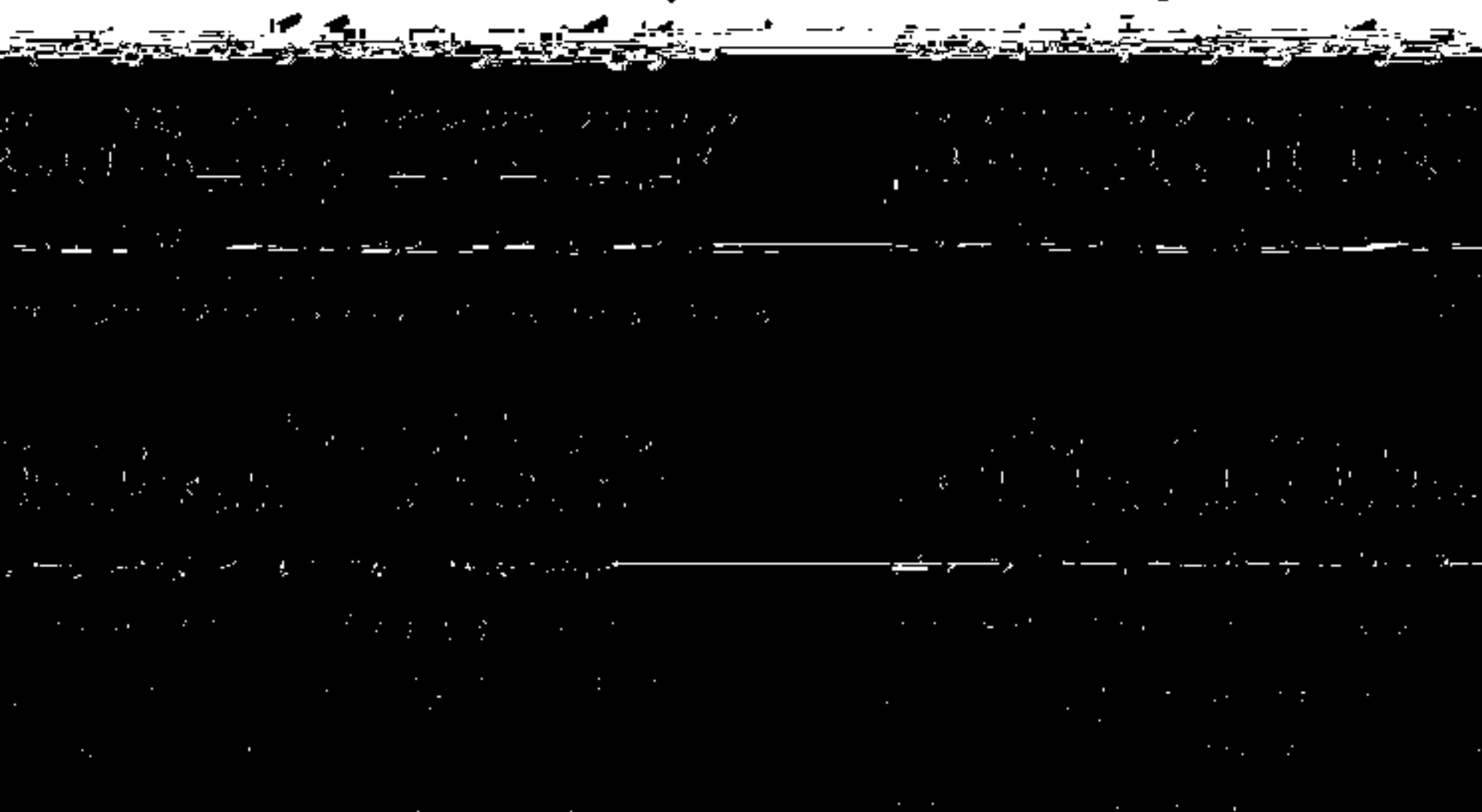
ما هیئت نسوان تهران اصالتاً از طرف خود و وکالتاً از طرف عموم نسوان مملکت ایران بنا به تکلیف ملیت خود عرض می کنیم برای قبول همه نوع فرمایشات صادره از مجلس مقدس از دادن اعانه و قرض یا قبول هر نوع عوارض با کمال شوق و افتخار حاضریم. ولی برای قبول يك دینار قرض، به

۴۰. برخی از انجمنهای زنان در این دوره عبارتند از: شرکت خیریه خواتین ایرانی، هیئت اجتماعیه نسوان، اتحادیه غیبی نسوان، انجمن مخدرات وطن، جمعیت نسوان وطنخواه، انجمن آزادی زنان، انجمن خیریه نسوان ایرانیان مقیمین اسلامبول.

۴۱. «جشن مدرسه ناموس»، ایران نو ۹: ۷۴ (۱۱ ذیحجه ۱۳۲۷/۲۵ نوامبر ۱۹۰۹): ۲. تاکید از من.

شرطی که خردلی ضرر به استقلال ملیت بزند، حاضر نخواهیم بود. امیدواریم اگر رأی مجلس مقدس به استقراض از داخله تعلق گرفته باشد زودتر اسناد آن را منتشر نمایند که ماها هم هرکدام به اندازه وسع خود قبول نموده، وجه آن را پردازیم.^{۲۲}

برخلاف استفاده نویسنده مرد از «ما» که حذف مطلق زنان از «ما» را می نگاشت، همین استفاده از جانب زنان برای پافشاری بر بودن زنان در این «ما»،



اقامت قشون خارجی در مملکت ما چیست؟ . . . چرا وکلای عظام ما ترتیب شده معمول نمی دارند؟ . . . با وجود شماسست و مانعی در اصلاح نمودن امور امور معوق و تکلیف تمام دوائر نامعلوم ا فریاد مردم برای تحصیل نان به آس چرا...» که ذکر هر يك مایه يك عالم تک خود را ایرانی می دانیم و این آب و خاک

تا کی خواهد بود و این توقف برای مجلس قرض داخلی که در مجلس تصویب آنکه امروز کلیه اختیار به دست خود داخلی خویش در پیش ندارید، چرا تمام است؟ بلدیة چرا این قسم مهمل است که مان می رسد؟ . . . و چرا... و چرا... و در است و يك دنیا محسر. . . اگر ما را مختص خود می شماریم ناچار باید

۴۲. «در مدرسه خواتین»، ایران نو: ۱۵۳: ۱ (۲۷ ص)

۱۳۲۸/۱۰ مارس (۱۹۱۰): ۲.

اسباب نگهداری آن را فراهم آریم.^{۳۳}

برخلاف نوشته های مردان که در نشر خود، به جز در شبنامه ها و عریضه ها و انتباه نامه ها، کمتر از مخاطب دوم شخص استفاده می کنند و آنجا که از مخاطب دوم شخص استفاده می کنند، این مخاطب تقریباً همیشه مذکر است، زنان در نوشته های خود، به ویژه آنچه برای چاپ به جراید مشروطه، می فرستند، غالباً از مخاطب دوم شخص استفاده می کنند. استفاده از مخاطب دوم شخص نیاز نویسنده را به کشاندن خواننده به متن نشان می دهد؛ خواننده با خواندن «تو» یا «شما» خود را در رو با نویسنده و در درون متن می یابد. استفاده بیشتر زنان تا مردان در نشرهای این دوره بیان نیاز زنان است به آنکه مردان که اولیای دین و دنیا، سروران دولت و ملت بودند، به خواسته های آنان گوش فرا دهند. سؤال مستقیم از خواننده، وی را درگیر سؤال و شاید حتی مسئول مشکل مورد سؤال می کند. از راه خطاب مستقیم، نویسنده (زن) خواننده (مرد) را در شرایطی قرار می دهد که نتواند مکان خود را در این متن نادیده، ناشنیده، و ناخوانده گیرد. برعکس در نوشته های مردان، حتی در مقاله های مردان در باره زنان مخاطب «خود» است، یعنی مردانی که مسئول اوضاع نامطلوب زنان انگاشته و به اتخاذ اقداماتی جهت دگرگونی این اوضاع فراخوانده می شوند. بدین ترتیب، فنون روایی خطاب، مقام مرد را در شأن قیّم زن تأیید می کند؛ مردان مسئول شرایط زنانند، الرجال قوامون علی النساء.

در نوشته های زنان، مخاطب گاه مرد و گاه زن است، نویسنده گاه خطاب به برادران و گاه خطاب به خواهران می نگارد. گونه ای تفسیرات را از برادران می خواهد. - نظیر توجه به ضرورت تحصیل علم و حرفه زنان و ممانعت نکردن از آنان در این راه - و گونه ای پند به خواهران خطاب می شود: مثلاً، کوشش در تهذیب اخلاق، کمک به گشایش مدارس و کسب علم. خطاب مستقیم زنان به زنان، نشان آن است که زنان می خواهند که خود عامل دگرگونی اوضاع خود باشند.

۳۳. «لایحه ای . . . که صیبه مرحوم آقا شیخ هادی در المجمعین محترم نسوان (چهار راه مرحوم آقا شیخ هادی) در طهران قرأت نمودند.»، حبل المتین ۱۸: ۴ (۱۰ رجب ۱۳۲۸/۱۸ ژوئیه ۱۹۱۰):

صص ۹۱۰. حبل المتین این سخنرانی را، تحت عنوان «از زنان باید عبرت گرفت»، از «روزنامه شریفه شرق» نقل کرده است. همچنین بنگرید به متن «اعلان زنهای تبریز به مردان شیراز»، در گونل کهن،

تاریخ سانسور در مطبوعات ایران، جلد دوم (از صدور فرمان مشروطیت تا کودتای ۱۲۹۹ خورشیدی (تهران: آگاه، ۱۳۶۲)، ص ۴۶۰.

با این دوتایی مخاطب در حیطة نشر، نویسنده زن خوانندگانی هم زن و هم مرد را می‌انگارد، خوانندگانی دگرجنس آمیز؛ در متن نوشته، زن و مرد خواننده کنار هم جای گرفته‌اند. با این وصف، جدایی زنانه/مردانه در اینجا به گونه‌ای دیگر بازتاب یافته: آنچه به خواننده زن گفته می‌شود با آنچه به خواننده مرد گفته می‌شود فرق دارد. مخاطب و خواننده نامتمایز به زن و مرد، خواننده از لحاظ زبانی خنثی، آن گونه که اغلب در متن مردان یافتیم، مرد بود. متن زنان به صراحت این تمایز را بیان می‌کند، و درست به علت بیان صریح این تمایز، آنجا که مخاطب و یا خواننده نامتمایز می‌نگارد، می‌توان آن را خواننده‌ای نه انحصاراً مرد، بلکه چه زن و چه مرد، تفسیر کرد. به عبارت دیگر، تا آنجا که در زبان امروزی فارسی، ضمائر و اسامی عام حکایت بیشتری از واقعاً عام بودن، شمول بر زن و مرد هر دو، را دارند، این دگرگونی زبانی را مدیون خودنگاریهای زنان بر متنهای فارسی از صد سال پیش تا به حال هستیم.

خواندن برخی از نمونه‌های نوشته‌های زنان از این دوره، بعضی از این نکات را روشن‌تر خواهد کرد.

در سال ۱۹۰۹ در نشریه *ایران نو*،^{۴۴} سلسله مقالاتی تحت عنوان «لایحه خانم دانشمند» به امضای «طایره»^{۴۵} به چاپ رسید. طایره می‌نویسد:

از آنجایی که این ایران صغیر را خداوند متعال، از فضل و عنایت خود به طفیل وجود انبیا و اولیا و رهبران و پیشوایان خداشناس، رفته رفته کبیر نمود و خلق جدید غیور هوشمند نوعپرست و وطندوست جانبازی خلق فرموده که برای

۴۴. طایره، «لایحه خانم دانشمند»، *ایران نو* ۱: ۶۵ (۲۹ شوال ۱۳۲۷/۱۳ نوامبر ۱۹۰۹): ۳؛ ۶۹ (۴ ذیحده ۱۳۲۷/۱۸ نوامبر ۱۹۰۹): ۳؛ ۷۸ (۱۶ ذیحده ۱۳۲۷/۳۰ نوامبر ۱۹۰۹، صص ۲، ۳، ۸۴، ۲۴ ذیحده ۱۳۲۷/۸ دسامبر ۱۹۰۹): ۳؛ ۹۲ (۴ ذیحده ۱۳۲۷/۱۸ دسامبر ۱۹۰۹): ۳-۴. از اینجا به بعد، نقل از این مقاله با ذکر شماره *ایران نو* و شماره صفحه خواهد بود.

۴۵. «طایره»، تخلص شاعر و نویسنده‌ای به نام عصمت خانم، فرزند حبیبه خانم حکیم سیما و میرزا اسماعیل خان مستوفی، متولد ۱۲۸۲/۱۸۶۵، متوفی ۱۳۲۹/۱۹۱۱، از بهاییان تهران بود. با تشکر بسیار از Juan Cole که رهنمونم به این اطلاعات بوده است. زندگینامه کاملتری از او در شماره نیمه دیگر، «نونگاری زن و زنانگی در عصر قاجار»، به چاپ خواهد رسید. برای اطلاعات بیشتر بنگرید به:

Moojan Momen and John Walbridge, *Baha'i Encyclopaedia* (Wilmette, IL: Baha'i Publishing Trust, forthcoming.)

ترقی و راحتی و آزادی نوع خود جانبازی می نمایند تا آنکه نوع خود را به «وجه انسانیت که مقصود تمام اولیا و انبیا بوده، برسانند و از تاریکی نادانی و جهالت برهاتند، پس ای هموطنان و ای عزیزان! بیایید تا جهدی و کوششی نماییم و انسان شده، در این ایران کبیر صغیر و بیچاره نماییم.»^{۲۲}

هرچند در این آغاز به روشن نیست مخاطب کلام کیست، در جمله نهایی طلب نویسنده از خواننده که «جهدی نماییم تا صغیر و بیچاره نماییم» ضمیر «ما» را، جمع نویسنده یا خواننده را، مؤنث می سازد، چرا که زنان بودند که صغیر و بیچاره دانسته می شدند. بدین ترتیب «ای هموطنان و ای عزیزان!» نیز جمعی زنانه می شود.

پس از مقدمه ای نسبتاً طولانی در باره «انسانیت و دیانت و محبت و ادب»، که مخاطبی نامشخص دارد، طایره به مبحث روابط زن و مرد وارد می شود. طایره که تا بدینجا مخاطب خود را «ای دوستان و ای هموطنان و ای هوشمندان!»، «ای

استفاده کرده بود، اکنون تغییر مخاطب داده، روی سخن

بر هر ذی بصر واضح و مبرهن است که پرورش و مادر است. پس باید مادرها را در طفولیت در علوم نمایند و دانشمندان در اختیار کردن قرص اصالت و دیانت و اخلاق و فطرت و امانت و فریفته رنگ و بو شده، به هواهای نفسانی بگوند نصیحت نماید جواب بگویند که: «خدا آسان کرد ما نشد، او را طلاق گفته، دیگری را اختیار عمر.» و یا آنکه: «چون طایفه اناثیه حکم جار زن اختیار نماییم، محتمل است که یکی از آنها الله از این غفلت و جهالت و ظلم نسبت به نو پسندد که زن او شوهر متعدد اختیار کند؟ (ح) که: «به حکم شریعت مرد در تعداد زوجة مختار

تعلیم و تربیت اولاد به عهده مدارس جدید مجبور به تحصیل این سعی بلیغ نمایند و نظر در نسبت زوجة نمایند، نه آنکه گند و هرگاه ناصحی ایشان را، هرگاه این قرین مطبوع طبع می نماییم، همچنان الی آخر به دارند، ممکن است که چندین مطبوع اتفاق افتد.» سبحان ع! آیا هیچ مردی بر خود می (شاه و کلا)^{۲۳} خواهید فرمود است. «در صورتیکه حضرت

۴۶-۶۵: ۳.

۴۷ تا اینجا ۶۵: ۳.

رسول صلی الله علیه و آله امر به اختیار کردن چهار زن به شرط عدالت فرمود. آیا ممکن است که مردی بتواند با دو زن به عدالت رفتار نماید؟ (غیر ممکن است) زیرا دو خصلتند که با یکدیگر نیامیزنند. با هر يك هر نوع رفتار نماید، دیگری شاکی است و این از فریضة حال طبیعی بشری است. پس این کلمه را از برای آن فرمودند که مردان به يك زن قناعت کنند.^{۲۸}

چند جمله بعد، مخاطب به زنان و ضمیر به «ما» تغییر می کند:

بر همه کس واضح است که بقای عالم و ترقی و تمدن و ثروت هر مملکت به واسطه طایفه نسوان است. هرگاه ما طایفه نسوان که يك عضو از اعضای شریف مردمانیم، خود را از مرض نادانی و بداخلاقی برهانیم و در جاده ترقی و تمدن و انسانیت قدم گذاریم و با مردان خودمان در کلیه امور شریک و سهیم شویم، در اندک زمانی، وطن عزیز ما دارای هرگونه عزت و شرف و صنایع و علوم خواهد شد.^{۲۹}

طایره با نگارش «طایفه نسوان» به مشابه «يك عضو از اعضای شریف مردمان»، فضای معنای رایج «مردمان» را (که در نشر مردان به معنای «مردان» به کار گرفته می شد) بسط می دهد؛ زنان نیز از مردمانند. وی اندکی بعد دوباره به مردان و دوم شخص جمع بر می گردد:

هزار حسرت و افسوس که ما طایفه نسوان را پست ترین خلق تصور فرموده و از هرگونه تربیت، علوم، ترقی، صنایع، دیانت و امانت قرین خود چشم پوشیده و این طایفه را از تمام کمالات صوریه و معنویه ممنوع داشته اید و این ذلت و پریشانی را بر خود پسندیده اید. غافل از آنید که نصف اعضای هر مردی زوجة اوست و سالها با نصف بدن ناقص با نهایت زجر و زحمت زندگانی می نماید و ابدأ در صدد معالجه نیمه بدن ناقص خود برنیامده، علاج نواقص خود را نمی کنید و هیچ در فکر اعتقاب خود نیستید و تمام اولاد خود را بی

۴۸. ۶۹: ۳.

۴۹. همانجا.

ادب و بی تربیت و بی‌علم و ناجنس می‌پسندید.^{۵۰}

طایره در باقی متن از همین فن تغییر مخاطب، به پیروی از مطلب مورد بحث، استفاده می‌کند. از «برادران غیور» می‌پرسد:

مگر ما نوع و قرین شما نیستیم؟ اگر خلقت طایفه نسوان نبود بقا و هستی شما از کجا بود؟ آیا نه در بطن ما به وجود آمده‌اید و در آغوش ما پرورش یافته‌اید؟ آیا نه ما با کمال زجر و زحمت و سختی و ذلت و صبر، و تحمل هر گونه تعدیات و ظلم، شما را به حد بلوغ رسانیده‌ایم؟ آیا نه ما سر منشأ زندگانی و هستی و راحتی شما هستیم؟ چگونه این وطن اصلی خود را فراموش فرموده و ما را دچار این گونه تعدیات فرموده‌اید؟ . . . چه باعث شده که تمام راحتیا و نعمتها و سیاحتها و علوم و صنایع را از برای خود پسندیده‌اید و ما را از جمیع این نعمات محروم نموده‌اید و می‌گویید که «طایفه نسوان در مملکت ما هنوز قابل هیچگونه تربیت و علوم و صنایع نشده‌اند.» و اسفا و اسفا! و اعجبا و اعجبا! و احیرتا و احیرتا!^{۵۱} . . . آخر عدم قابلیت ما را در چه موقع امتحان فرمودید؟ کدام مدرسه از برای ما مظلومان تأسیس فرمودید؟ کدام معلم و معلمه تعیین نمودید؟ کدام اسباب صنایع و علوم و تربیت و دیانت و امانت از برای ما فراهم آوردید که عدم قابلیت و بی استعدادی ما بر شما معلوم شد؟^{۵۲}

طایره بخش‌نهایی^{۵۳} این سلسله مقالات را خطاب به زنان، «ای خواهران عزیز! و ای مظلومان وطن!»، نوشته و از آنان می‌خواهد که از «خواب غفلت» بیدار شده و «چشم بصیرت» بگشایند. مطالبی که در این سلسله مقالات طایره با «خواهران خود» در میان گذاشت، ضرورت تعلیم و تربیت زنان، تلاش آنان در تهذیب اخلاق

۵۰. همانجا.

۵۱. تا اینجا، ۷۸: ۳.

۵۲. ۸۴: ۳.

۵۳. در پایان بخشی که در شماره ۹۲ آمده است، عبارت «هقیه دارد» آمده است، ولی بخش دیگری از این مقاله در شماره‌های بعدی ایران نویست.

خود و فرزندان خود، ترك «عادات رذیله» و «موهومات ناشی از جهل»، و ایجاد مناسبات تازه ای میان زن و شوهر که بر مبنای «تجربیب» باشد، مطالبی بود که در مرکز توجه نخستین نشریات زنان قرار داشت که از این زمان آغاز به نشر کردند. نخستین این نشریات، دانش، به همت خانم دکتر کحّال (چشم پزشك) در تاریخ ۱۰ رمضان ۱۳۲۸ (۱۲ سپتامبر ۱۹۱۰) شروع به نشر کرد. زیرعنوان مجله در شماره اول این عبارات است: «روزنامه ای است اخلاقی. علم خانه داری. بچه داری. شوهرداری. مفید به حال دختران و نسوان. و به کلی از پلتیک و سیاست مملکتی سخن نمی داند.»^{۵۲} دومین نشریه زنان، شکوفه به همت مریم مزین السلطنه (عمید) در محرم ۱۳۳۱ شروع به نشر کرد.^{۵۳} آنچه این نشریات را از دیگر نشریات همزمان خود متمایز می کند آن است که خوانندگان مفروض و تقریباً همه نویسندگان زن هستند. در شماره ۲۲ دانش مقاله کوتاهی تحت عنوان «تربیت دخترها» و به امضای علی زنجانی به چاپ رسید^{۵۴} و در پایان، دکتر کحّال از نویسنده به این بیان تشکر می کند:

کمال تشکر از این همراهی حاصل است که پس از نشر بیست و دومین شماره جریده ناقابل ما به آن و تربیت نسوان اهمیتی گذاشته شد، زیرا که صاحب ارتیکل فوق در میان مردان اول کسی است که ارتیکل مفید به اداره ما فرستاده. بلکه تا به حال چندین ارتیکل رسید، ولی پلمبکی و اغراض

۵۴. از شماره دوم (۲۴ رمضان ۱۳۲۸/۲۶ سپتامبر ۱۹۱۰) این زیرعنوان تغییر یافت: «روزنامه ای است اخلاقی و ادبی و مسلك مستقیمش تربیت نسوان و دوشیزگان و تصفیه اخلاق زنان است.» در شماره سوم (۹ شوال ۱۳۲۸/۹ اکتبر ۱۹۱۰) پس از «اخلاق زنان» اضافه شده است: «و غیره و غیره» و به این شکل تا آخرین شماره ای که من دیده ام (شماره ۳۰، ۲۷ رجب ۱۳۲۹/۲۰ ژوئیه ۱۹۱۱) ماند. برای معرفی مبسوطی از این نشریه، بنگرید به صدرالدین الهی، «تك نگاری يك روزنامه: دانش اولین روزنامه فارسی زبان برای زنان ایرانی»، ایران شناسی ۶: ۲ (تاهستان ۱۳۷۳): ۳۲۱-۳۴۴. جز دو نسخه ای که در این مقاله به آن اشاره رفته است، دوره کاملی در کتابخانه دانشگاه شیکاگو موجود است که نسخه مورد استفاده من بوده است.

۵۵. نخستین شماره شکوفه را ندیده ام. تاریخ شماره دوم آن ۲۳ محرم ۱۳۳۱ (۱۸ نوامبر ۱۹۱۳) است. در آغاز شکوفه هر دو هفته يك بار منتشر می شد.

۵۶. علی زنجانی، «تربیت دخترها»، دانش، ۲۲ (۱۵ ربیع الاول ۱۳۲۹/۱۲ مارس ۱۹۱۱): ۳۴.

شخصی بود و ما آن را رد نمودیم. آقایانی که خود را ایرانی و ایرانخواه و نسوان ایران را مادر و خواهرهای خود و اهل وطن می دانند، اهمیتی به این جریده بگذارند، آنها در نوشتن و انتشار جریده همراهی کنند و این کمینه در مخارج آن تا استطاعت دارد همراهی می نماید.^{۵۷}

تا شماره ۳۰ نیز تنها يك نوشته دیگر از مردان در دانش به چاپ رسید که همان خطابه ادیب الملك در روز امتحان مدرسه دخترانه هنر بود که قبلاً بدان اشاره رفت.^{۵۸}

اگرچه دانش واقف بود که خوانندگان واقعی آن تنها زنان نبودند و حتی در نخستین شماره خود از «آقایان محترم» می خواست که نشریه را «برای خانمهایی که سواد خواندن ندارند» بخوانند «تا آنها نیز از این فیض محروم نمانند» و اظهار امید می کرد که شاید همین «سبب شود که تحصیل سواد نیز بفرمایند»، با این حال، مخاطب کلام خود، خواننده مفروض، دریافت کننده کلام و نه خواننده، را عموماً زن می دانست: مقاله ها برای زنان و خطاب به زنان نوشته می شد. در تمام سی شماره دانش، تنها چند مقاله خطاب به مردان و از راه نصیحت و تنبیه آنان است.^{۵۹} در شکوفه نیز اکثر نویسندگان زن، اغلب از معلمین و مدیره های مدارس دختران، بودند. در اینجا نیز به ندرت مقالاتی مشخصاً خطاب به مردان می بینیم؛^{۶۰} گهگاه

۵۷. همانجا، ص ۴.

۵۸. بنگرید به پانوش ۳۶. در دانش: شماره ۲۹ (۱۱ رجب ۱۳۲۹/۴ ژوئیه ۱۹۱۱): ۳-۴. در دانش علاوه بر خطابه ادیب الملك اشعاری که خواهر وی در همین جمع قرائت کرده بود و خطابه ای از ملوک خانم نیز چاپ شده است. همانجا، صص ۴-۶.

۵۹. «اخطار به مردان و جوانان»، ۲ (۲۴ رمضان ۱۳۲۸/۲۶ سپتامبر ۱۹۱۰): ۲؛ «رسم زنداری»، ۳ (۹ شوال ۱۳۲۸/۹ اکتبر ۱۹۱۰): ۷-۸؛ «زنداری»، ۸ (۷ ذی قعدة ۱۳۲۸/۶ نوامبر ۱۹۱۰): ۸؛ «خطاب به مردان»، ۱۳ (۱۱ محرم ۱۳۲۹/۷ ژانویه ۱۹۱۱): ۲-۴؛ و «پدر خوب»، ۱۸ (۱۶ صفر ۱۳۲۹/۱۱ فوریه ۱۹۱۱): ۷-۸.

۶۰. برای نمونه: «اخطار به مردان و جوانان»، شکوفه ۲: ۲۰ (۱ ذیحجه ۱۳۳۲/۱۶ اکتبر ۱۹۱۴): ۴؛ «اخطار به مردان و جوانان بی ملاحظه»، ۲: ۲۱ (۲۰ ذیحجه ۱۳۳۲/۴ نوامبر ۱۹۱۴): ۴؛ «در رفتار بعضی از جوانان و مردان نسبت به زنان»، ۳: ۲ (۲۸ محرم ۱۳۳۳/۱۲ دسامبر ۱۹۱۴): ۲-۳.

نیز در متن مقاله هایی که نویسنده آنان به احتمال قوی، از قرینه انشاء و لحن کلام، مزین السلطنه است و جنبه نصیحتهای اخلاقی دارد و به ویژه در باب نکوهش رفتارهای ناپسند «خانمها و آقایان در معاشر عام» که سلوک شریعت را ندیده می گیرند، خودنمایی می کنند و لاس می زنند، بخشی از نکوهشها و تنبیه ها متوجه مردان است.^۱ به جز آن، مقالات شکوفه نیز عموماً برای زنان، و به قلم زنان است؛ مطالب آن اغلب در باره مباحث مربوط به مدارس دختران، تهذیب اخلاق زنان، تربیت «دختران خوب» و «زن خوب»، در نکوهش «برخی موهومات خانمهای ایرانی»، و مناسبات زن و شوهری است.

به عبارت دیگر، برای نخستین بار در این نشریات چاپی «اهل سخن» زنان فرض شده اند. از این لحاظ توجه به نشر این نشریات، برخی تفاوتهای زبانی و تغییراتی را که این فضای تازه در زبان زنان به وجود آورد، می نمایاند. زبانی که زنان در خطاب به دیگر زنان و به ویژه در برخی مقالات این نشریات به کار می برند، با زبانی که زنان در جراید مردان مشروطه به کار می بردند یکسان نیست. انگار که در نشریه زنان و هنگام خطاب به زنان، هنوز در محیط خالی از اغیار، در حریم زن آمیز باشند، خودمائی و محاوره ای می نویسند. مزین السلطنه، در باره مشکلات نشر شکوفه، از «بعضی خانمها و مدیره های محترمت مدارس» گله می کند که اینان:

چنین گمان فرمودند که این روزنامه برای تحصیل امر معاش و تدارك پلو و آش است و در ماه مبلغ کلی از منافع روزنامه وارد خزانه مبارکه می شود. غفلت از آنکه همه کس می داند که روزنامه به غیر از زحمت و ضرر و خسارت عایدی ندارد. . . . خیلی غریب است که با این ریش می خواهیم برویم تجریش و

۶۱ برای نمونه: «و من أعرض عن ذکری فإن له معیشتاً ضنکاً»، شکوفه ۱: ۱۴ (۲۸ رمضان

۱۳۳۱/۲۷ اوت ۱۹۱۳): ۳؛ [عنوان مقاله ناخواناست]، ۱: ۱۵ (۲۰ شوال ۱۳۳۱/۱۷ سپتامبر

۱۹۱۳): ۲.۳؛ «ویل لمن کان شفاعه خصمانه»، ۲: ۸ (۲۰ ربیع الثانی ۱۳۳۲/۱۳ مارس

۱۹۱۴): ۲ و ۹ (۵ جمادی الاول ۱۳۳۲/۲۸ مارس ۱۹۱۴): ۱.۳.

با این اخلاق می خواهیم مثل همسایه های خودمان ترقی نماییم.^{۶۲}

ولی در عین حال، زنان نویسنده آگاه بودند که نشریات زنان با محیطهای زن آمیز متفاوتند: مردان نیز اگر نه مخاطب که ممکن است خواننده این نوشته ها باشند، پس زبان خود را می پالایند. مثلاً، در مقاله «باید گفت، اگر چه نشنوند»، نویسنده، آنجا که «حرف خودمانی» خود را با عفت کلام «محیط غیرخودمانی» متن چاپی در کشمکش می یابد، از چند نقطه حذف استفاده می کند:

فی دانیم چه شده است که این قاعده مسلمه که از جمله بدیهیات اولیه است که «فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لاتعلمون» از میان رفته است. معلوم می شود آقایان عصر تجدد از این قانون تمرد جسته و همچو گمان کردند که این هم عقیده کهنه پرستان است. «من چه کار دارم که خانم کج است [چهارنقطه در اصل] یا اینکه آقا سر لج است. من چه کار دارم که عمله جات، آگه با بعضی از خانمها، آگون تشبیه چه قسیمها حرکت می نمایند. به من چه

که خانمها آیه حجاب را نسخ نمودند و قانون شریعت را فسخ. یاری پرده و دیوار/ در تجلی است یا اولی الابصار»

البته «الناس مسلطون علی انفسهم و اموالهم». «دلم می خواهد را به همه نشان بدهم. فی خواهم حیا کنم. می خواهم با مردان، در کمال و اطمینان، در هر رهگذر و خیابان، دوستانه و آزادانه، بدون ترس و واهم بنمایم و رفع قال.»

«من چه کار دارم که آقا بانکل و عطر گل و استعمال الکل، با دستی و غرور و مستی، بدون ملاحظه در هر نقطه ای که خانم می ایستد و

۶۲. «تنبه غافلین»، شکوفه ۱: ۴ (۱۱ ربیع الاول ۱۳۳۱/۱۴ فوریه ۱۹۱۳): ۲.۳. برای مقاله هایی دیگر، بنگرید به: «درد بی درمان گرفتاری در دست خدمه نادان»، ۳: ۹ (۲ جمادی الثانی ۱۳۳۳/۱۳ آوریل ۱۹۱۳): ۲.۳؛ سلسله مقالاتی تحت عنوان «گرانیهاترین هدایا برای نسوان صحبت و حق شناسی شهران است» که در این شماره ها (سال چهارم) به چاپ رسید: ۳ (۴ ربیع الاول ۱۳۳۴/۶ ژانویه ۱۹۱۶): ۲.۴؛ ۴ (۱۸ ربیع الاول ۱۳۳۴/۲۰ ژانویه ۱۹۱۶): ۲.۳؛ ۱۹ (ربیع الثانی ۱۳۳۴/۲ آوریل ۱۹۱۶): ۲.۴؛ ۷ (۶ جمادی الاول ۱۳۳۴/۸ مارس ۱۹۱۶): ۲.۳؛ ۸ (۲ جمادی الثانی ۱۳۳۴/۲ آوریل ۱۹۱۶): ۲.۳؛ ۹ (۱۹ جمادی الثانی ۱۳۳۴/۹ آوریل ۱۹۱۶): ۲.۴؛ و ۱۰ (۱۰ رجب ۱۳۳۴/۱۰ مه ۱۹۱۶): ۲.۴.

سبز می شود، يك آقای از خانم شیک تر برای قرینه سازی در پهلوش سبز می شود. مرا کجا می برند؟

نه مفتیم، نه محتسب، نه رند پاده خواره ام
 نه کدخدای جوشقان، نه عامل زواره ام»^{۶۳}

آغاز و ادامه نشر جراید زنان از این سالها به بعد را، از نظر نگارش زنان به مثابه «ما» پر گستره زبان چاپ، و از راه زبان چاپ بر فرهنگ معاصر ایران، نقطه عطفی تاریخی باید دانست. آفرینش و ثبت زنان چون «اهل سخن» برخی قرارهای مفروض فضای سخن را در هم آشفت. در این فضا، خواننده مفروض و نویسنده مفروض، زن است و مردان چون افرادی خارج از این فضا (آنچنانکه زنان نسبت به جراید تا این زمان) از راه نامه نگاری به این فضا ره می جویند.

با این حال، پس از نزدیک به يك سده تلاشهای خودنگارانه زنان بر متنهای مردانه، هنوز نمی توان گفت که، اگر هم قبلا نه دیگر اکنون، زبان فارسی نسبت به زن و مرد به يك دید می نگرد؛ بی توجه و بی تفاوت، خنثی، شده است. استفاده روزمره و عمومی از اصطلاحاتی نظیر «قول مردانه»، «اگر مردی» و نظایر آن حاکی از توان همه گیر مردانگی زبان فارسی است. اصرار مردان (و گاه حتی زنان) نویسنده بر مردانه نگاری فارسی معاصر همچنان آن را زبانی مردانه می پردازد. نه تنها در عصر قاجار، اوضاع نامطلوب سیاسی معادل از دست رفتن مردانگی، خدشه دار شدن مرزهای مردانگی - زنانگی معادل و یا حتی باعث بر هم ریختگی نظم سیاسی و اجتماعی مطلوب دانسته می شد، این گونه پرداختهای فرهنگی در بازگویی امروزی اوضاع عصر قاجار بازآفریده می شود: «به علی که هنوز جامعه شناسی نکاویده است، عصر قاجار عصر انحطاط مردی و مردمی در قشر باسواد کشور است.»^{۶۴} و نه تنها ملك الشعراى بهار ناتوانیهای سیاستمداران عصر خود را نامردی می نگارد، ناقد امروزی نیز در تحسین بهار به همان زبان می نویسد: «در سیاهی استبداد، در کنار

۶۳. شکوفه ۳: ۱۷ (۱ ذیقعدة ۱۳۳۳/۷ سپتامبر ۱۹۱۵): ۲۰۳. برای بحث مفصل تر این جنبه

برای دیگر گویش زبان و فرهنگ بدنه: افسانه بحر آبادی، «بیشگفتار»، صص ۴۴-۳، پ، پ، خانم

آبادی، معایب الرجال.

استر

۶۴

مصطفی رحیمی، «بهار و سیاست»، کلك، ۱۴-۱۵ (اردیبهشت و خرداد ۱۳۷۰): ۲۴۰.

نقل

از ص ۲۷. برای بحث مفصلی در این زمینه، بنگرید به: سیروس طبرستانی، «جنسیت و فرهنگ:

زن

ستیزی در ایران»، پریش ۲: ۲۱ (زمستان ۱۳۷۳): ۳۲-۵۳.

ملتی غافل و له شده زیر آوار ستی دیرپای، در برابر خصم نیرومند ابرقدرتهای زمان و در میان این مخنشان، تعهدی مردانه به گردن می گیرد: دفاع از آزادی. «^{۶۵} در این روایت، بهار نه تنها در مقاومت و دفاع از آزادی که «در تسلیم هم مرد است.»^{۶۶} نه تنها تشریحی ای که در سالهای دهه ۱۳۲۰ منتشر می شود مرد امروز نام دارد که انتشاراتی که در دهه ۱۳۶۰ آغاز به کار می کند خود را «مرد امروز» می نامد. با همه آنچه حال زن ایرانی در دوران پس از انقلاب بوده است، فریدون مشیری در شعر «لا اله الا الله» می گوید:

بودن، آری، «بودن»
 جگر شیر زبان می خواهد
 مرد می خواهد - بودن اینجا^{۶۷}

این گونه مردانه پردازی زبان فارسی چنان عمومیت دارد که بیشتر اوقات خواننده، به ویژه خواننده مرد، متوجه مردانگی زبان نمی شود. شاید نویسنده و گوینده هم بی توجه می نویسند و می گویند. این بی توجهی نشانی دیگر از قدرت همه گیر مردانگی زبان فارسی است. چنین زبانی هنوز زن را از متن حذف می کند. زن خواننده، و یا مرد خواننده ای که به گونه زن متن را بخواند^{۶۸}، خواننده ای که متن را با این فرض و یا با این سؤال در ذهن بخواند که اگر خواننده متن زن باشد چه معناهای متفاوت و مشکلاتی از این نشر بر می آید، خود را خارج از چنین متنی، بیگانه از آن، نگاشته می یابد. اگر بنا باشد زنان فضایی همسان با مردان در زبان فارسی بیابند، آنچنانکه زنان مشروطه خواه هشتاد سال پیش راههایی برای نگارش

۶۵. همانجا.

۶۶. مصطفی رحیمی، «بهار و سیاست»، بخش دوم، کلك، ۱۶ (تیر ۱۳۷۰): ۲۱-۲۹. نقل از ص ۲۲.

۶۷. فریدون مشیری، «لا اله الا الله»، در پیام آشنا، ۷۴ (اردیبهشت ۱۳۷۴): ۵۲-۵۴. نقل از ص ۵۳.

۶۸. در این باره بنگرید به:

Jonathan Culler, "Reading As a Woman." in *On Deconstruction: Theory and Criticism After Structuralism* (Ithaca: Cornell University Press, 1982), pp. 43-64.

خویش بر متنهای مشروطه گشودند، اکنون نیز لازم است نویسندگان و خوانندگان، به ویژه زنان نویسنده و خواننده، به این گونه مردنگاریها و مذکرپردازیهای زبان فارسی توجهی خاص مبذول دارند.

جنسگرایی در زبان (و فرهنگ) جامعه مردسالار

زبان جزئی از فرهنگ جامعه و وسیله تبادل و تعاطی آن است. از این رو، زبان هم در ساختار و اجزای خود و هم در کاربرد، از ارزشهای فرهنگی جامعه تأثیر می پذیرد و بل شکل می گیرد. از سوی دیگر، زبان یکی از اجزای نسبتاً دیرپای فرهنگی است. جوامع در سیر تحول تاریخی خود، در اثر دگرگونیهای درونی و پیرامونی و یا به دلیل تماس و تبادل فرهنگی با جوامع دیگر، به تدریج و در يك فاصله زمانی نسبتاً دراز، برخی از ارزشهای فرهنگی خود را از دست می دهند و ارزشهای دیگری را جایگزین آن می کنند. در این جایگزینی فرهنگی، اما، زبان نه پیشگام و بلکه دنباله رو است، و در برابر فشار برای تغییر (نسبتاً) پایدارتر. از این رو تعجیبی ندارد اگر می بینیم که بسیاری از جوامع امروزه جهان، آنها که مدتهاست از دوران فنودالی و پیش فنودالی گذشته اند، و همراه آن، برخی از ارزشهای مربوط به آن دورانها را نیز پشت سر گذاشته اند، هنوز بسیاری از اصطلاحات حاوی آن ارزشها را در زبان خود پاس می دارند. زبانهای ملل و اقوام مشحون از اصطلاحاتی است که با اینکه معانی حقیقی خود را در گذر زمان از دست داده اند، معذک در معانی مجازی که چندان از معنی حقیقی آنها دور نیست همچنان به کار می روند. فی المثل، در زبان فارسی، هنوز واژه برده داری «بنده» کاربرد عام دارد. ولی پاسداری از این میراث فقط در حفظ لغات و کاربرد آنها در

۱. باید توجه کرد که گرچه جنسگرایی در زبان و فرهنگ متقابلاً بر یکدیگر تأثیر می گذارند (و در متن به آن اشاراتی رفته است). در عین حال رابطه مستقیمی بین این دو پدیده وجود ندارد. برای مثال، زبانهای عربی و فرانسوی به لحاظ جنسگرایی شباهتهای زیادی با یکدیگر دارند، ولی درجه جنسگرایی فرهنگی در جامعه فرانسه و جوامع عرب زبان به شدت مختلف است. از این رو شدت و ضعف جنسگرایی در يك زبان را نباید نشانه ای از شدت و ضعف جنسگرایی فرهنگی مردمان متکلم به آن زبان گرفت. . . موضوعی که در حیطه بحث این مقاله نیست.

معانی مجازی محدود نمی شود؛ بلکه آنگونه که بعداً خواهیم دید، بسیاری از این لغات بار معنایی حقیقی خود را نیز هم چنان به دوش می کشند. می توان تصور کرد که جوامع انسانی، در آن مراحل آغازین پیدایش زبان، جوامعی به نسبت همگون (به لحاظ رنگ، نژاد و فرهنگ) بوده اند. ولی این جوامع، در عین حال، هر کدام دست کم از دو جنس متمایز تشکیل می شدند: زن و مرد. دوگانگی -- بیولوژیک و کاربردی -- زن و مرد و حضور مشترک آنها در جامعه، احتمالاً بهترین توضیحی است که می توان برای تمایز آنها در زبان ارائه داد -- تمایزی که هنوز وجه مشترک غالب زبانهای زنده و فراقشوری امروز جهان را تشکیل می دهد.

این دو نگری به انسان، بر حسب جنسیت، در زبانهای غالب امروز، با جنسی کردن ضمائر آغاز می شود و به جنس آلود کردن سایر اجزای زبان از اسم و فعل و صفت گرفته تا قید و غیر آن سرایت می کند. برخی مانند فارسی، اصولاً زبانی ناجنسی به شمار می روند -- پدیده ای که خاص برخی از زبانهای آسیایی است و آن را در زبانهای رایج بین المللی (دیگر) نمی توان دید. در برخی از زبانهای دسته اخیر، مانند انگلیسی، علاوه بر ضمیرهای مذکر و مؤنث، ضمیری خنثی نیز برای اشیا در نظر گرفته شده، و روند جنسی کردن به سایر اجزای زبان زیاد راه نیافته است. در سوی دیگر طیف، زبانهایی مانند عربی را می توان دید که نه تنها برای اشیا و حیوانات نیز ضمیر خنثی در آنها در نظر گرفته نشده، که جنسی کردن سایر اجزای زبان تا حروف اضافه الذی (مذکر) و التی (مؤنث) پیش رفته است.

جنسگرایی در زبان، عموماً، در سه سطح مختلف به چشم می خورد:

۱- زبان به لحاظ ساختاری جنسگرا است. یعنی که زبان چنان ساخته شده که نمی توان بدون توجه به جنسیت از انسان یا حیوان سخن گفت. گویی که در مرحله پیدایش این زبانها، تکامل ذهنی بشری تا بدان جا نرسیده بوده که بتواند انسان مجرد، انسان مجرد از جنسیت، را در ذهن عینیت دهد و در زبان خود از مفهوم انسان -- صرفنظر از جنسیت او -- سخن بگوید. غالب زبانهای بین المللی دنیای امروز از این قبیل به شمار می روند. زبان فارسی، اما، از معدود زبانهای پرگوینده دنیا است که از این نوع آلودگی جنسی، بالکل، مبرا است (از آن تکامل یافته

۲- به جرأت می توان گفت که اگر این زبانها در جامعه ای متشکل از نژادهای مختلف تکرین یافته بود، تعداد ضمائر سوم شخص مفرد از دو به چندی افزایش می یافت تا نه فقط جنسیت شخص مورد نظر و بلکه رنگ و نژاد را نیز مشخص کند!

است) ۲.

۲. زبان ارزشهای جنسگرایانه را در قالب لغات و کلمات در خود جای داده است. نمونه بارز این مقوله را می توان در شیوع اصطلاحات مربوط به يك جنس و تعمیم آنها به نوع دید. در انگلیسی، واژه man (مرد) به معنای بشر به کار می رود، و در فارسی، لغات متناظر آدمی و مردم از ریشه های مذکر آدم (مرد اولیه) و مرد گرفته شده است. اجتناب از این گونه جنس آلودگی (هم چون مورد پیش گفته) جز با دست بردن در زبان و نوآوری در مجموعه لغات آن امکان پذیر نیست.

۳. در کاربرد زبان، ارزشهای مثبت و منفی جامعه در قالب لغات جنس آلود تبیین می شود، و یا از زبان به گونه ای نامستقیم برای تثبیت و باز تولید ارزشهای جنسگرایانه کمک گرفته می شود. در این مورد، جنسگرایی يك مقوله صرفاً فرهنگی است، و زبان تنها به عنوان وسیله ای برای تبیین آن به کار می رود. به عبارت دیگر، و برخلاف دو مورد پیشین، برای زدایش این گونه جنسگرایی از فرهنگ، نیازی به تغییر زبان در ساختار یا مجموعه لغات نیست.

این سه مورد متمایز جنسگرایی -- و عواقب و لوازم آنها -- را در زیر مورد گفتگو قرار می دهیم. پیش از آن، يك توضیح در مورد کاربرد اصطلاحات:

در این مقاله، اصطلاحات «جنسگرایی»، «جنس آلودگی»، «جنسی» بودن و «جنسیت» زبانی، به صورت جایجاپذیر، به معنای آن خصوصیت زبانی به کار رفته که متکلم را وا می دارد در هنگام سخن گفتن، خواه یا ناخواه، واژه هایی متناسب با جنسیت (حقیقی یا مجازی) موضوع سخن (سوژه) انتخاب کند، و یا از واژه هایی که اشاره تلویحی به يك جنس دارد در موارد عام استفاده کند. این خصوصیت به «آدمی» (۱) اجازه نمی دهد تا بدون اشاره تلویحی یا تصریحی به يك جنسیت خاص از موضوع سخن بگوید. این خصوصیت همچنین به مواردی تعمیم داده شده است که از اصطلاحات جنسی زبان برای تثبیت یا بازآفرینی مفاهیم جنسگرایانه فرهنگی استفاده می شود.

این خصوصیت را نباید با غنا و دقت زبانی اشتباه کرد. معمولاً در هر زبانی

۳. ظاهراً زبانهایی از قبیل فارسی نیز اجزای مذکر و مؤنث در خود داشته اند که در مرور زمان از دست رفته است. همچنین، علیرغم این قایزها، باید توجه داشت که ناچسبی بودن این گونه اصطلاحات مرکب در زبان فارسی ایجاب نمی کند که گوینده فارسی زبان نیز برداشت ناچسبی از آن داشته باشد. در ذهن غالب فارسی زبانان، پستیچی مرد است! تائیدی دیگر بر نکته ای که در پانوشته يك آمد. تمایزی که در متن مطرح شده، تنها عنایت به زبان دارد -- با صرفنظر از شدت و ضعف درجه جنسگرایی فرهنگی در جوامع مربوطه.

برای مفاهیم یا اشیای خاصی که به دلایلی برای گویندگان آن زبان اهمیت داشته لغات و اصطلاحات متعددی پیدا می شود. مثلاً در عربی چندین نام برای انواع شتر به چشم می خورد و یا در انگلیسی چند صد نام برای انواع سگ ساخته شده است. این خصوصیت به زبان غنا و دقت بیشتری (در محدوده چنان مفاهیمی) می بخشد، ولی گوینده زبان را از این بازمی دارد که (هرگاه بخواهد) از مفهوم عام (مثلاً dog در انگلیسی) سخن بگوید. یعنی که لغات متعدد برای انواع يك مفهوم علاوه بر (و نه به جای) لغتی که برای خود مفهوم عام وجود دارد در نظر گرفته شده است. با این توضیح، اگر در زبانی فی المثل، علاوه بر ضمیری خنثی برای انسان ضمیرهای دیگری نیز برای زن و مرد وجود داشته باشد آن را می توان نشانی از غنا و دقت آن دانست. زیانهایی که در این نوشته مورد بررسی قرار گرفته اند، اما، از این خصوصیت بی بهره اند!

نکته دیگر اینکه خصوصیت جنسگرایی یا جنس آلودگی زبانی را نباید با جنسگرایی فرهنگی (معادل sexism در انگلیسی) اشتباه گرفت. اولی، به توضیحی که در بالا آمد، صرفاً يك خصوصیت ساختاری زبانی، و نه الزاماً ارزشی است... و حتی از اصطلاح «جنس آلودگی» نباید مفهومی منفی استنباط کرد! این خصوصیت البته احياناً بار فرهنگی نیز به همراه دارد (که بعداً خواهیم دید) ولی این دو لازم و ملزوم یکدیگر نیستند. یعنی که می توان در تئوری، زبانی جنس آلود را برای تبادل و تعاطی فرهنگی ناجنس گرا به کار گرفت و یا در عمل، زبانی ظاهراً ناجنس آلود را وسیله انتقال فاحش ترین ایده های شوونیستی جنسی قرار داد!

الف: جنسگرایی در ساختار زبان

جنسگرایی ساختاری در زبان ریشه دارترین عامل حفظ و تداوم جنسگرایی زبانی (احياناً فرهنگ) است. این پدیده نه فقط زبان را در چارچوبی خشک مبتنی بر تمایزات جنس محدود می کند، و در برابر کوششهای در جهت

ی از فرهنگ مائمی به شمار می رود، که حتی در ذهنیت متکلمان به چنین تأثیر می گذارد و آنان را در نوعی چنبر جنسگرایی اسیر می کند، نمونه تأثیرات متقابل فرهنگ و زبان بر یکدیگر را در موارد زیر می توان دید:

۱- زیانهایی به لحاظ ساختاری جنسگرا جنس غالب (مذکر) را اصل می گیرند

و جنس مغلوب را فرع. بر این اساس، در این زبانها، از يك سو، ریشه کلمات (ناضرورتاً) به مرد اختصاص می یابد (که بعداً به آن می رسیم)، و از سوی دیگر، نیازی برای ساختن معادل آنها برای زن دیده نمی شود. تا آنجا که زن حتی ارزش آن را پیدا نمی کند که برای خود نامی مستقل داشته باشد. و هرچه زبان جنسگراتر، این خصوصیت در آن قوی تر. برای مثال زبان عربی (که قبلاً يك نمونه فاحش جنسگرایی ساختاری آن را دیدیم) تا آن جا جنسگرا است که در بین مفاهیم اولیه زبان، آنها که برای بستگان نزدیک به کار می روند، تنها برای پدر و مادر کلمات مستقل «اب» و «ام» را دارد، و اسامی سایر نزدیکان مؤنث (از خواهر و دختر تا عمه و خاله) در آن از اسامی مذکر مشتق شده است.

۲. دوگانه گرایی در زبان، خواه ناخواه، نوعی ترتیب و تمایز را به دنبال می آورد. اگر ضمیر سوم شخص مفرد خنثی و جامع باشد (همچون «او» در فارسی) ترتیب و تمایزی لازم نمی آید. ولی اگر زبان چنان باشد که واژه ها را به لحاظ ساختاری به زن یا مرد نسبت دهد، ترتیب و تبعیض نیز اجتناب ناپذیر است. در این تبعیض، طبیعی است که جنس غالب (به لحاظ اجتماعی و ساختار قدرت) حضور بیشتر یا منحصر به فرد می یابد. از این رو است که در ادبیات زبانهای به لحاظ ساختاری جنسگرا، ضمیر مذکر نه فقط به مشارالیه مذکر و بلکه برای مشارالیه نامعلوم (یا خنثی) نیز به کار گرفته می شود، و در هر متن و گفتاری، توافر نابرابر کاربرد ضمائر و ترکیبات مذکر، حضور غالب و قدرت اجتماعی این جنس را به خواننده تلقین و بازتلقین می کند.

۳. جنسگرایی ساختاری این زبانها بنیانی است که زبان را در مراحل تحول بعدی خود به جنس آلودگی بیشتری می کشاند. کلمات مرکب، آنجا که قرار است عمل و شغلی به انسانی نسبت داده شود. بدون ضرورت. به جنس آلوده می گردد. اگر در فارسی واژگانی مانند پستیچی، سخنگو و رییس (صدرنشین) به صورت عام و خنثی ساخته می شوند و به کار می روند، در زبانی (به لحاظ ساختاری جنس آلود) مانند انگلیسی قاعده به عکس است: این واژگان مرکب، گویی، باید به يك جنس (غالب) ارتباط یابند. حتی آنگاه که جامعه در تحول خود به جایی می رسد که. به دلیل اصولی که کلاً چنین لغاتی نباید ضرورتاً به يك جنس ارتباط یابند، و بلکه. چون افرادی از جنس دیگر نیز به کار و شغلی این چنینی دست یافته اند، با اشکال کاربردی این واژه ها روبرو می شود. غالباً به این «راه حل» می رسد که معادل مؤنث آنها را نیز بسازد و به کار گیرد؛ راه حلی که همچون مورد قبل، حضور غالب جنس مذکر در کاربرد زبان (در مواردی که نسبت مورد کاربرد

مشخص نیست و یا گوینده بدان اعتنایی ندارد) و تلقین مکرر قدرت اجتماعی آن را تضمین می کند.

۴- زبان جنس آلود گرچه خود انعکاسی از يك فرهنگ جنسی است، متقابلاً فرهنگ جنسی را باز می آفریند. اگر در زبان، انسان مجرد از جنسیت تصور پذیر نیست، در فرهنگ و اسطوره و مذهب نیز چنین است.

انسان اولیه در این فرهنگها غالباً رنگ و نژاد ندارد، ولی جنس دارد. به علاوه، این جنسگرایی حتی به مفاهیم دیگر، آنها که تصویر انسان را به نحوی منعکس می کنند، نیز سرایت می یابد. تا آنجا که در این فرهنگها، خدا... به مفهوم هستی مطلق و خصوصیت ناپذیر... نیز از جنس تهی نیست. و بعد، طبیعی است که در این جنس سازی، به مقتضای خصوصیت پدر سالاری این فرهنگها، جنس اول و اصلی نر است (آدم اولیه در مذاهب سامی/ابراهیمی) و جنس دوم و فرعی زن؛ کاربرد ضمیر مذکر برای خدا عادی است، و در مقابل کاربرد ضمیر مؤنث (غالباً) کفر به شمار می رود.

۵- جنس آلودگی زبان نه فقط فرهنگ و بل که ذهنیت انسانهای پرورده شده با این زبانها را نیز تحت تأثیر قرار می دهد. برای متکلمان به این زبانها، جنسگرایی ضمیر سوم شخص مفرد (و فقدان ضمیر خنثی برای انسان) کاملاً عادی به نظر می رسد. تا آنجا که برای بسیاری از اینان هنوز قابل فهم نیست که می توان، همچون فارسی زبانان، از حیوان و انسان و خدای مستقل از جنسیت سخن گفت و اصطلاحات مناسب آن را به کار برد. و یا وقتی انسان انگلیسی زبان برای جنسزدایی از اصطلاحات مربوط به شغل و کار به نوآوری می پردازد غالباً راه حل را در ساختن معادل مؤنث این اصطلاحات می یابد و نه حذف کامل پسوندهای جنسی و جایگزینی آنها با پسوندهای خنثی (مانند زبان فارسی)^۴. ژرفای آلودگی ذهن انسان اروپایی زبان به جنسیت آنجا معلوم می شود که این ذهنیت وقتی در یکی دو قرن اخیر به ساختن زبانی بین الملل (مانند اسپرانتو) می پردازد، جنس آلودگی ساختاری زبانهای باستانی غربی را (بدون هیچ ضرورتی) در این زبان مدرن باز تجدید می کند.

۶- یکی دیگر از اثرات جنسگرایی در زبان، عادت کردن گویندگان آن به کاربرد نادرست زبان است. می توان گفت که نیل آرمسترانگ اولین (انسان) سفیدپوستی است که در کره ماه پا گذاشته است. ولی این عبارت دو عیب اساسی دارد: اول این که مفهوم نادرستی را القا می کند؛ چرا که مفهوم مخالف آن این است

۴- نمونه های استثنایی که اخیراً در زبان انگلیسی دیده شده شامل کاربرد پسوند ثقیل person به جای man در اصطلاحاتی مانند سخنگو و یا اصطلاح بهتر fire-fighter به جای fireman است.

که انسانهایی از رنگهای دیگر قبل از او در کره ماه پیاده شده اند. دوم، با این عبارت اهمیت تاریخی کار او بدون هیچ دلیلی پایین آورده شده است. در عین حال، ما شاهدیم که انسان اروپایی زبان (و به خصوص انگلیسی زبان) مکرراً و تقریباً بدون استثنا، از او نه به عنوان اولین انسان، و بلکه به عنوان اولین مردی که در کره ماه قدم گذاشته یاد می کند، بدون توجه به این که چگونه با این گفتار نادرست اهمیت کار او را نیز کاهش می دهد.

ب: ارزشهای جنسگرایانه در زبان

در این قسمت به آن خصوصیت زبانی می پردازیم که ارزشهای جنسگرایانه را در قالب لغات و کلمات در خود جای می دهد. یکی از موارد مشخص این پدیده را می توان در تعمیم اصطلاحات مربوط به يك جنس به نوع انسان دید. در انگلیسی، لغت man (مرد) نه فقط به معنای بشر نیز به کار گرفته می شود که در ترکیبات زیادی مشتقات آن نیز به معانی مشابه به کار می رود. . از man-made (بشر ساخته) گرفته تا man-hole (دریچه آب و فاضلاب). در فارسی نیز این نوع جنسگرایی در دو اصطلاح آدمی و مردم که هر دو از ریشه های مذکر آدم و مرد گرفته شده اند به چشم می خورد.

نمونه های دیگر این نوع جنسگرایی را می توان در موارد زیر دید:

۱. اختصاص ریشه کلمات به مرد و استفاده از مشتقات آن برای زن. این در درجه اول، يك خصیصه غالب زبانهایی است که به لحاظ ساختاری جنس گرایند. در برخی مانند عربی، این يك قاعده عمومی است: با هر اسم و صفت و قیدی که روپرو می شوید، ریشه کلمه را برای مرد بگیرید و برای زن با افزودن پایانه لازم مترادف آنها را بسازید. در زبانهایی مانند انگلیسی این قاعده عمومیت کمتری دارد. کلمه writer (نویسنده) را می توان برای مرد و زن هر دو به کار برد. ولی کلماتی مانند poet (شاعر) و actor (هنرپیشه) برای مرد ساخته شده اند و معادل زنانه آنها با پسوند -ess مشخص می شوند.

از امتیازات زبان فارسی نیز یکی این است که از این قبیل جنسگرایی مبرا است. آنجا که نیازی به تمایزاتی از این قبیل نیست، کلمات به طور یکسان برای مرد و

زن به کار گرفته می شوند، و آنجا که نیازی احساس شده، دو اصطلاح متمایز برای

مرد و زن به کار گرفته می شود. در این مقاله، ما به بررسی این اصطلاحات و نحوه استفاده از آنها در

زبان فارسی می پردازیم.

شاهنورد و شاهنورده در برابر هم قرار می گیرند. در این مقاله، ما به بررسی این اصطلاحات و نحوه استفاده از آنها در

زبان فارسی می پردازیم.

قاعده مستثنی است یا از زبان عربی گرفته شده (مانند خادم و

خادمه) و یا به غلط

و بر قیاس عربی به کار رفته است (مانند این جانب و این جانبی

نه). در انگلیسی حتی

کلمه های زن و ماده (woman, female) نیز به صورت مشتق

یافته از ریشه های

مذکر آنها (man, male) به کار گرفته شده است. در عربی نیز

زگرچه برای زن و مرد

(علاوه بر اصطلاحات مردمدارانه مرء و مرثه) کلمات مستقل

نساء و رجل ساخته

شده، ولی همین خصوصیت فوق در اسامی غالب بستگان نیز

دید می شود که

قبلاً به آن اشاره شد.

۲- يك نمونه دیگر این نوع جنسگرایی را می توان در ع

ادات انگلیسی زبانان

(برای نمونه) به انتساب شغل و کار به جنس دید. قبلاً

در باره این پدیده در

جنسگرایی ساختاری سخن گفتیم. اکنون از يك زاویه دید

مگر به آن می پردازیم:

کاربرد زبان به این صورت عملاً به شغل و کار ارزش جنسی

می دهد و نامستقیم

تفاوتی را در ارزش اجتماعی ایجاد می کند.

این تفاوت در ارزش اجتماعی، در واقع تفاوتی است که در

مرد و زن ایجاد می کند. در این مقاله، ما به بررسی این اصطلاحات و نحوه استفاده از آنها در

زبان فارسی می پردازیم.

در این مقاله، ما به بررسی این اصطلاحات و نحوه استفاده از آنها در

زبان فارسی می پردازیم.

در این مقاله، ما به بررسی این اصطلاحات و نحوه استفاده از آنها در

زبان فارسی می پردازیم.

در این مقاله، ما به بررسی این اصطلاحات و نحوه استفاده از آنها در

زبان فارسی می پردازیم.

در این مقاله، ما به بررسی این اصطلاحات و نحوه استفاده از آنها در

زبان فارسی می پردازیم.

در این مقاله، ما به بررسی این اصطلاحات و نحوه استفاده از آنها در

زبان فارسی می پردازیم.

در این مقاله، ما به بررسی این اصطلاحات و نحوه استفاده از آنها در

زبان فارسی می پردازیم.

در این مقاله، ما به بررسی این اصطلاحات و نحوه استفاده از آنها در

زبان فارسی می پردازیم.

در این مقاله، ما به بررسی این اصطلاحات و نحوه استفاده از آنها در

عمیقاً تحت تأثیر قرار داده است. به همین نسبت رهایی از این نوع جنسگرایی صرفاً با تغییرات ارزشی در فرهنگ جامعه عملی است بدون آنکه به تغییرات زبانی ضرورتاً نیازی پیدا کند. با این مقدمه روشن است که در این نوع از جنسگرایی ما فقط با زبانهای به لحاظ ساختاری جنسگرا روبرو نیستیم و بلکه همانطور که خواهیم دید، زبان فارسی نیز در ردیف سایر زبانهای زنده دنیا به شدت به این نوع جنسگرایی آلوده است. از این رو، در این بخش ما بیشتر به نمونه های جنسگرایی در زبان فارسی می پردازیم و احیاناً از نمونه های مشابه در زبانهای خارجی یاد خواهیم کرد. نمونه هایی از این نوع جنسگرایی را در زیر با هم می بینیم:

۱- جامعه مرد سالار جنس مذکر را محور ارزشها (ی پسندیده) می شناسد. یعنی آنچه که از مرد برمی آید بنا به تعریف خوب است و آنچه خوب است قاعداً مردانه است. در فارسی، کاربرد کلماتی مانند مرد بودن، مردی، مردانگی و جوانمردی به معانی شجاعت، دلیری و مروت، و در مقابل، نامردی و زن صفتی به معانی نارو زدن، بی مروتی و زیون دلی از نمونه های بارز نسبت دادن ارزش به جنسیت به شمار می رود. مشابه همین کاربردها را در سایر زبانها نیز می توان دید (مثلاً، manly، gentlemen's agreement و مانند آنها در انگلیسی). زبان، ادبیات و ضرب المثلهای فارسی مشحون از این گونه تعبیرات در معانی یاد شده و مشابه آنها است.

۲- نهاد خانواده مردسالار بر محور پدر و نقش کلیدی او استوار شده است. زن در این ساختار نقش مستقل و متکی به خود نمی تواند داشته باشد، و بلکه موجودیت و نقش اجتماعی او در قالب نسبت او با مرد تبیین می شود. از این رو است که اگر برای مرد يك عنوان «آقا» می تواند همواره به کار گرفته شود، برای زن، اما عنوانهای متعددی (مانند «دوشیزه»، «خانم»، «بانو») تعبیه می شود تا بدین وسیله معنای اجتماعی او در رابطه با مرد مشخص گردد. نمونه مشابه این را در

وقتی فی المثل برای گریز از این گونه جنسگرایی، عنوان Ms. پیشنهاد و به کار

میشود. اما این پیشنهاد، اگرچه در ظاهر محققیت اندک دارد

«زن گرفتن» و «زن دادن» (یا «به شوهر دادن»). ولی برای طلاق، که در جامعه سنتی ایران يك طرفه است، در زبان نیز این رابطه نابرابر به صورت فعالی «طلاق دادن» و منفعلی «طلاق گرفتن» منعکس شده است.

۵. سلطه نامی مرد بر خانواده البته از زن فراتر می رود و شامل بچه‌گان نیز می شود. فرزندان، به متابعت از مادر نام پدر را به خود می گیرند و بدان شناخته می شوند. در اینجا اما وجه دیگری از کاربرد (نادرست) زبان در انتساب فرزندان به پدر به چشم می خورد: در زبان فارسی، چنین می نماید که گویی بسیاری از انسانها نه از زن، که از مرد زاده شده اند! برای مثال، نام خانوادگی نویسنده این سطور چنین افاده می کند که او از کسی به نام «باقر» زاده شده است. وفور القابی با پسوند «زاده» در بین ایرانیان، و انتساب تقریباً بدون استثنای آنها به نامهای مذکر، نشان گسترش وسیع این گونه جنسگرایی در زبان فارسی، آن هم با استفاده نادرست از زبان، است. از سوی دیگر، بسیاری از زنان (باز هم با استفاده نادرست از زبان) لقب پسر (يك مرد) را به خود گرفته اند. - القابی مانند «حسن پور»، «تقی پور» و غیره، شق اخیر در غالب زبانهای دیگر نیز شیوع دارد^۷. برای مثال، در زبانهای انگلیسی و اسکاتلندی، پسوند son-، در عربی و عبری پیشوند «ابن» و در روسی، پسوند «اف» به همین صورت و در همین معنا به کار گرفته می شوند. نمونه هایی که از يك سو از شیوع وسیع جنسگرایی در نسبت دادن فرزند به پدر (و نه مادر که زاینده طبیعی او است) و از سوی دیگر از استفاده نادرست از زبان (با نسبت دادن عمل زادن به مرد یا دختران را پسر مرد خواندن)، در غالب به اتفاق زبانهای زنده امروز جهان خبر می دهند.

۶. زبانهای تأثیر یافته از فرهنگ مردسالار، نه فقط جنسیت مرد و زن را محور تعاریف ارزشی قرار داده اند، که از آلات جنسی این دو جنس نیز به همین صورت بهره می گیرند. در غالب این زبانها، آلت جنسی مرد سمبل قدرت و جسارت و افتخار به شمار می رود، و در مقابل، آلت جنسی زن سمبل ضعف و بیهودگی و شرم. در زبان فارسی، نمونه های این گونه جنسگرایی را در موارد زیر می بینیم:

الف: استفاده از آلات جنسی برای بیان مفاهیم ارزشی. در اینجا آلت جنسی زن، به صورت ترکیبی، به معنای بد و چندان آور به کار می رود. اصطلاحات متعارفی مانند «کس خل» (دیوانه)، «کس شعر» (چرت و پرت) و مانند آن از این

۷. نمونه دیگری از این گونه جنسگرایی را می توان در فرهنگ قضایی ایران دید، آنجا که هر انسانی را با نام (و نام خانوادگی) و نام پدر مشخص می کنند. - میراثی از يك عادت متروک و مربوط به زمانی که افراد نام خانوادگی نداشتند.

مقوله به شمار می آیند. در مقابل، تعابیر «کیری عمل کردن» یا «کیری خیال» (از موضع قدرت و بی توجه به عواقب کار) برای بیان قدرت به کار می روند. نمونه دیگری از این گونه کاربرد ارزشی (منفی) آلت جنسی زن را می توان در نامگذاری مذمت بار قواد به «کس کش» و استفاده از این اصطلاح به عنوان فحش نیز دید که به علاوه، خلاصه کردن کامل زن در آلت جنسی او را نیز به همراه دارد.

ب: در فرهنگ مردسالار، طبیعتاً عمل جنسی نیز ارزشهای دوگانه پیدا می کند و آلت جنسی زن محور آن قرار می گیرد. برای مثال، در فارسی از عمل مرد در مجامعت با استفاده از وجه فاعلی و تجاوزی «کس کردن» یاد می شود و از نقش زن به صورت منفعلانه و تسلیم پذیرانه «کس دادن».

ج: نتیجه این گونه دید نسبت به عمل مجامعت آن است که اصولاً نقش مرد (به عنوان کس کننده) نقشی مثبت و افتخارآمیز تلقی شود و نقش زن به عکس منفی و شرم آور. از اینجا است که غالب فحشهای معمول در زبان فارسی حول این دو ارزش شدیداً نابرابر می گردد. این فحشها معمولاً یا حاوی نسبت دادن «کس دهی» به مخاطب یا بستگان مؤنث او است و یا به علاوه، با نسبت صریح آن به کبر فحش دهنده یا بستگان مذکر او نیز همراه می شود. علاوه بر این فحش دهنده گاه نسبت «کون دهی» (به قیاس کس دهی) را نیز نثار مخاطب خود می کند. باید توجه داشت که مذمت امر اخیر (در ذهن فحش دهنده) نه از بابت نسبت دادن عمل لواط به مورد فحش است... چرا که فحش دهنده در این جا نیز مانعی نمی بیند که برای تأکید بیشتر این عمل، «کون کردن» را به خود و یا بستگان مذکر خود نسبت دهد. از دید او «کون دهی» شرم آور است و نه عمل لواط... و آن هم دقیقاً به این دلیل که مفعول عمل لواط تا آن جا «تنزل» کرده است که نقش يك زن را در عمل جماع بازی می کند!

د: اصطلاح دیگری که در همین چارچوب و به صورت مشابه به کار می رود، «گاییدن» است... در عین آن که این اصطلاح بیشتر به صورت معادل انگلیسی fuck به کار گرفته می شود و درجه جنسگرایی آن به نسبت کمتر از نمونه های دیگری است که در اینجا آورده شد.

زبان و فرهنگ، این دو مقوله متأثر از یکدیگر، با ارزشهای جنس‌گرایانه جوامع پدر/مرد سالار را با خود می‌کشند. از این دو مقوله، زبان گویاتر و در عین حال مقاومتر در برابر تغییر است.

بسیاری از ارزشهای جنس‌گرایانه جوامع در غالب لغات جنس‌آلود تبیین می‌شوند. این خصوصیت را تقریباً در تمامی زبانهای معروف جهان می‌توان دید. علاوه بر این، زبان ممکن است ارزشهای جنس‌گرایانه را در قالب کلمات خاصی در خود جای دهد. نمونه‌هایی از این کاربرد را در فارسی می‌توان دید، ولی این پدیده در زبانهای اروپایی شیوع بیشتری دارد. و بالاخره، ریشه دارترین جنس‌گرایی را می‌توان آنجا دید که زبان به لحاظ ساختاری جنس‌گرا است و زدودن جنس‌گرایی از زبان (و فرهنگ متعلق به آن) جز با تغییرات اساسی در زبان امکان‌پذیر نیست. این خصوصیت غالب زبانهای اروپایی و عربی است، ولی فارسی همانند برخی از زبانهای آسیایی دیگر از این خصیصه آزاد است.

افسانه نجم آبادی در شماره ۱۶-۱۵ از مجله نیمه دیگر پیشنهاد کرده بود که واژه های «زنوری، زنور،
و زنورانه» به ترتیب برای فمینیسیم، فمینیت، و فمینیتی به کار رود. اساعیل خونی شعر «از
آئین زنوری» را در ارتباط با این پیشنهاد همراه با نامه ای به نیمه دیگر ارسال داشت که عیناً در این
شماره به چاپ می رسد. در پاسخ به طنز آقای خونی، افسانه نجم آبادی و علاء خاکی مطالبی نوشته
اند که در همین شماره به نظر خوانندگان می رسد.

نیمه دیگرمان را حجت

لرد دریا

«قطعه» ای شکر طغز آنرا برای شما دارم - همراه با یادداشتی - که دو قسم ازها (یعنی آن
یک کسره است) - - گفته آن خودش - «نیمه دیگر» - دست ما برسد - چاپ شدنش
را هم خودم، همچنین دوست، نوشتاری دارم - کسره باید از آنکی «کرمیکه» شود -
و این در صورتی است، البته، که بخواند با سینه چایش کند (در صورت
تفکیک بیشتر آنرا نیز با حروف بیایی در شاهخوان باشد).

باری.

و هم، در همه حال، این است که هیچ شرفی و لایحه شانه مرا به دل نگیرد.
پیرفته باشید.

با مهر و احترام،

اسماعیل خونی

هفتم مارس ۱۹۴۹ - لندن

اسماعیل خوئی

از آئین زنوری!

پیروانِ گرایشِ فمینیسم

نیک دادِ سخنوری دادند:

مکتبِ خویش را به لفظِ دری،

نام «آئین زنوری» دادند:

به خیالی که، دست کم، به زبان،

مردوزن را برابری دادند:

بل، که زن را، به عالمِ معنی

نیز، بر مرد برتری دادند:

غافل از آن که مرد را بر زن،

با همین واژه، سروری دادند:

«ور» چو «دار» است و «مند» و «هریک» را

نقشِ آن هر دو دیگری دادند:

اصلی «ور» «آور» است و «جاکش» راست

که توان «زن آوری» دادند:

وز بر جاکشی، به هر معنی،

مرد را بیش بر خوری دادند:

اینچنین، عفت، «نیمه دیگریان»

خود حق از کف به سرسری دادند:

خلق را ناشیانه سرمشقی

در سخن گفتنِ دری دادند:

داد لفظِ دری در آوردند:

داد لفظِ دری وری دادند!

نویسندگان و پژوهشگرانِ ارجمند «نیمه دیگر»:
درود بر شما.

ستم خواهید کرد بر من، اگر برخوردِ هشداردهنده و طنزآمیز
من با واژه «من در آوردی ی «زنور» را نشانه ای بگیری باز -
میادا - «دشمنی» ی من ناچیز با «فمینیسم».

من جنبش «زن» و جنبش «سبز» را از پیشرفته ترین
جنبش های به هنگام می شناسم در جهان امروزین.

با احترام و مهر

اسماعیل خوئی

چهارم مارس ۹۴ - بیدرکجا

سوم مارس ۹۴ - بیدرکجا

نیمه دیگر * ۱۲۰

در دل دوست به هر حيله رهي بايد کرد

طاعت از دست نيايد گنهي بايد کرد

استفاده از زَنُور و زَنُورانه در مقابل فمینیست (در وجوه اسمی و صفتی این کلمه) و زَنُوری در مقابل فمینیسم را به شکل پیشنهادی در شماره ۱۵/۱۶ نیمه دیگر^۲ مطرح کردیم. بسیاری از برخوانندگان استقبال کردند، برخی آن را به تسخیر

گرفتند و برخی بر آن اعتراض کردند. در این مقاله به بررسی این واژه و استفاده از آن در فمینیسم و همچنین به چگونگی استفاده از آن در فمینیسم و همچنین به چگونگی استفاده از آن در فمینیسم می‌پردازیم.

فمینیسم به چگونگی استفاده از آن در فمینیسم و همچنین به چگونگی استفاده از آن در فمینیسم می‌پردازیم.

که تا کنون دلایل قانع‌کننده‌ای نخوانده و نشنیده‌ام، این بحث از نظر من همچنان در سطح پیشنهاد واژه‌ای تازه است که زمان آزمون و سنجش را می‌گذراند.

نخست توضیحی لازم است. اسماعیل خونی پیشنهاد مرا به عنوان پیشنهادی از جانب مجله نیمه دیگر گرفته است. مسئولیت و به تبع کاستیها و مشکلات این پیشنهاد تنها با من است. جرگه ویراستاران نیمه دیگر هیچ‌گونه نظر جمعی در این باب نداشته و ندارد. برخی از همکاران آن را پسندیده و برخی دیگر آن را «خارج از درجه اعتبار» دانسته‌اند.^۳

۱. با تشکر از راهنماییهای سیمین کریمی و محمد توکلی طرقي در نگارش این مقاله. مسئولیت مطالب آن تنها و تنها با نگارنده است.

۲. بنگرید به «حرفهایی با خوانندگان»، نیمه دیگر ۱: ۱۵-۱۶ (پاییز و زمستان ۱۳۷۰): ۲-۹، صص ۵-۷.

۳. استفاده مجله زنان را گونه‌ای استقبال کتبی از این واژه به حساب آورده‌ام. بنگرید به مدیر مسئول، «سال عسرت: سال رویش»، زنان ۲: ۱۰ (فروردین - اردیبهشت ۱۳۷۲): ۲-۳. دیگر استقبالات در گفتگوهای شفاهی بوده است.

۴. بنگرید به: شهلا حائری، «زن شناسی مردم‌شناسانه»، در پژوهشها و هنرها، مجموعه سخنرانیهای سمینار دوم «بنیاد پژوهشهای زنان ایران» سال ۱۹۹۱، صص ۴۶-۶۸: «کلمه زَنُور در ذهن با جانور تداعی می‌شود و لذا خارج از درجه اعتبار.» (ص ۶۶) پیشنهاد وی آن است که از همان کلمه فمینیسم استفاده شود.

واژه سازی برای مفاهیمی که قبلا در زبان فارسی نبوده است جریانی آزمونی است؛ بدین معنی که توانایی زبان برای بیان مفاهیم نااندیشیده از پیش تعیین نشده است. مناسب یا نامناسب بودن واژه «زنوری» پس از سنجش و گفت و گوی جدی، برخوردی فراسوی تمسخر و هزل، تعیین خواهد شد. هزل و تمسخر، به ویژه از جانب شاعر ارزنده ای چون اسماعیل خوئی، چه نیت او بوده باشد چه نبوده باشد، تنها به خفه شدن این بحث کمک می کند؛ چرا که این گونه هزل اثر ارباب و هشدار دارد و نه تنها در این مورد که عموماً این ترس و واهمه را در دلها می انگیزد که مبادا آزمایشهای زبانی شان به چنین عقوبتی دچارشان کند. بدین ترتیب، به جای کمک به آفرینندگی زبانی به ایستایی و ناباروری آن می انجامد. با این ملاحظه، تا زمانی که این واژه فرصت آزمایش و سنجش جدی نداشته است... به خصوص در میان زنان فارسی زبانی که در این زمینه ها می اندیشند و در پی برآوردن نیازهای زبانی خویش هستند... دلیلی نمی بینم که آن را ناپذیرفتنی بدانم. در اینجا به همین منظور، یعنی ادامه سنجش این واژه، نکاتی را توضیح می دهم.

پذیرش واژه ای تازه در زبان جریانی است فرهنگی که در آن بسیاری عوامل تاریخی و اجتماعی و حتی گاهی سیاسی دخیل اند. در زبان فارسی بسیاری واژه ها و اصطلاحها داریم که از لحاظ دستور زبان غلط اند، ولی کسی پیشنهاد پاکسازی زبان از این واژه ها را نمی کند؛ چرا که استفاده ممتد از این واژه ها، چه در زبان نوشتاری و چه زبان گفتاری، نشان داده است که به گونه ای، آهسته آهسته زبان

وجه به این مطلب است که اعلام قاطعانه و بدون بحث و تأمل غلط
 زه و پیشنهادی زبان را چه از لحاظ لغوی و چه از لحاظ ساختاری به
 پذیر می سازد، و به این مطلب که نیازهای زبانی تازه در بسیاری
 برخورد با مرزهای موجود لغوی و دستوری و پس و پیش کردن این
 وجهی نمی کند.

ن اسماعیل خوئی که «ور» در اصل «آور» بوده است، هرچند به کار

از این گونه واژه ها، بنگرید به ابوالحسن نجفی، غلط نویسیم: فرهنگ دشواریهای
 : مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۶)، تحت این عنوانها: ارض موعود، بالاخره، برای
 س گرفتن، تمرکز، جن/اجنه، راحت، شرایط، فلات، موقعیت، نفرات، نگارنده.

۵- برای نمونه هایی
 زبان فارسی (تهران
 همیشه، تباتی، تمام

هزل او می آید، ولی صحیح نیست. آنجا که «ور» به معنای «آور»، از فعل «آوردن»، به کار گرفته می شود معنایی متمایز از معنای غالب «ور» در وجه پسوندی آن (دارندگی) دارد: «همین پسوند است که گاهی نیز به صورت 'آور' به کار می رود. اگرچه در پاره ای از موارد می توان آن را صفت فاعلی از فعل 'آوردن' دانست و در این حال جزء ترکیبی است نه پسوند اشتقاقی، زیرا که هنوز معنی اصلی خود را در بر دارد.»^۶

ولی آیا، با توجه به معنای دارندگی «ور»، زبور معنایی متباین با فمینیسم را تداعی نمی کند؟ پاسخ من به این نگرانی آن است که دارندگی تنها یکی از معانی، هر چند معنای غالب، پسوند «ور» است، چنانکه در این لغات: پیشه ور، تاجور، هنرور. ولی معنای دیگر این پسوند گونه ای اتصاف است، چنانکه در این لغات: رهور (رونده و مسافر)، شناور، پایور، سرور، زیانور (فصیح).^۷ رابطه اتصاف در این ساخته ها ربطی ساده و بدیهی نیست. از نظر من ابهام اتصاف در این ساخته ها این اجازه را می دهد که استفاده از آن را گسترش داده، به معنای اتصافی دیگری به کار گیریم. پسوندهای اتصاف لزوماً معنای یکتا و روشنی را تداعی نمی کنند. مثلاً، پسوند ism در همه لغات به یک معنا نیست و صرفاً با در نظر گرفتن معنای دستور زبانی این پسوند و ریشه fem+in- نمی توان به معنای feminism دست یافت، به عبارت دیگر حتی با دانستن معنای ریشه از ساخت واژه feminism تنها می دانیم که معنای آن به گونه ای از fem- بر می خیزد ولی چگونگی این ربط، نوع اتصاف، روشن نیست. برای روشن شدن گونه اتصاف در این لغت باید از حیطة دستور زبان به گستره معنای تاریخی و فرهنگی این لغت رفت. برای مثال، در جلد چهارم فرهنگ لغات انگلیسی آکسفورد چاپ ۱۹۶۲ از این لغت به عنوان لغتی که به ندرت مورد استفاده قرار می گیرد یاد و چنین تعریف شده است: the qualities of females. ولی در سال ۱۹۷۲ بدون آنکه معنای ریشه و پسوند و یا ساخت واژه تغییری کرده باشد، در جلد نخست از ضمایم فرهنگ لغات انگلیسی آکسفورد معنای رایج زیر جایگزین معنای نادر بالا شده است: advocacy of the rights of women.

یکی از اثرات ابهام پسوندهای اتصاف آن است که در بسیاری موارد روشن نیست چه پسوندی در فارسی «مناسب ترین» جایگزین پسوند مشابه در زبانهای

۶. پرویز نقاشی خانی خانی، «تاریخچه فلسفی لغت‌پژوهی»، نشر نی، ۱۳۹۹، ج ۳، ص ۲۵. برای بحث

خانلری در باره پسوند «ور» بنگرید به همین کتاب، صص ۲۴-۲۶.

۷. این لغات را تمام از لغتنامه دهخدا، صص ۱۴۹-۱۵۰، زیر عنوان «ور»، گرفته ام.

دیگر است. مثلاً، معادل لغت citizen هم شهروند داریم و هم شارمند، که اکنون اوکی رایج شده است، ولی پیشتر دو پسوند متفاوت (با دو ریشه متفاوت) به کار ساختن يك واژه گرفته شده بود.^۸ ایهام اتصاف خود شاید دلیل دیگری برای این بحث داریوش آشوری باشد که برای معادل ism در فارسی نمی توان همواره يك پسوند را اختیار کرد.^۹ شاید برمبنای پیشنهادهای آشوری در این مقاله باشد که هایدن مغبثی واژه «زن باوری» را در برابر feminism اتخاذ کرده است.^{۱۰} اشکال این واژه آن است که فمینیسم را با باور و اعتقاد پیوند می زند، حال آنکه مهمترین معنای فمینیسم «ناباوری» است، ناباوری تمام آنچه که ساخته ای فرهنگی به نام «زن» بودن را به صفتی «طبیعی» - مادینه به دنیا آمدن - ربط بدیهی می دهد، ناباوری به برتری مرد بر زن، ناباوری به آنکه تفاوت‌های انسانهای ترینه و مادینه از هم پایه ای برای پذیرش امتیازهای اجتماعی و حقوقی و فرهنگی و اقتصادی و سیاسی یکی بر دیگری است. این «ناباورها» را به «زن باوری» برگرداندن حیطة «فمینیسم» را به يك معنای خاص تقلیل می دهد، حال آنکه در معنای «منفی» آن می تواند دربرگیرنده گرایشهای بسیار متفاوت و متمایز فمینیسم بماند. ایهام «زنوری» از این لحاظ می تواند به کمک غنای معنای متفاوت فمینیسم گرفته شود.

البته چه خویتر می بود اگر به راحتی و به سادگی می توانستیم معادلی برای فمینیسم بسازیم. ولی اکنون که چنین نیست ای کاش زبان‌دانان ما فقط به نگرانیهای ناشی از حفظ الصحه زبان اکتفا نکرده، در این واژه سازی به یاری ما می شتافتند. شاید یکی از آموخته های زنورانه من آن بوده است که از راه «طاعت» نمی توان به آن دگرگونیهای فرهنگی (و در این مورد زبانی) که نیازهای بازاندیشی روابط «زن» و «مرد» می طلبد دست یافت؛ منتظر زبان‌شناسان دلسوز نشستن هم ممکن است انتظار کبری شود؛ پس گهگاه شاید «گنهی» نیز باید کرد. با این وصف، من کوچکترین تعصبی در باره زنوری ندارم، و به محض آنکه واژه مناسب تری پیشنهاد شود آن را کنار خواهم گذاشت، ولی هزل نویسی راهی به جلو نمی برد.

۸. بنگرید به داریوش آشوری، بازاندیشی زبان فارسی: نه مقاله (تهران: نشر مرکز، ۱۳۷۲)، ص ۵۲.

۹. بنگرید به «پسوند «ایسم» و مسأله برابری برای آن در فارسی»، در: آشوری، بازاندیشی زبان فارسی، صص ۵۳-۷۰.

۱۰. در مقاله «خلق زدگی و زن باوری در فرهنگ سیاسی ایران» که در پنجمین سمینار سالیانه «بنیاد پژوهشهای زنان ایران» در لوس آنجلس، ۲۴ تا ۲۶ ژوئن ۱۹۹۴، ارائه شد.

يك نکته نهایی: علیرغم گفته اسماعیل خوئی، روشن نیست که تمسخر و هزل و هجایی که بار زبور شده است، از تمسخر و هزل و هجایی که بار این مفهوم می شود متمایز باشد. در همان یادداشتی که پیشنهاد استفاده از زبور و زنوری را کرده بودم، واژه «گن» را نیز به عنوان معادلی برای gender پیشنهاد کرده بودم. استفاده از يك ریشه به عنوان اسم مشکلات زبانی به همراه دارد که همکار ارجمندم سیمین کریمی به من متذکر شد. روشن نیست دلسوزان زبان فارسی از جمله آقای خوئی چرا نگران این مشکلات نبوده اند و آن را سزاوار نقد خود نیافته اند؟

gender به معنایی متمایز از جنس sex، مفهومی است که از اواسط دهه ۱۹۷۰ در پژوهشهای زنورانه در غرب آفریده شد؛ به معنای آن ساخته و پرداخته های فرهنگی و اجتماعی که «زن» و «مرد»، متمایز از انسان مادینه و نرینه، حامل آن اند. برای این مفهوم اکنون در زبان فارسی معادل جاافتاده ای نداریم. در بسیاری از مقاله های مجله زنان در مقابل این مفهوم اکنون از واژه جنس استفاده می شود، نظیر استفاده آن در عباراتی چون: «تبعیضهای جنسی»، «هویت جنسی» و «جامعه پذیری جنسی». در عین حال در برخی دیگر مقاله های این مجله از آن به معنای sex نیز استفاده می شود، مثلاً در عبارت «رابطه جنسی»، «نزدیکی جنسی» و «هورمونهای جنسی». در بخش «واژه نامه» نقش زنان در توسعه در مقابل gender جنسیت به کار رفته و «به دلیل نبود مترادف دقیقی برای واژه gender» واژه نامه به توضیحات بیشتری درباره مقولات مربوطه می پردازد. «فرشته شاه حسینی نیز از جنسگونه استفاده کرده است.»^{۱۱} در آن یادداشت گزافی نیمه دیگر به اشکال استفاده از جنس و جنسگونه اشاره کرده، به جای آنها استفاده از ریشه «گن» را در ترکیبهایی چون زن گن، مرد گن، گن شناسی، پیشنهاد کرده بودم. برای حذر از مشکلات زبانی استفاده از ریشه به جای اسم، شاید ساختن واژه هایی با استفاده از «گون» و «گونا» مناسب تر باشد. بدین ترتیب «گونندی» را می توان برای بیان آنچه بر مبنای «زن گونگی» و «مرد گونگی» تمایز می سازد (gendering) به کار برد و در حالت اسمی گوناوند را (به مشابهت ساختی با خویشاوند... خویش +

۱۱. دفتر امور زنان ریاست جمهوری و صندوق کودکان سازمان ملل متحد (پرنیسف)، نقش زنان در توسعه (تهران: روشنگران، ۱۳۷۲)، صص ۱۷-۱۰.

۱۲. فرشته شاه حسینی، «توسندگان ما، زنان ما»، زنان ۳: ۱۹ (مرداد و شهریور ۱۳۷۳): ۵۵، ۵۸.

[آ]وند) معادل gender دانست.^{۱۳} در این حال به جای عباراتی طولانی که در «واژه نامه» پیشنهاد شده، شاید بتوان از عبارات ساده‌تری، مثلاً به جای «تقسیم کار بر حسب جنسیت»، «تقسیم گونندگان کار»، استفاده کرد. امیدوارم این بحثها به شکلی بارورتر ادامه یابد. این اندرز داریوش آشوری را هم به دل می‌گیرم که «از غرضهای ذوق سنتی هم نباید زیاد ترسید.»^{۱۴}

۱۳. برای بحث پسوند «وند» بنگرید به سید محمد مصفاوی، پیشوندها و پسوندهای زبان فارسی (اصفهان: نگاه مطبوعاتی مشعل، ۱۳۴۶)، صص ۳۸۸-۳۸۹. همچنین بنگرید به ناتل خانلری، تاریخ زبان فارسی، ج ۳، ص ۲۴. در مطبوعات مشروطه، زنان خود از لغت «نوع» به معنایی مشابه استفاده می‌کنند. در این آثار، زنان در رجوع به خود به عنوان گروهی با همبستگی خواهرانه از سه عبارت استفاده می‌کنند: «خواهران وطنی»، «خواهران دینی»، و «خواهران نوعی». گاه نیز از عبارت «نوع نسران» استفاده می‌شود. ولی اکنون «نوع، انواع» به معنای داروینی species چنان جا افتاده که دیگر استفاده از آن را به معنای gender ناممکن می‌کند.

۱۴. «بازاندیشی زبان فارسی»، در: آشوری، بازاندیشی زبان فارسی، ص ۱۲۱.

۱. پانزدهمین فصل: واژه‌های «زن‌نور» و «زن‌پرور»

آقای اسماعیل خوئی در طنز منظومی که برای نشریه نیمه دیگر فرستاده است، ساختن واژه «زن‌نور» و تقابل آن با «Feminist» را «سرمشقی ناشیانه» توصیف کرده و آن را «پیروان‌گرایی فمینیسم» دانسته، که با این «دری وری» خویش نه تنها عملاً زن را به مقامی پایین‌تر از مرد فرو برده‌اند، بلکه با یک واژه، «حق» برابری با مردان نیز «به سرسری از کف داده‌اند».

برای من این مسئله از دو زاویه حائز اهمیت است: یکی پیشنهاد گزینش و «زن‌نور» به جای «Feminist» توسط نشریه‌ای پیشرو در مبارزه برای آزادی زنان دوم برخورد طنزآمیز شاعری مترقی و چپ‌گرا با آن.

در بررسی سطحی به نظر می‌رسد که واژه «زن‌نوری» مترادف «Feminist» نیست و حتی در معنی ناهنجار است. از این نظر، چرا «Feminism» مرکب است از «Femina» یعنی «زن» و «ism» به معنی «نگرته حکمت، نظام، روش»، بنا بر این، پسوند «ور» (آورنده، دارنده، کننده) نه تنها مترادف با «ism» نیست، بلکه می‌تواند در ترکیب «زن‌نوری» به آن معنی مستهجن (چنانکه در طنز آقای خوئی آمده است) بدهد. ولی همانطور که گفتم، این فقط نظری سطحی است. به جای شتاب در انتقاد، پس بهتر است با خود آفریننده (گیا واژه «زن‌نوری» کنکاش کرد. شکی نیست که ایشان این واژه را بی دلیل بر «Feminism» نگرفته‌اند. شاید معنی مجازی در مد نظرشان باشد. مثلاً وقت می‌گوییم «سرور»، واضح است که منظورمان «سراورنده» یا «سر دارنده» نیست. آشکار است که من برخورد طنزآمیز خوئی با این مسئله را بجای نمی‌دانم. خاطر اینکه طنز، همانند هجو و برخلاف هزل، اصولاً عملی خصمانه است. آقای خوئی در یادداشت ضمیمه قطعه «از آئین زن‌نوری» اش به نیمه دیگر می‌نویسد: «ما خواهیم کرد بر من، اگر برخورد هشداردهنده و طنزآمیز من با واژه من در آور

انکار آقای خوئی از این جهت قابل توجه است که می داند قالب انتخابی اش در قطعه مورد بحث برای «برخورد هشداردهنده» او با واژه «زنوری» به دشمنی با "Femlnism" می تواند تعبیر شود. در عین حال این قالب را برای طرح انتقادش استفاده می کند.

مسئله این است که به جای «مردانه» تاختن برای تحقیر این واژه، با فکری بازتر به آن بنگریم. یا حداقل اگر شکی است، به اندیشمندی زنان اعتباری درخور بدهیم تا آن واژه ای را که خویش صلاح می دانند برای جنبش خویش برگزینند. حتی اگر فرض کنیم که واژه «زنوری» اشتباهی است در ترجمه، به عقیده من بهتر می بود که آقای خوئی انتقادش را در نامه ای محترمانه به نیمه دیگر و با ذکر دلایل زیانشناسی مطرح می کرد. به تجربه می دانم که در جامعه روشنفکران مرد ایرانی، چه داخل و چه خارج از ایران، مشکل است بتوان همدردی راستین برای جنبش آزادی زنان پیدا کرد. هستند تك و توکی که ادعای همبستگی با آن دارند. ولی با تکیه بر استدلال علمی می توان گفت که در روح و ضمیر ناخودآگاه نسل من، چه برسد به نسل خوئی، به خاطر فرهنگ و محیط خانوادگی که در آن بزرگ شده ایم، به اندازه کافی لجن مردسالاری ته نشسته است که انتظار درك عمیق مسائل جنبش زنان را از ما نمی توان داشت. برای ما چه ذهنی و چه عینی زمینه ای که در آن رابطه ای ارگانیک با مفهوم آزادی و برابری زن پیدا کنیم وجود نداشته است. بارها شاهد بودم که در گروههای سیاسی مترقی، که برابری زنان جزو منشورشان هم بود، به رفقای زن بیشتر مسئولیت کارهای سنتی زنان نظیر پختن و تیز کردن داده می شد (تنها استثنایی که من شاهد آن بودم، در گروه «کمیته برای آزادی اندیشه و هنر در ایران» در نیویورک بود). در بحثهای سیاسی هم واضح بود که نظرات رفقای زن در مقابل مردان وزن کمتری داشت. ولی حداقل در برابر چشمان مردم، این گروهها ظاهر را حفظ می کردند و از کلامی که جنبش زنان را به ریشخند بگیرد می پرهیزیدند. این است که در شگفتم از این که شاعری مبارز و چپگرا که به خاطر جهانبینی اش از اهمیت همبستگی با جنبش زنان آگاه است، چنین آسان تسلیم ضمیر ناخودآگاهش شود و انتقادش را به طنز بیالاید.

از طرف دیگر شاید آقای خوئی خود را موظف به برخورد با این واژه آفرینی می بیند. شاید او به همان باشگاه تمام مرد پلیسان واژه متعلق است که جرمی برتر از ضربیدن زن را در این ایجاز آنها را نمی بینند. لایذ اینان گویا به صرف شاعر یا نویسنده بودن خود را محرک توان منطقی هر گروه مبارز آفرینی خارج از کشور تلقی گناهی است کبیره، به خصوص اگر خاطی زن باشد. می خواهم بگویم که شاید در

نظر ایشان واژه «زنوری» واژه ای است «حرامزاده» که باید به سخره گرفت و طرد کرد و برای زن گناهکار، مجازات این «دری وری» گفتنش را «از کف دادن» «حق» برابری با مردان دانست. در این صورت، قطعه «از آئین زنوری!» دیگر تعجب آور نیست.

۱. با تشکر از خانم دکتر پاملا حاجی برای بحثی که به نوشتن این مقاله کمکی شایان کرد.

POOYESH

A persian socio-cultural review



شماره سیاسی - اجتماعی - فرهنگی

پویش منتشر شد

دوره دوم، شماره ۱۹ و ۲۰، پاییز ۱۳۷۳

شامل مطالب زیر:

- * گسترش حرکات اعتراضی، سرآغاز جنبش اجتماعی (سرمقاله)
- * مباحث علمی پلورالیسم (مقاله)
- * زن به مثابه قربانی قدرت‌ها (مقاله)
- * دکتر IMF و اقتصاد بیمار ایران اسلامی (مقاله)
- * مهاجرت در سنین پیری (مقاله)
- * بازی‌های خیالی (نمایشنامه)
- * غریبانه، با غزال هر غزم، پرندگان مهاجر، سوگند (شعر)
- * روحانیت نواندیش مسیحی (ترجمه)
- * وجدان عمومی ترکیه (ترجمه)
- * راستگو باش تا کامروا باشی! (تلخ نویسی)
- * مشکلات جنسی جوانان و حوزه علمیة قم! (تلخ نویسی)
- * تمامی جهان درون یک قایق (ترجمه)
- * نگاهی به آینده (یادداشت کوتاه)
- * لغو مجازات اعدام (یادداشت کوتاه)
- * ... و ...

«پویش» از زمستان ۱۳۶۷ تاکنون بصورت فصلنامه منتشر شده است.

بهای اشتراک «پویش» را در کلیه کشورهای با جیروپست به شماره زیر پرداخت نمایند:

Postgiro: I.F.S. / POOYESH: No. 51 24 73 ۰ 0;

Postal Giro Sweden International; S-105 06 Stockholm; Sweden.

(برای سهولت در پرداخت بهای اشتراک «پویش»، می‌توانید وجه اشتراک را به ارز رایج در کشور محل اقامت خود مستقیماً به صندوق پستی پویش بفرستید.)

بهای اشتراک یکساله (چهار شماره) با احتساب مخارج پست معادل:

POOYESH

BOX 162

162 12 VÄLLINGBY

SWEDEN

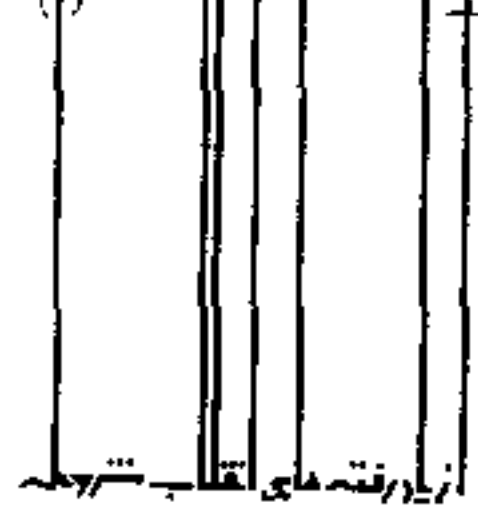
۳۵ مارک آلمان؛ ۳۰ دلار آمریکا؛ ۲۴۰ شلینگ هلند؛

۱۴ پوند انگلیس؛ ۳۵۰۰۰ لیره ایتالیا؛ ۱۲۰ کرون دانمارک؛

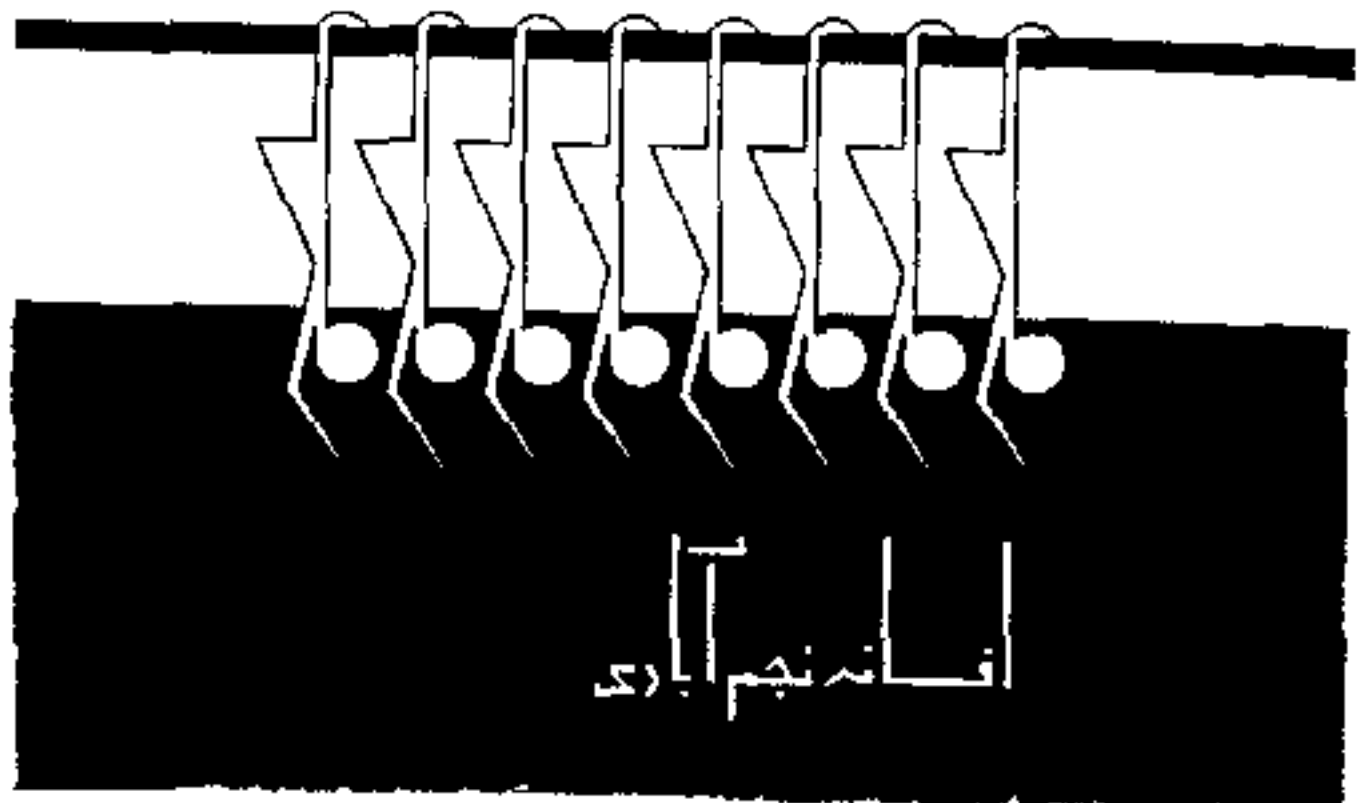
۳۰۰۰ بین ژاپن؛ ۱۲۰ فرانک فرانسه؛ ۱۰۰ مارک فنلاند؛

۱۴۰ کرون سوئد؛ ۳۰ فرانک سوئیس؛ ۴۰ دلار کانادا؛

۱۲۰ کرون نروژ؛ ۴۰ گیلدن هلند



نشر باران منتشر کرده است:



ماجرای فروش دختران قوچانی به ترکمانان و آرامنه عشق آباد در بهار ۱۳۲۳ هـ ق در شرایط سیاسی سالهای قبل و پس از انقلاب مشروطه حکایتی شد که دهان به دهان گشت و به برانگیختن مردم علیه استبداد و پیوستن آنان به صفوف مشروطه خواهان یاری رساند. اهمیت ملی این داستان چنان شد که از نخستین ماههای تشکیل مجلس اول رسیدگی به «ماجرای دختران قوچان» یکی از موارد تظلم خواهی ملت شد. به پیشنهاد مجلس وزارت عدلیه کمیسیونی برای رسیدگی به این مطلب تشکیل داد و محاکمه مسئولین این ماجرا نخستین «محاکمه قانونی» نظام مشروطه بود. علیرغم اهمیت این داستان در آن سالها، در تاریخ نگاریهای بعدی انقلاب مشروطه «حکایت دختران قوچان» از یاد رفته است. حکایت دختران قوچان: از یادرفته های انقلاب مشروطه چند پرسش را پی می گیرد: در این حکایت چه رشته های فرهنگی بافته شده بود که آن را تبدیل به متن پرتوانی در زمینه خصوصیات سیاسی زمان خود کرد؟ از بازخوانی روایتهای گوناگون این حکایت در باره فرهنگ و سیاست آن زمانه چه می توان دریافت؟ چگونه و چرا این حکایت در تاریخ نگاریهای بعدی انقلاب مشروطه اهمیت نیافتد، به بونه فراموشی سپرده شد؟ این فراموشی حاکی چه خصوصیات فرهنگی و ملاحظات تاریخ نگاری معاصر است؟

BARAN Book Förlag, Box 4048, 163 04 Spanga,
SWEDEN



Periodica Islamica is a most valuable addition to our reference collection... Those of us who have no access to electronic retrieval systems are grateful to you for providing this service, particularly at this reasonable rate. Congratulations on a well-produced journal.

WOLFGANG BEHN
UNION CATALOGUE OF ISLAMIC PUBLICATIONS
STAATSBIBLIOTHEK PREUSSISCHER KULTURBESITZ
BERLIN, GERMANY

P*eriodica Islamica* is an international contents journal. In its quarterly issues it reproduces tables of contents from a wide variety of serials, periodicals and other recurring publications worldwide. These primary publications are selected for indexing by *Periodica Islamica* on the basis of their significance for religious, cultural, socioeconomic and political affairs of the Muslim World.

Periodica Islamica is the premiere source of reference for all multi-disciplinary discourses on the world of Islam. Browsing through an issue of *Periodica Islamica* is like visiting your library 100 times over. Four times a year, in a highly compact format, it delivers indispensable information on a broad spectrum of disciplines explicitly or implicitly related to Islamic issues.

PERIODICA
ISLAMICA

Editor-in-Chief: Dr. Munawar A. Anees □ Consulting Editor: Zafar Abbas Malik (Islamic Arts Foundation, London)



Periodica Islamica, Berita Publishing, 22 Jalan Liku, 50100 Kuala Lumpur, Malaysia

Subscription Order Form

Annual Subscription Rates:

Individual US\$40.00

Institution US\$100.00

هومان شماره ۹، اکتبر ۱۹۹۴ به نوزبان فارسی و انگلیسی منتشر شد.

مقالات: به بهانه یاره کویی کیهان هوایی: هومان و «خانواده» اپوزیسیون، (سردبیر)، والدین و موهومات (کارولین کریفین)، تفاوت همجنس گرا با همجنس باز و بچه باز در چیست؟ (آوان)، سرکوب همجنس گرایان: سیاست مشترک جمهوری اسلامی و حکومت های فاشیستی (نیلگون).

گفتگو: مصاحبه با مادر يك همجنس گرای ایرانی، مجهز به خشم همجنس گرایان (گفتگو با جولی دُرف بنیانگذار کمیسیون بین المللی حقوق بشر برای زنان و مردان همجنس گرا).

بازتاب: تشکر از رادیو پژواک در ونکوور کانادا، آقای سپاسی پس مسوولیت فرهنگیتان چه شد؟ واکنش مثبت آقای پرویز کردان.

ایدز: راهنمای سکس بی خطر برای مردانی که با مردان همبستر می شوند، اخبار علمی و اجتماعی مربوط به ایدز در ایران و جهان

شعر: از قبیله پای کویان (ساویز شفائی)، زنی با مرگ گفتگو می کند (داستان-شعر از جودی گران)، گزارش: یو گزارش مربوط به وضعیت همجنس گرایان از تهران

.....

هومان گاهنامه ای است ویژه شناخت و معرفی همجنس گرایی، از انتشارات گروه هومان (گروه دفاع از حقوق همجنس گرایان ایران).

برای دریافت هومان با نشانی زیر تماس بگیرید و هزینه اشتراک را به نام هومان و به شماره Postglo 635 2630-5 واریز نمایید:

Homan, c/o RFSL, Box 450 90, S-103 30 Stockholm, Sweden

هزینه اشتراک و ارسال هومان برای ۴ شماره:

برای اروپا ۱۲۰ کرون سوئد

برای خارج از اروپا ۱۷۰ کرون سوئد

گریز به زبان آلمانی منتشر شد

سومین کتاب فهیمه فرسایی با عنوان "گریز" به زبان آلمانی در موء سسه انتشارات دنیا - فرانکفورت منتشر شد. مجموعه داستان "گریز" از زندگی ای میان گذشته و آینده حرف می زند، از یک عبور هولناک، از یک تعلق پریشان کننده، از میلیون ها انسانی که ناگهان دچار حادثه ای به نام انقلاب شدند و از سو اجبار بیار و دیار و خانه و کاشانه شان را پشت سر گذاشتند. "گریز" همچنین از واقعیت بیگانه بودن در جامعه ای بیگانه خبر می دهد، از انسان هایی که وضعیت دردناک زیادی بودن در تبعید را تجربه کرده اند و هر روز مجبورند خود را به اثبات برسانند. روزنامه معتبر کلنیسه روند شاو در مورد این کتاب می نویسد:

"امتیاز فرسایی در این نیست که یک نویسنده تمام عیار واقع گراست، بلکه در اینست که او واقعیات را با تصاویری چنان قوی، زبانی شاعرانه و پرداختی موثر بیان می کند که خواننده می پندارد، خودش آنها را تجربه کرده..."

انتشارات دنیا تاکنون "میهن شیشه ای" و "زمانه مسموم" را از این نویسنده به بازار عرضه کرده است. این کتاب ها و نیز مجموعه داستان های "فرشته ای که نمی خوانست حرف بزند" و "یک عکس جمعی" به زبان فارسی منتشر شده اند. بخاطر این کتاب، فرسایی، یک بار جایزه بنیاد فرهنگی هلنریش بل - سال ۸۹ - و یک بار جایزه بنیاد فرهنگی باران - سوئد، را در سال ۹۳ با عنوان "بهترین کتاب داستانی در تبعید" به خود اختصاص داده است. فرسایی در آلمان زندگی می کند و برای روزنامه ها و رادیو های آلمانی می نویسد.

اندیشه زنان

مجموعه فرهنگی، سیاسی و اجتماعی زنان ایران در آلمان

« اندیشه زنان » مجموعه فرهنگی، سیاسی و اجتماعی زنان ایرانی در آلمان

هیئت گردآورنده و مسئول:

مسئول گردآورنده: مریم درویشی - مصدقه دلاری - مائده طهموری - زری سولگی -
 مریم رهنورد - زری سولگی - سید علی حسینی - زری سولگی - مریم رهنورد -
 ویراستار: هاله براتی

ویراستار در این دفتر محدود است و سایرین برای ویرایش و اصلاح

طرح روی جلد: شهلا جمال

مسئول بزرگ و ارتباطات: مصدقه دلاری

هنرکاران:

مناقعه: هری اصلاقی، گیسو زمانی، سوسی، سانی، ازینا سالاری، مونا کاشوگر،
 زوریا، هورماک

نوشته‌های حاضر در این دفتر تنها در برگیرنده آراء و افکار نویسندگان آنها است.
 انتشار آثار این نویسندگان لزوماً به معنی راستگویی آنان است. « اندیشه زنان »
 ایرانی در خارج کشور است.

بهای هر تک شماره: ۱۵ مارک

حروفچینی: صفحه‌آرایی: چاپ و صحافی: انتشارات بوید (آلمان)
 ناشر: جنبش مستقل زنان ایرانی در خارج از کشور (وین - فرانکفورت)

نشانی: برلین و فرانکفورت

Autonomen iranischen Frauenbewegung im Ausland e.V.

Kasseler Str. 18

Hasenheide 54

60488 Frankfurt/M

10887 Berlin

Germany

Germany

شماره حساب بانکی:

SparKasse der Stadt Berlin

Kon. Nr. 79 00 10 534

B.L.Z. 100 500 00



1357 10 10 10 10 10

فهرست

۱. سخن: جوانان و صفحه ۲
۲. گوی: به معنی آوازه‌رسی و « جامعه چند فرهنگی » اندای ایران، سوسن حسداس ۳۲
۳. روسی مستأثران در فلسفه‌های وجودی: زوریا ۱۵
۴. گزارش ریشه‌های اصغر خنده: بر اساس فرگسون، مائده رهنورد ۳۵
۵. آنا مارک: علت حبس « صنعتی » دوران سانی: مریم رهنورد ۳۷
۶. تک‌بار: مائده براتی، مصدقه دلاری، سید علی حسینی ۴۶
۷. مصدق: مائده براتی، سید علی حسینی ۴۸
۸. مصدق: مائده براتی، سید علی حسینی، مائده رهنورد، سید علی حسینی ۵۸
۹. از شوروی به سوئیس: از سوسنی به سوسنی
۱۰. ادوار: سانی، جنبش مستقل زنان ایرانی در خارج از کشور، مائده رهنورد ۵۹
۱۱. مصدق: جنبش مستقل زنان ایران، مائده رهنورد، سید علی حسینی، مونا کاشوگر،
 فرگسون، سید علی حسینی، مائده رهنورد، سید علی حسینی ۶۱
۱۲. مائده رهنورد، سید علی حسینی، مونا کاشوگر، مائده رهنورد ۶۲
۱۳. مائده رهنورد، سید علی حسینی، مونا کاشوگر، مائده رهنورد ۶۳
۱۴. مائده رهنورد، سید علی حسینی، مونا کاشوگر، مائده رهنورد ۶۴
۱۵. مائده رهنورد، سید علی حسینی، مونا کاشوگر، مائده رهنورد ۶۵
۱۶. مائده رهنورد، سید علی حسینی، مونا کاشوگر، مائده رهنورد ۶۶
۱۷. مائده رهنورد، سید علی حسینی، مونا کاشوگر، مائده رهنورد ۶۷
۱۸. مائده رهنورد، سید علی حسینی، مونا کاشوگر، مائده رهنورد ۶۸
۱۹. مائده رهنورد، سید علی حسینی، مونا کاشوگر، مائده رهنورد ۶۹
۲۰. مائده رهنورد، سید علی حسینی، مونا کاشوگر، مائده رهنورد ۷۰

Andiše - ye Zanán

Sozial - politisch - kulturelles Buch
 der iranischen Frauen in der
 Bundesrepublik Deutschland

مجموعه فرهنگی، سیاسی و اجتماعی زنان ایران در آلمان
 انتشارات بوید (آلمان)

شماره ۱۵
 ۱۳۵۷

۱. سخن: جوانان و صفحه ۲
 ۲. گوی: به معنی آوازه‌رسی و « جامعه چند فرهنگی » اندای ایران، سوسن حسداس ۳۲
 ۳. روسی مستأثران در فلسفه‌های وجودی: زوریا ۱۵
 ۴. گزارش ریشه‌های اصغر خنده: بر اساس فرگسون، مائده رهنورد ۳۵
 ۵. آنا مارک: علت حبس « صنعتی » دوران سانی: مریم رهنورد ۳۷
 ۶. تک‌بار: مائده براتی، مصدقه دلاری، سید علی حسینی ۴۶
 ۷. مصدق: مائده براتی، سید علی حسینی ۴۸
 ۸. مصدق: مائده براتی، سید علی حسینی، مائده رهنورد، سید علی حسینی ۵۸
 ۹. از شوروی به سوئیس: از سوسنی به سوسنی
 ۱۰. ادوار: سانی، جنبش مستقل زنان ایرانی در خارج از کشور، مائده رهنورد، سید علی حسینی، مونا کاشوگر،
 فرگسون، سید علی حسینی، مائده رهنورد، سید علی حسینی ۶۱
 ۱۱. مائده رهنورد، سید علی حسینی، مونا کاشوگر، مائده رهنورد ۶۲
 ۱۲. مائده رهنورد، سید علی حسینی، مونا کاشوگر، مائده رهنورد ۶۳
 ۱۳. مائده رهنورد، سید علی حسینی، مونا کاشوگر، مائده رهنورد ۶۴
 ۱۴. مائده رهنورد، سید علی حسینی، مونا کاشوگر، مائده رهنورد ۶۵
 ۱۵. مائده رهنورد، سید علی حسینی، مونا کاشوگر، مائده رهنورد ۶۶
 ۱۶. مائده رهنورد، سید علی حسینی، مونا کاشوگر، مائده رهنورد ۶۷
 ۱۷. مائده رهنورد، سید علی حسینی، مونا کاشوگر، مائده رهنورد ۶۸
 ۱۸. مائده رهنورد، سید علی حسینی، مونا کاشوگر، مائده رهنورد ۶۹
 ۱۹. مائده رهنورد، سید علی حسینی، مونا کاشوگر، مائده رهنورد ۷۰

فصلنامه

زن ایرانی

سال دهم، شماره های يك و دو، منتشر شد.

ویژه رهاورد سفر به ایران

شامل مصاحبه هایی با

شهلا لاهیجی، فیروزه گل محمدی، زهرا رهنورد، پری صابری

شهلا حبیبی، مریم بهروزی، سیمین بهبهانی، مهرانگیز کار

بهای تک شماره: ۲/۵۰ دلار، بهای اشتراك سالیانه: ۱۲ دلار.

حواله های بانکی در وجه: Iranian Woman Publications of Canada

نشانی:

Iranian Woman, P. O. Box 964, Station F,
Toronto, ONT M4Y 2N9 CANADA



آوای زن، نشریه زنان ایرانی

نشریه آوای زن، تریبون آزاد زنان ایرانی، باورمند به جنبش
مستقل زنان رمدافع آزادی بی قید و شرط عقیده و بیان است.

زنان آگاه و آزاده!

با حمایت مالی، همکاری مطبوعاتی و اشتراک

آوای زن به اهداف نشریه یاری رسانید!

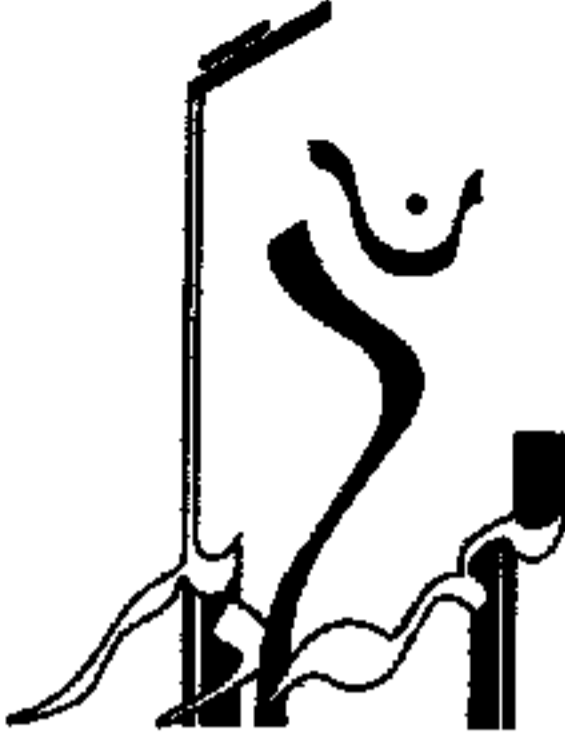
برای اشتراک سالانه آوای زن مبلغ ۱۰۰ کرون نروژ یا سهوند و
یا معادل ۲۰ دلار آمریکا راه شماره حساب بانکی واریز کرده
و فیش بانکی را همراه نام و نشانی خود برای آوای زن ارسال
دارید. یا این مبلغ را در داخل پاکت گذاشته و به آدرس ما
پست کنید...

آدرس پستی سهوند: نروژ شماره حساب بانکی:

AVAYE ZAN
KONTOR NR 5345.115.115656
DEN NORSKE BANKEN
LANGGATA 14
4300 SANDENS
NORWAY

AVAYE ZAN
P.B. 3940
0805 OSLO
NORWAY

AVAYE ZAN
BOX 5112
16305 SPÅNGA
SWEDEN



Nimeye Digar

Persian Language Feminist Journal

Volume 2, Number 2, Fall 1995
Language and Women
Guest Editor: Simin Karimi

Editor: Afsaneh Najmabadi

Editorial Board: Haleh Afshar, Mina Agha, Vida Behnam, Emma Dolkhanian, Shayda Golestan, Shahla Haeri, Marjan Mohtashemi, Shahrzad Mojab, Parvin Paidar (Nahid Yeganeh), Naghmeh Sohrabi, Shahrar Tabari, Nahid Zahedi, Fathieh Zarkesh Yazdi.

Cover Design: Safoura Rafizadeh

Price: \$ 10.00

Subscription rates for four issues:

Individuals: \$30.00/Institutions: \$60.00

All Correspondence to:

Nimeye Digar,

c/o Dept. of Women's Studies, Barnard College,

Columbia University, 3009 Broadway,

New York, NY, 10027-6598, USA

We gratefully acknowledge the moral and financial support of the Department of Women's Studies at Barnard College that has made the publication of this issue possible.

Printed at Midland Press (312)-743-0700

1447 W. Devon, Chicago, IL 60660

دوره دوم: پژوهشهای زنورانه



ویژه زبان و زنان به همت سیمین کریمی

سیمین کریمی
• پیشگفتار

کتایون مزداپور
• درباره جایگاه زن و زبان پهلوی

زهره زرشتناس
• داستان سفیدی بازرگان و روح دریا

ابوالقاسم سهیلی
• کاربرد واژه های «زن» و «خانم» در زبان فارسی

افسانه نجم آبادی
• حرفی با خوانندگان
• دگرگونی «زن» و «مرد» در زبان مشروطیت
• در دل دوست به هر حيله رهى بايد كرد

حسین باقرزاده
• جنسگرایی در زبان (و فرهنگ) جامعه مرد سالار

اسماعیل خونی
• از آئین زنوری!

علاء خاکی
• چند کلامی درباره قطعه «از آئین زنوری»

INTRODUCTION*

This special issue on Zabān va Zanān (Language and Women) is the first collection on gender-related scholarship presented to Persian speaking societies.¹ In the past, there has not been more than a couple of articles on the interaction of language and gender in Persian language. The aim of this issue is to introduce the scholarship in the area of language and gender to the readers of the journal *Nimeye Digar*.

In this issue, seven papers are presented discussing different aspects of the interaction of language and gender. The articles authored by Katayun Mazdapour and Zohreh Zarshenas in this volume have the unique flavor of bringing into account the ancient stories, the problems related to the interpretation of ancient words, and their relevance to gender studies. The three articles by Abolghasem Soheili, Hossein Bagherzadeh, and Afsaneh Najmabadi are specifically devoted to an analysis of Persian (although Bagherzadeh's article goes beyond this language, and discusses some general issues related to gender). These three papers offer interesting facts about the Persian language that have not been discussed before in the literature. Finally, the English articles by Niloofar Haeri and Anne Lobeck present the modern trends in gender studies in the States as well as in the Middle East.

In this introductory article, I will first review the literature on the interaction of language and gender. This discussion is followed by a critical analysis of the contemporary research on this issue. A summary of papers presented in this volume is included in the analysis.

*I am grateful to Afsaneh Najmabadi and Shaun O'Conner who read the previous version of this introduction, pointed out some shortcomings, and provided me with helpful suggestions.

¹. In the Persian version of this introduction, I am employing 'jins,' 'jinsiyat,' and 'jinsgarā'ī for 'gender', hoping that we will find an adequate Persian term for it in the future. Bagherzadeh, in this issue, has used 'jinsgarā'ī,' 'jinsālūdigī,' 'jinsī,' and 'jinsiyat'. The latter is also used by Soheili in this issue.

Throughout the seventeenth and eighteenth centuries, European scholars produced descriptions of gender-marking languages. They also described and analyzed languages that exhibit differences based on the sex of the speaker (and the listener). However, what they found remarkable was not the former, but rather the latter: they found the differences in women's and men's speech intriguing, and treated them as entirely different phenomena from grammatical gender.

What is 'gender'? In other words, what does it mean for a language to have this phenomenon? The answer is that such a language usually makes a distinction between male and female in its lexical system, for

~~example with appropriate suffixes. This usage is sometimes purely~~
logical. That is, a gender marker indicates the natural sex of the entity it refers to as in der Vater 'the father' and die Frau 'the woman' in German that are marked by masculine and feminine articles, respectively. Sometimes the usage of gender is purely grammatical and independent of the natural sex. For example, das mädchen 'the maid' is neuter in German despite referring to a female human being. Grammatical gender also includes markers for sexless objects, such as German der Tisch 'the table'. The fact that the grammatical gender is arbitrary is evidenced by the opposite markers that different languages employ for the same entity: 'table,' for example, is masculine in German while it is feminine in French, and 'book' is neuter in German while masculine in French.²

The existence of gender differences does not reflect the cultural attitudes of their speakers: Modern Persian does not have gender differences while German and French do exhibit a system of gender distinctions. This fact, however, does not make the speakers of Modern Persian 'less' sexist than the speakers of the last two languages. Hossein Bagherzadeh

speech, the subject that intrigued scholars in the seventeenth century, are mostly of a phonological nature.³ In Zuni, for example, women's *tv* and *e* correspond to men's

The differences in male and female speech in the seventeenth and eighteenth centuries were mostly phonological and morphological. In Zuni, women's *tv* and *e* correspond to men's

phonological differences; Japanese and Fula present interesting examples: in Japanese, longer suffixes are used in female to

(1975)). As for morphological differences, interesting examples: in Japanese, longer suffixes are used in female to

2. Soheili (in this issue) has a brief discussion of this subject.

2. Soheili (in this issue) has a brief discussion of this subject.

3. That means these differences appear in the "sound system" and in the "structure of words".

3. That means these differences appear in the "sound system" and in the "structure of words".

female speech, whereas in Yana longer suffixes are used in male to male speech. Furthermore, the first person pronoun in Japanese differs depending on the sex of the speaker: *watakushi* is used by everyone, *atashi* is used only by women, and *boku* only by men. Das (1968)

reference for men in Bengali, while such words are virtually nonexistent for women.

In a large number of distinct languages women and men use different kinship terminology. Early ethnographers considered these differences to indicate that women and men used languages of separate origins. Among those languages, Carib was considered THE language with the strongest separation between men's and women's speech.⁴

In the nineteenth century, investigators continued to concentrate on women's speech, especially in languages for which female-male speech differences had been reported earlier by ethnographers. Part of the goal of these investigations was to see how the female-male speech differences had survived colonization or other contacts with Western societies (Bodine, 1975).

Ironically, a diametrically opposite tendency served to inhibit empirical investigation of sex differences in the speech of European women. The tendency of the scholars of the period was to serve the dominant opinion that everyone knew about the 'different' way European women spoke. At the same time, men's speech was automatically equated with *the language* (Bodine, 1975). This tendency received its highest development in Jespersen's 1922 book who devoted a great part of a chapter to all those 'differences' in the speech of women *that everyone was perfectly aware of, and therefore, did not deserve attention and investigation*. In sum, the language of Western women ~~did not capture the interest and attraction of European scholars in the recent times.~~

Western scholars continued to describe non-Western languages in the general tendency in considering the 'unmarked' form from which women's language deviated. For example, Chatterji (1921) makes an

Although Western and non-Western properties of women's speech in the twentieth century, they followed the men's language as the 'norm' and women's language deviated. For ex

was cited as recent as in the sixties

⁴ This claim continued to hold and (Kroeber 1961, among others).

automatic equation of the Bengali language with men's speech: he reports that Bengali initial l- is often pronounced as n- by women, children, and the uneducated classes. Bodine (1975) states that with the exception of Sapir (1929), Haas (1944), and Flannery (1946), none of the investigators cited in her study even considered the basis of their choice in determining the 'basic' and 'derived' language. It is interesting to note that not only were the descriptions of sex related language differences anything but precise in all those centuries; the social significance of such differences was never explored.

In the last two and a half decades, the term 'gender' has taken on a broader meaning: it also implies cultural beliefs and norms, as well as individual attributes associated to sex. It also covers 'sex' differences that seemed to intrigue European scholars throughout the seventeenth, eighteenth, and nineteenth century. In other words, 'gender', in addition to its original meaning, also implies 'sexually' associated differentiations in language as well as in language use. Therefore, this term is not only about 'grammatical markers' in a given language, but it also refers to the way a language treats women as well as to linguistic properties that distinguish women's speech from that of men. In fact, the bulk of the literature associated with gender studies in the last twenty five years has focused on the following two issues:

- how women employ their language;
- how language treats women.

The modern concept of the term 'gender', which includes cultural differences associated with sex, has created controversial opinions with regard to the Persian translation of this word: some authors feel that the well-known and comfortable 'jins' and 'jinsiyat' should be used for the new concept of 'gender', while others express the need for the creation of a new term to represent this broader usage. This group of scholars argue that the familiar Persian term would be misleading since 'gender' is not a matter of individual characteristics, but rather interacts with social factors and relations, and so is different from *jins* or *jinsiyat* (sex).

Presenting new ideas, theories, and concepts in a language has always been one of the most difficult problems for writers who take on the task of transmitting the new ideas. The dilemma can be solved by (a) using an existing term in the language, (b) borrowing the original term, or (c) creating a new one. The first option can always be misleading since the old term has its own familiar denotation and connotation in the

language, and it would not be easy to suddenly change the scope of its meaning without an appropriate history of scholarship associated with it: 'gender', an already existing term in English, can be used for the broader meaning since there is a history of scholarship that has allowed this term to gradually take on the new meaning, while this is not true of 'jins' or 'jinsiyat' in Persian. The new concept of 'gender' has to be 'transmitted' to these words.

The second option is probably the easiest, but not necessarily the best one.⁵ Creating a new word, the third option, is not an easy task, and requires the constructive guidance and cooperation of knowledgeable scholars rather than their destructive and sarcastic criticism. Related to this subject, see Afsaneh Najmabadi's brief essay "Dar dil-i dūst. . ." a response to Kho'i's poem on *zanvar* in this issue. Ala Khaki's response to Kho'i, as well as the original poem, appear in this volume as well.

Returning to the scholarship on *gender* in the last twenty five years, the major question in this era has been the following: how do language and gender (in its broader sense) interact? This time, the speech of American women has been the main subject of research. Not only linguists, but also psychologists, sociologists, anthropologists, and feminist thinkers have explored different aspects of this question. The research has shifted from describing linguistic differences of men and women by resorting to the social status of women, among other cultural variables. In this respect, recent literature departs from the earlier tradition of simply describing linguistic systems.

Lakoff's 1975 book on *Language and Women's Place* was the first widely influential work on this issue. She uses linguistic structures such as interrogative intonation, tag questions,⁶ and 'meaningless' adjectives such as 'cute', 'lovely', etc., to illustrate the difference between men's and women's speech. She arrives at the conclusion that women use these structures more than men do. Her interpretation is that these linguistic properties indicate lack of confidence, and hence represent 'powerless' language. Men's language, which does not exhibit

⁵. See Bateni (1989) on "Fārsī zabānī 'aqīm?"

⁶. Tag questions are short questions that are 'tagged' to the end of a statement:

you will be here tomorrow, won't you?
this theory wouldn't work, would it?

these properties to the extent the women's speech does, represents the 'powerful' language. She also points out that a woman using the same powerful strategies might well be evaluated as more aggressive than the man. Conversely, language strategies that are interpreted as powerful when used by a man (such as slow, measured delivery) may well not be heard as such when employed by a woman.

In spite of the pioneering status of Lakoff's work, she has been highly criticized for reasons that are discussed in Anne Lobeck's paper in this issue. The major criticisms include the following, stated by Eckert and McConnell-Ginet: Lakoff considers men's language as *norm*:

...she (Lakoff) followed a long tradition in characterizing 'women's language' as *different* from the 'standard' set by men in being polite, tentative, indirect, imprecise, noncommittal, deferential, closer to norms of grammatical 'correctness' and less colloquial, emotionally expressive but euphemistic, and so on.

(Eckert and McConnell-Ginet, 1992: 475)

A second highly influential book appeared fifteen years later: Tannen's 1990 *You Just Don't Understand* became a nationally celebrated and acclaimed piece of work. Eckert and McConnell-Ginet state that where much work on language and gender ignores male behavior by treating it as a neutral norm from which women's speech deviates, Tannen's work has the great merit of trying to account for men's behavior as well as women's. However, they criticize Tannen's focus on 'separation', and state that

by taking separation as given, theorists ignore the place of this separation in the practice of the wider community. In fact, both real differences and the belief in differences serve as interactional resources in the reproduction of gender arrangements, and of oppression.

(Eckert and McConnell-Ginet, 1992: 467)

While Lakoff's book represented the 'dominance' model, Tannen's became the representative of the 'difference' model. The former states that gender differences in the speech of women and men are based on power, and the latter argues that 'cultural' differences related to gender, independent of power, are responsible for these linguistic distinctions.

In addition to these books, there has been a wealth of scholarship on different aspects of women's speech. Although some of these works are on languages other than English, the bulk of the research concentrates on American Standard English.⁷

Scholarship on women's speech suffers a number of serious problems which make its results less than convincing. First, most of the gender experiments, and the generalizations drawn from them, are based on a restricted group of white, educated, middle class women in America. Consequently, the results of these studies can by no means be generalized to other subgroups in this society, let alone other cultures. For example, men in Western societies have been considered to be direct and open, while women are viewed as indirect in their interactions. However, research in Malagasy contradicts these results showing most women as direct and most men as indirect (Keenan, 1974). In general, most of these authors speak of 'women' and 'men' in ways that underplays not only cross-cultural differences but also the variability within each gender class.

Second, gender differences can only be correctly understood if they are discussed in RELATION to other social variables, rather than just ~~ADDED ON to other contexts~~. Eckert (1989) finds that gender does not have a uniform effect on linguistic behavior for the community as a whole, across variables, or for that matter for any individual. Gender, like ethnicity, class, and age is a social construction and may enter into any of a variety of interactions with other social phenomena.

The majority of scholars overlook the significance and force of these interactions. Eckert and McConnell-Ginet notice and criticize this shortcoming. They suggest that researchers should think 'practically' and look 'locally':

to think practically and look locally is to abandon several assumptions common in gender and language studies: that gender can be isolated from other aspects of social identity and

⁷. Studies on non-English languages include: Jabbra (1980) (Lebanese Arabic), Kojak (1983) (Syrian Arabic), Royal (1985) and Rakir (1986) (Standard Arabic), Harding (1975) (Spanish), Hill (1987) (Spanish in Modern Mexico), Jahangiri and Hudson (1982) (Tehrani Persian), Keeler (1990) (the language in Java), Shibamoto (1987) (Japanese), and Weil (1983) (Hebrew).

relations, that gender has the same meaning across communities, and that the linguistic manifestations of the meaning are also the same across communities.

(Eckert and McConnell-Ginet, 1992: 462)

Third, most authors undermine the historical processes of constructing gender categories, power relations, and linguistic behavior. In research concerning language and gender, it is important to put the issue in a historical perspective in order to correctly analyze and understand it. One of the topics widely discussed in the literature, for example, concerns 'politeness'. Most authors have assumed that women are more polite than men are, and have tried to explain this assumption by resorting to psychological and social factors. Brown (1980) suggests that speakers' politeness as well as their usage of impersonal constructions such as passives correlates with their (inferior) social position rather than with gender. According to her, we are more polite (a) to a superior, (b) to people we don't know, and (c) in a face threatening situation. She concludes that women are more polite than men since they feel 'inferior' and 'distant' in the society, and find themselves in a face threatening act. She presents examples from her experiments with Mayan community to support her claims. The result of this assumption is that 'lady' like speech is a sign of 'weakness' and 'inferiority'.

The same phenomenon, however, has a completely different meaning in other societies when it is placed in a historical context. Afsaneh Najmabadi (1993, and in this issue), for example, shows that the language of Iranian women, in the process of moving from a 'unified' all-female atmosphere to a 'mixed' male-female atmosphere, has changed from a careless form full of curses and shameful expressions to a polite, thoughtful, and refined speech. Her analysis clearly indicates that the change in women language is the result of the change in her status, function, and role in the society. The woman who has entered the society is a person who thinks and is logical: her language has to represent her new status. This means that for the Iranian society, women's 'politeness' is the indication of education and hence higher status, as opposed to the generalized assumption proposed by western scholars.

Many of the educated feminists in the west freely use taboo words in their speech, including the so called 'f' words, as an indication of 'equality' and 'liberation', rejecting the concept of 'politeness' that has been classified as a property of the 'weak' language. Ironically, the

older, uneducated generation of the Iranian women comfortably uses the same expressions while the younger, educated generation intentionally avoids them.⁸ The point is that the liberated western woman and her educated Iranian counterpart want to be different from their grandmothers. The result is manifested in a contradictory linguistic behavior that cannot be understood if it is not looked at from a historical perspective. Therefore, purely synchronic generalizations, such as the one made by Brown, can easily be misleading.

A similar misunderstanding in gender studies concerns the notion 'conservative', and its relationship with 'standard' language. This confusion is due to the lack of appropriate cultural-historical analysis. As mentioned before, the property 'conservative' is considered to be a specific characteristic of the 'weak' language, the language of women. Niloufar Haeri, in an article concerning women's speech in Egyptian Arabic (this issue), challenges previous assumptions regarding the speech patterns of women in the Near East with respect to the notions 'conservative' and 'standard'. She cites Labov (1982), who, on the basis of gender studies in Europe, Canada, United States, and Latin America, suggests that women are more 'conservative' than men in that they prefer to use the 'standard' language rather than the 'colloquial' variants. He goes on stating that this generalization is reversed in the Near East and South Asia: in these areas, men seem to be more conservative in that they use the 'standard' language more than women.

Regarding the same issue, Haeri states that studies in Cairo, Amman, Basra, Damascus, and other places found that men use lexical items containing 'classical' sounds such as 'qāf' more than women. These observations seemed to support the conclusion that men use the 'standard' form, while women employ the 'non-standard' variety, indicating that women in Middle East are less 'conservative' than men. Considering the general understanding of the social position of women in the Middle East as being less equal to that of men, this conclusion is rather surprising.

Haeri further states that "given a stereotype of women's speech as more polite, refined, and conservative," the speech of women in Arabic speaking communities with its LESS conservative characteristics has been interpreted as a matter of lack of 'access' to Classical Arabic. The argument is based on the fact that Classical Arabic is the medium of

⁸. See Afsaneh Najmabadi (1993).

education, and since women are less educated than men, they don't have enough 'access' to the 'standard' norms. She cites Labov who states

for women to use standard norms that differ from everyday speech, they must have access to those norms. . . . It stands to reason that the conservative tendency of women applies only when the opportunity for it to apply is present.

(Labov, 1990: 213)

Haeri rejects this assumption on the basis of her interviews with Egyptian men and women at the college level, where women still use classical forms less than men although they enjoy the same educational background. She argues that explanations on the basis of 'access' cannot account for the interaction of language and gender in Arab countries. Her criticism basically concerns the theoretical assumptions of Arabic sociolinguistics that treats non-classical Arabic as 'colloquial' varieties rather than 'standard' languages. She argues that these varieties are 'languages' whose stylistic resources do not depend on their contact with Classical Arabic, but rather on their own sociolinguistic dynamics and their contact with other languages. She raises the question as to whether the 'standard' varieties are the socio-historical forms associated with the speech of a group of powerful speakers within the speech community, as suggested by Bourdieu (1977, 1982, 1991), or the "desired norms that are privileged largely through *textual authority*," not reflecting the habitual and daily speech of any particular group? The first choice would be the spoken languages employed by local communities, and the latter the Classical language associated with religious or literary texts.

Haeri's answer regarding the Standard Arabic is the following: Cairene Arabic is the Standard variety for Egypt, and Classical Arabic is the Supra-Standard variety. She makes a distinction between the Classical and the Spoken variety, similar to the distinction made by Ibrahim (1986) and Abu-Haidar (1989) in terms of 'Standard' and 'Prestige' languages:⁹ Haeri's 'Standard' versus her 'Supra-Standard' correspond to

⁹. Regarding the notion of 'standard' language, Ibrahim (1986) finds that investigators have been misled into equating standard with prestige. He further states that there is evidence from various sources in Arab countries indicating that spoken Arabic has its own local prestigious varieties that are not necessarily in the direction of Standard (or Literary) Arabic. Abu-

Ibrahim's and Abu-Haidar's 'Prestigious' versus 'Standard' terms, respectively.

Haeri argues that "women use the 'standard' variety while men tend to use the 'supra-standard'. Hence women in the Middle East, similar to their counterparts in Western countries, use the more 'standard' variety, but in the case of the former, "this does not also entail conservative behavior." She states, therefore, that "the controversial conclusion made by Labov and others about a reversal of the gender patterns in the Middle East is inaccurate."

Haeri's critique concerns lack of social analysis and historical contextualization of previous studies. Regarding the role of Classical Arabic, the Supra-Standard variety in her term, Haeri states that most men and women interviewed by her emphasized the crucial role of this variety "in resisting Western cultural and political imperialism and in providing cohesion for a unified 'Arab' identity." For many women, she argues, this issue is far more complex since Classical Arabic has historically represented "an ideology that is against their full participation in social, cultural, and political life." In other words, Classical Arabic "undermines" women's position, while it strengthens the place of men. Haeri concludes that

as such, Classical Arabic is rarely as unproblematic and transparent an anti-Western 'weapon' for women as it is for men. . . . And while women may not deny that it has helped forge an "Arab" identity and has served nationalist aims, that identity has hardly been constructed by challenging the patriarchal structure, and the male-dominated values that women have been struggling against.

Haeri's analysis clearly shows that notions such as 'conservative' and 'standard' cannot be understood without taking into account the gendered nature of the Arabic language.

between 'standard' and 'prestige'

and the assumption that prestige and standard are the same. These studies have shown that in many communities, prestige varieties of Arabic are in the direction of standard Arabic, and not away from it. As previously concluded, it is mostly men who speak these dialects. (Abu-Haidar, 1989:471)

Haidar makes similar distinction between 'standard' and 'prestige' languages:

More recent studies have challenged the assumption that standard spoken Arabic are one and the same. They have found that there are, in some Arab communities, varieties of spoken Arabic which are not in the direction of standard Arabic, that, contrary to what had been previously concluded, women who speak the prestigious d

account the social and historical complexity of different speech communities.

Returning to the basic problems of gender studies, a final important drawback of the scholarship concerns the 'one dimensional' aspect of these studies: they analyze the speech differences either from a 'power'-oriented point of view proposed by Lakoff, or in the framework of a 'dual-culture' model highlighted by Tannen. Thorne and Henley (1975) discuss these two approaches, suggesting that both of them are needed in order to explain gender-language interactions. Anne Lobeck, in this issue, presents an interesting discussion of both of these trends, highlighting their theoretical as well as their empirical problems.

Lobeck criticizes the traditional trends in gender studies by stating that gender differences are not totally sex related differences, but have to do with age, education, occupation, social status, and interpersonal relationships. She goes on summarizing Lakoff's Dominance model as well as Tannen's Difference model:

Lakoff proposes that women use certain unassertive conversational features which brand them as 'weak' and socially subordinate to men. Men's language presumably consists of 'strong' conversational features commensurate with higher social status. Tannen's central thesis, on the other hand, is that miscommunication between men and women can be attributed to the division of these two genders into different social 'subcultures'. According to Tannen, men's conversational strategy concerns the search for 'status', while women's revolves around the search for 'connection'. Hence for Tannen, dominance is explained away as part of a 'cultural style' rather than an exertion of power.

Lobeck criticizes both models for the following reasons: As for Lakoff, a range of studies have shown that not only do many of the characteristics of women language discussed in her work lack empirical support, but that those which can be supported can also be analyzed not as markers of weakness or unassertiveness, but rather as cooperative and facilitative, and therefore in some cases powerful, conversational strategies. Considering Tannen, although she acknowledges that both difference and dominance exist, she fails to integrate these two models, ignoring the 'power' and social 'status' in her analysis. She does not pay attention to the fact that research since 1970's has shown that neither the difference nor the dominance model is entirely adequate in explaining language use by men and women, and that an integrated

approach to gender roles in conversation has proven more adequate than adopting a strong version of either difference or dominance.¹⁰

Lobeck further argues that both of these models depend on anecdotal rather than empirical evidence, and discuss primarily white, middle class subjects. She then poses the question as to why these two books (Lakoff's and Tannen's) are so immensely popular, when they are based largely on unsupported generalizations. Following Freed (1992), she suggests that readers are inclined to embrace comfortable stereotypes presented as facts. She further states that

we thus see a dangerous, repeated trend in language and gender research, one in which non-scientific generalization is presented to public as reality, and is adopted by those eager to rationalize behavior which perpetuates the status quo of women as subordinate to men.

In Faludi's (1991) terms, she suggests that both of these works represent a kind of 'backlash' to the women's movement: Lakoff's book supports many of the highly criticized claims made by Jespersen in his 1922 book (Coates 1986), and Tannen's work excuses men's "oppressive linguistic behavior," by justifying their insensitivity and their outright rudeness as just being part of their need for independence (Freed 1992).

So far we have discussed some properties of women's speech and the problems with the related scholarship. A second aspect of gender studies in the last two and a half decades concerns the way women are spoken of: the way language treats women. In this respect, language does not seem to treat women very kindly, a property which is widespread among different languages. Alma Graham states that

from Eve and Pandora on, the female has been held responsible for evil and assigned a semantic house of ill fame. Titles of honor illustrate the point particularly well. *Queen, madam, mistress, and dame* have all acquired degraded meanings, whereas *Prince, king, lord, and father* are exalted and applied to God-for even God is thought of as a male and is called *him*.

(Graham, 1975: 61)

¹⁰. See Lobeck (this issue) for references.

Graham reports that in 1972 a new dictionary for children was published by the name of *The American Heritage School Dictionary* which contains 35 thousand entries, selected "after an unprecedented analysis of 5 million words encountered by American children in their schoolbooks." This non-sexist dictionary was the first to define sexism, and to include the phrase *liberated woman*. In the process of compiling this dictionary, the authors had discovered many clear indications of sexism in the usage of the English language. For example, even though there are 100 women for every 95 men in the real world, there were over seven times as many men as women and over twice as many boys as girls in the books read by children. Two out of three mothers were mentioned in relation to male children, and four out of five fathers were fathers of male. There were twice as many uncles as aunts, and sons outnumbered daughters by more than two to one, and every firstborn child was a son.

Another interesting discovery was that boys and girls were taught two sets of values: boys in these schoolbooks "ran races, rode bicycles, drove fast cars, and took off in spaceships for Mars. Girls, however, "were less concerned with *doing* than *being*. . . . *he was the manliest of his sex and she was the loveliest of hers.*" As Graham noticed, "a child would say that the word comparable to *manly* was *lovely*, not *womanly*."¹

Along the same lines, Paula Treichler states that

dictionaries have generally excluded any sense of women as speakers, as linguistic innovators, or as definers of words. Whatever the editor's aims, dictionaries have perpetuated the stereotypes and prejudices of writers, editors, and language commentators, who are almost exclusively male.

(Treichler, 1989: 60)

She gives examples such as "she made his life a *hell* on earth, chosen by *Random House Dictionary* to illustrate usage of the word *hell*." The entry for *overdone* is something like 'she gave us *overdone* steak,' always using the feminine pronoun to illustrate negative

¹ Graham, 1975: 59.

actions.¹² Treichler's point is that she does not mean simply that dictionaries selectively 'authorize' language usage that exist in a culture, but they also "construct and create usage", like other kinds of scholarship.¹³ Recall that one of the criticisms regarding Tannen's Difference model was that the belief in differences serves "in the reproduction of gender arrangement and oppression" (Eckert and McConnell-Ginet 1992). Along the same lines, Bagherzadeh (this issue) states, that "although a sexist language is itself the reflection of a sexist culture, it mutually recreates the latter."

Nevertheless, it is important to keep in mind that language reflects the cultural and traditional beliefs of its speakers. Although Sapir-Whorf hypothesis, in its strong version, claims that "language shapes our world view," it is the culture that imposes its values and stereotypes on language.¹⁴ The latter is evidenced by the fact that when certain values change in a society, the reflection of that phenomenon in language changes accordingly: when the *liberated* woman arrives in the society, the language changes, and we see examples such as *she was a woman of dedicated political principles* or *she made a name for herself*. As Curtis James, one of my undergraduate students in the fall of 1994, states in a paper on Language and Gender "language is not sexist. The portion of society which has historically contributed gender injustices to the language is the guilty party." Once more, the reflection of sexism in language has to be placed in a historical perspective if we want to do language, and our understanding of it, justice.

In a language that has grammatical gender differences, male dominant values are reflected in the usage of a masculine pronoun such as 'he', instead of 'she', in all contexts where the third person is not known. This trend is easily generalized by using masculine nouns as 'generic' terms: *lehrer* (teacher) is used to include not only male, but also female teachers in German. Similarly, *actor* will be used in a generic form for everyone who acts: male or female. How can a genderless language like Persian, then, be a *male dominant* language? This question is raised by Afsaneh Najmabadi (this issue) who answers it by analyzing the reflection of *zan* (woman) and *mard* (man) in the Persian language from

12. Treichler, 1989: 57

13. Treichler, 1989: 58.

14. A 'weaker' version of this hypothesis states that language influences' our 'Weltanschauung'. Even this version is a controversial subject.

a historical point of view. Najmabadi provides fascinating examples to exhibit sexism in this 'genderless' language. She cites Naṣīr al-Dīn Ṭūsī (*Akhlāq-i Nāṣiri*), for example, who uses the generic word *farzand* (child) as 'sons', while *dukhtarān* (daughters) is used by him only when he specifically refers to 'daughters'.

Najmabadi shows how linguistic expressions are used in a male dominated society to leave women out of the context: in the application of *'umūm-i ahālī va atfāl va niswān* (all citizens, and children, and women), as well as in *millat* (nation) and *irāniān* (Iranian), 'women' are not considered to be part of the group of 'citizens', the 'nation', or 'Iranians'. Similarly, the plural pronouns *mā* (we) and *shumā* (you) refer only to men, excluding women altogether.

Najmabadi proposes that with the change in the social structure and cultural values there will be a change in language as well. Her analysis demonstrates that when Iranian women started to write during the *Mashrūṭah* (Constitutional) era, the male dominated language started to shift to include women. The semantic change of *mā irāniān* (we Iranians), from exclusively referring to men, to including women, clearly reflects the close interaction of language and culture. She notices that in this era, there is evidence indicating that authors had started putting women in the same position as men, at least in certain contexts: *mard u zan rūznāmah mī'khānand/ kārhā rā tamām mī'dānand* (men and women read newspapers and know everything).

Najmabadi arrives at the conclusion that the fact that pronouns and generic nouns in contemporary Persian have a more general connotation including both men and women is due to the writings of women in the last one hundred years. She states, however, that our language today is by no means a 'neutral' one with respect to gender issues and the way it treats men and women. She is absolutely right. However, this fact is not surprising if we consider the differences between the social/political status of men and women in Iran, the distribution of power, and the cultural beliefs that portray the image of women in that society.

Although Persian is a 'genderless' language, its lexicon is full of entries that reveal typical characteristics of a male dominated society. This subject is examined by Hossein Bagherzadeh in this issue. Bagherzadeh discusses the lack of grammatical gender as well as the reflection of cultural sexism in *zabān-i jāmi'ah-i mardsālārī* (the language of a male dominant society). He starts out by stating that grammatical

gender differences are not the same as the reflection of cultural sexism in a language: gender differences are of 'structural' nature while sexism reveals cultural values of the society.

Bagherzadeh makes a three way distinction with respect to *jinsgarā'ī dar zabān* (gender in language). First, he presents a discussion of structural (grammatical) gender, and compares Persian, a genderless language, with languages such as Arabic and English that exhibit gender distinctions in the form of pronouns, inflections, and so on. Next, he examines sexist values in language in the form of male oriented lexicon, and discusses the existence of lexical entries such as *mardum* (people) in Persian or *human* in English which are based on 'man', but nevertheless include women as well. In the same section, Bagherzadeh also discusses words that clearly reveal the social status and cultural functions of men and women: the owner of a house is typically a *landlord* while the person who cleans homes is a *housemaid*. Finally, he examines positive cultural values that are manifested in words that correspond to males, such as *mardānigī* (manliness, courage), and *javānmardī* (manliness, generosity), and compares them with negative values manifested in words corresponding to women (or female's sexual organs).

Selecting the words *khānum* (lady, wife) and *zan* (woman, wife), Abolghasem Soheili presents a sociolinguistic analysis of their application in Modern Persian (this issue). Leaving the direct denotation of these words aside, he goes on to examine their connotation and social values within the complex system of sociolinguistic interactions. Soheili also considers the historical development of the semantic scope of these lexical items: while *khānum* has lost its 'royal' connotation and is applied with respect to all social classes, *zan*, as a generic noun, has also received more elaborated interpretation: it is used at the level of the generic noun *mard* in phrases such as *naqsh-i zan* (the role of women), *jāmi'ah-i zanān* (women organization). This fact indicates, once more, that with social change, we can expect linguistic change: women have entered the society, and hence the meaning of the word *zan* has taken on a new, and in some cases more positive, interpretation.

Language not only indicates the cultural attitudes of its speakers in a current era, but it also reflects the attitudes of our ancestors with respect to the status of women. In this regard, ancient texts and stories are important and interesting sources for analyzing women's status and

sexist attitudes of our ancestors. This aspect of language and gender is discussed by Katayun Mazdapour and Zohre Zarshenas in this issue.

By analyzing some lexical items from the Pahlavi language, Mazdapour shows the semantic change of these entries as an indication of the change of the status of women over a long period of time. She compares the status of women in the Sassanid era with that of modern times, and discusses the reflection of this change by resorting to the semantic development of relevant vocabulary items. She states that texts that belong to different eras of human history reflect changes in the social, political, and economic status of women throughout the centuries. In the history of the Iranian culture, she argues, women have gradually and constantly lost their honor and credibility, a fact that is reflected in the Persian language. Mazdapour's analysis is based on *Mādīān-i hazār dādstān*, a legal text from the Sassanid era, and *Ravāyāt-i Dārāb Hurmuzyār*, a text that was written much later.

One of the important points in Mazdapour's analysis is that the interpretation of old materials and lexical items depends on the social and cultural beliefs of the interpreters. She states that we can see semantic reconstruction in the different interpretations of Pahlavi words such as *stūr* and *khusarāy zan*: the new interpretation is based on cultural beliefs specific to our times, rather than on their original meanings. Along the same lines, Treichler states that "historical reconstruction of form and meaning may also display the bias of etymologists and lexicographers."¹⁵ She cites Emile Benveniste who explains that "there is no term for marriage in Proto-Indo-European because the situation of the man and that of the woman have nothing in common."¹⁶ Treichler expresses her suspicion about Benveniste's explanation by stating that his "interpretation may derive as much from his own cultural and professional conditioning as from the 'facts' of the Indo-European lexicon."¹⁷

Zohreh Zarshenas (this issue) discusses an ancient story entitled *Dāstān-i Sughdī-yi bāzargān va rūh-i daryā* (the Soghdian Story of the Merchant and the Spirit of the Sea). She states that the language of this tale indicates the negative bias and humiliating attitudes

15. Treichler, 1989: 56.

16. Treichler, 1989: 56

17. Treichler, 1989: 57

male/father oriented society towards women. She further indicates that women in this and similar stories are the symbols of sacrifice, not necessarily by choice, but rather by the responsibility that was imposed on them by their cultural beliefs.

We use our language on a daily basis without paying attention to any of the sexist values that pollute it. Although we cannot change the language and its sexist connotations without changing our cultural attitudes, the awareness of the existence of sexism in language will be enlightening, and could help us to recognize the degree, and the ugliness, of sexism in our culture. Therefore, it is a pleasure for me to have been given the opportunity to edit this volume which should be considered as an introduction to language and gender scholarship in Persian speaking societies. I would also like to express my gratitude to my colleagues who contributed to this issue, without whom the present work would not have come to be a reality. I will join them in hoping that the present work will stimulate further discussions and research related to sociolinguistic aspects of the interaction of Persian language and gender.

Bibliography

- Abu-Haidar, F. (1989) "Are Iraqi Women More Prestige Conscious than Men? Sex Differentiation in Baghdadi Arabic," in Language and Society 18. pp. 471-481.
- Bakir, M. (1986) "Sex Differences in the Approximation to Standard Arabic: a Case Study," in Anthropological Linguistics 28, 1. pp. 3-10.
- Bateni, M. R. (1989) "Fārsi zabāni 'aqīm?" (Persian: A Sterile Language?) Ādinah 33.
- Bodine, A. (1975) "Sex Differentiation in Language," in Thorne, B. and N. Henley (eds) Language and Sex: Difference and Dominance, Newbury House. pp. 105-129.
- Bourdieu, P (1977) "The Economics of Linguistic Exchange," Social Science Information 16, 6. pp. 645-668.
- (1982) Ce que Parler Veut Dire, Fayard.
- (1991) Language and Symbolic Power, Cambridge, MA: Harvard University Press.

- Brown, P. (1980) "How and Why Are Women More Polite: Some Evidence from a Mayan Community," in McConnell-Ginet, S., R. Borker, and N. Furman (eds) Women and Language in Literature and Society, Praeger. pp. 111-136.
- Bunzel, R. (1933-38) "Zuni," in Boas, F. (ed) Handbook of American Indian Languages. Bureau of American Ethnology Bulletin 40, Part 3, Washington: Government Printing Office. pp. 385-515.
- Chatterji, S. K. (1921) "Bengali Phonetics," Bulletin of the School of Oriental Studies 2, 1. pp. 1-25.
- Coates, J. (1986) Women, Men, and Language. Longman.
- Das, S. K. (1968) "Forms of Address and Terms of Reference in Bengali," Anthropological Linguistics 10, 4. pp. 19-31.
- Eckert, P. (1989) "The Whole Woman: Sex and Gender Differences in Variation," in Language Variation and Change 1.
- Eckert, P. & S. McConnell-Ginet (1992) "Think Practically and Look Locally: Language and Gender as Community-based Practice," Annual Review of Anthropology 21. pp. 461-90.
- Faludi, S. (1991) Backlash. New York, Crown Publishers.
- Flannery, R. (1946) "Men's and Women's Speech in Gros Ventre," International Journal of American Linguistics 12. pp. 133-35.
- Freed, A. (1992) "We Understand Perfectly: A Critique of Tannen's View," in Locating Power: Proceedings of the 1992 Berkeley Women and Language Conference.
- Graham, A. (1975) "The Making of a Nonsexist Dictionary," in Thorne, B. and N. Henley (eds) Language and Sex: Difference and Dominance. Newbury House. pp. 57-63.
- Haas, M. (1944) "Men's and Women's Speech in Koasati," Language 20. pp. 142-149.
- Harding, S. (1975) "Women and Words in a Spanish Village," in Reiter, R. (ed) Toward an Anthropology of Women, New York: Monthly Review Press. pp. 283-308.
- Hill, J. (1987) "Women's Speech in Modern Mexico," in Philips, S., S. Steele, and C. Tanz (eds), Language, Gender, and Sex in Comparative Perspective. Cambridge University Press. pp. 121-162.
- Ibrahim, M. (1986) "Standard and Prestige Language: A Problem in Arabic Sociolinguistics," Anthropological Linguistics 28. pp. 115-126.

- Jabbara, N. (1980) "Sex Roles and Language in Lebanese," Ethnology 19, 4.
- Jahangiri, N. and R. Hudson (1982) "Patterns of Variation in Tehrani Persian," in Romaine, S. (ed), Sociolinguistic Variation in Speech Communities, Edward Arnold.
- Jespersen, O. (1922) Language, Its Nature, Development, and Origin, George Allen and Unwin LTD.
- Keeler, W. (1990) "Speaking of Gender in Java," in Atkinson, J. and S. Errington (eds) Power and Differences, pp. 127-152.
- Keenan, E. (1974) "Norm-makers, Norm-breakers: Uses of Speech by Men and Women in a Malagasy Community," in R. Bauman and J. Sherzer (eds), Explorations in the Ethnography of Speaking, Cambridge University Press.
- Kojak, W. (1983) Language and Sex: a Case Study of a Group of Educated Syrian Speakers of Arabic, M.A. thesis, University of Lancaster.
- Kroeber, T. (1961) Ishi in Two worlds, University of California Press.
- Labov, W. (1982) "Building on empirical Foundations," in Lehmann, W. and Y. Malkiel (eds) Current Issues in Linguistic Theory 24, John Benjamin pp. 17-92.
- (1991) "The Intersection of Sex and Social Class in the Course of Language Change," Language Variation and Change 2, pp. 205-254.
- Lakoff, R. (1975) Language and Women's Place, Harper Colophon Books
- Najmabadi, A. (1993) "Veiled Discourse, Unveiled Bodies," Feminist Studies 19, 3, pp. 487-518.
- Royal, A. (1985) "Male/Female Pharyngealization Patterns in Cairo Arabic: a Sociolinguistic Study of Two Neighborhoods," Texas Linguistics Forum 27, University of Texas, Austin.
- Sapir, E. (1929) "Male and Female Forms of Speech in Yana," in St. W. J. Teeuwen (ed) Donum Natalicium Schrijnen, Nijmegen Utrecht: Dekker and Van de Vegt. Reprinted in Mandelbaum, D (ed), (1949) Selected Writings of Edward Sapir, University of California Press.
- Shibamoto, J. (1987) "The Womanly Woman: Manipulation of Stereo-typical and nonstereotypical Features of Japanese Female Speech," in Philips, S., S. Steele, and C. Tanz (eds), Language,

Gender and Sex in Comparative Perspective, Cambridge University Press. pp. 26-49.

Tannen, D. (1990) You Just Don't Understand, William Morrow and Company.

Thorne, B. & N. Henley (1975) "Difference and Dominance: An Overview of Language, Gender, and Society," in Thorne, B. and N. Henley (eds). Language and Sex: Differences and Dominance New York: Holt Rinehart and Winston.

Wardlaw, M. (1983) "From Verb to Noun: How English Meanings are Authorized," in Frank, R. and P. Treichler (eds)

Language, Gender and Professionalization: The Case of Language Association of America.

Weil, S. (1983) "Women and Language in Israel," in International Journal of the Sociology of Language, Mouton. pp. 77-91.

Language and Gender in the Arab World: Analysis, Explanation, and Ideology

I saw the Almighty in a dream and asked, 'O lord, what is the best way to manage to be near you.' He replied, 'My Word. O Ahmad.' I inquired 'With understanding or without understanding?' He said, 'With or without understanding'.

Ahmad Ibn Hanbal¹

The linguistic repertoire of virtually all societies encompass different languages, varieties of the same language, a national "standard" along with social and regional dialects, and of course a multiplicity of styles of speaking. In all Arab countries, the official state language is Classical Arabic which coexists with each country's own variety of Arabic, e.g. Egyptian, Syrian, Iraqi and so on.² Though Classical Arabic as the highly codified language of the Quran has a "modern" version insofar as changes in its vocabulary and minor changes in its more obscure syntactic constructions have been effected, it differs on every linguistic level from the present-day national languages. Without schooling it remains for the most part unintelligible. The duality of the linguistic setting, referred to as "diglossia" (Ferguson 1959, 1991), and the religio-cultural credentials of the classical language have produced and reproduced a strong ideology which exalts the latter, and devalues what Hourani calls the "living spoken languages" (Hourani 1991a: 68).

Classical Arabic is held to be of divine origin, incomparable in beauty

¹ Ninth century jurisconsult, quoted in Chejne 1969: 12, emphasis added.

² In Arabic, the terms for Classical Arabic are: al-luġha al-'Arabiyya, 'the Arabic language'; or al-luġha al-fuṣḥā, lit. 'the eloquent language'. Non-classical Arabic is frequently referred to as al-luġha il-'Āmmiyya 'the common' and in Egypt, the terms masri 'Egyptian' or baladī 'belonging to the balad (country)'.

and strength to other languages, and as the embodiment of Islamic civilization. The present-day Arabic "dialects"--the national languages of Arab countries which have undergone fundamental changes throughout the centuries--are considered "vulgar" and "unworthy" in particular as vehicles of writing, and of cultural production and transmission more generally. Classical Arabic is the language of the vast body of highly revered religious and literary texts produced since the beginning of Islam. It is viewed as the single most important vehicle of Islamic civilization and culture. Endowed with these associations, it is a language that embodies and bestows authority on those who know it. It is primarily a written medium and has ceased to function as a language passed on from one generation to the next through the medium of a spoken, home language. At present, Classical Arabic is the official state language and the medium of print, education, and bureaucracy in all Arab countries.

In contrast, non-classical national languages such as Egyptian, Syrian, etc. are the mother tongue of elite and non-elite Arabs.³ They have been the vehicle of epic poems, folklore, plays, proverbs, and songs. Increasingly, books of poems, plays, and satirical journals are also published in these languages, though there has always been resistance against printing non-classical Arabic. The dialects of capital cities such as Cairo have much national and regional prestige. Sedentary (as opposed to Bedouin) dialects of Arabic differ in phonology, morphology, and syntax from the classical language. Grave literacy problems attributed to the distance between the classical and the non-classical varieties have appeared in the literature at least since the 1930s, and continue to be mentioned in various formulations (Heyworth-Dunn 1939; Matthews & Akrawi 1949; Altoma 1969; Seckinger 1988). The diglossic situation which holds true for the entire Arab world is said to be unified through the classical language. Local languages are thought of as divisive because they differ from country to country (Chejne 1969). The historical stance against the latter is also echoed in social scientific writings by Arab and non-Arab authors alike in the label given to all non-classical varieties: "*colloquial Arabic*"

³. The term "Arabs" is at times problematic. Egyptians, for example, do not refer to themselves as "Arabs." In Egyptian Arabic, the term *il-'Arab* is used to refer to people from the Gulf countries. Still, in political rhetoric the term is used inclusively even by Egyptians; and it is useful in order to avoid repetitive enumeration of different nationalities.

(Haeri 1991, 1992). Rarely are they referred to by modifiers such as "Egyptian," "Syrian," and so on. The deep antipathy toward the "colloquials," is exemplified by Nobel laureate Naguib Mahfouz:

The colloquial is one of the diseases from which the people are suffering, and of which they are bound to rid themselves as they progress. I consider the colloquial one of the failings of our society, exactly like ignorance, poverty and disease. (in Cachia 1967: 20)

The pervasiveness of such an ideology of linguistic correctness and purity may be further illustrated by noting that on the one hand, it would also be shared by the militants who attempted to assassinate Mahfouz recently; and on the other by the fact that Mahfouz himself is faulted for making "too many grammatical errors" by professors at Dār al-'Ulūm (Parkinson 1991: 36).

If we consider that between the 8th century A.D. to the mid-1800's, that there was no non-religious schooling, and that Egyptian, Syrian, Iraqi, and other sedentary dialects of Arabic diverged in fundamental ways from Classical Arabic (if they ever were wholly similar to it), then we must ask how the classical language managed to survive? For religious and non-religious scholars it served as a lingua franca, a language in which they wrote, and we surmise, in some situations spoke—a language that connected them to other Muslim scholars around the world. We may also infer that the classical language survived for the majority outside of the reading-writing elites in their recitations of daily prayers, readings of the Quran (whether by themselves or by others); and in sermons or political speeches to which they listened. The gradual development of mass education brought Classical Arabic more forcefully to the domain of public education (Heyworth-Dunn 1939; Hourani 1991b; Vatikiotis 1991). Since it was chosen as the official state language, educational materials developed for public schools aimed at teaching how to read and write in the classical language. In time, an increasing number of lexical and other borrowings from Classical Arabic entered the daily language of many people also outside the traditional reading-writing elites. It may help to draw a useful though imperfect analogy by likening this situation to a hypothetical one in Italy, for example, had Classical Latin continued to serve educational purposes.

Situating Studies of Gender Differences in Arabic

Although there are two vast bodies of literature on Arabic, one dealing with purely linguistic matters, and another with literary works, research that locates language within the broader cultural and social contexts is very scant. Rarely can one find genre, narrative, and conversational analysis studies with anthropological or sociolinguistic concerns. A few recent ethnographies have begun to fill this gap (Abu-Lughod 1988, Caton 1991, Messick 1993, Early 1993), but only Caton carries out an integrated analysis of linguistic forms that reflect and reproduce the social world. Early is concerned with the content of the English

mess. Abu-Lughod (1988:

in poetry states that her

focus on linguistic research

poetics" and "the idea of a multiplicity of utterances of the poetry." But even aside from linguistic ethnographies per se, the dearth

of research on the social aspects of language use is rather astonishing, given the relevance of language ideology and its implications to many of the central concerns of social scientists working on the Arab and Islamic world as they grapple with questions of "modernity" vs. "tradition," nationalism, civil society, identity, and others.

The handful of studies on gender differences in Arabic that are available have been carried out within the sociolinguistic paradigm. Sociolinguistics became an established subdiscipline when it successfully challenged the long-standing Saussurian dichotomy between synchrony and diachrony (Saussure 1966 [1916]). In a seminal article that could be characterized as the "sociolinguists' manifesto," Weinreich, Labov, and Herzog (1966) argued that keeping synchrony and diachrony apart eliminates any chance of understanding why languages change. If language is such a tightly organized and closed system, as orthodox structuralists following Saussure have stated, then how can it change? The answer was not to give up on the systematicity of language, but on the equation of systematicity with homogeneity.

⁴ She uses this focus to explain why her system of transcription of the poems that does not fully represent the dialect of the people she studied, but one that is accessible to those familiar with Classical Arabic. In light of our brief discussion on language ideology in the Arab world, such a decision is more than a choice among systems of phonetic transcription.

Thus "systematic" does not necessarily entail homogeneity--and it is the heterogeneity of a synchronic state of a language that can explain how and why it changes. This heterogeneity which has come to be called "linguistic variation" or just "variation" (i.e. different ways of saying the same thing) is characterized by its complex interaction with social structure. There is no doubt that in any language where there are different social classes and ethnicities, and different ideologies and interests, different political and cultural values, and so on. Eventually certain variations on the phonetic, morphological, and prosodic levels become permanent changes that are referred to as "diachronic" changes.

acknowledging linguistic variation because of the different social structures and ideologies, lexical, syntactic and semantic changes are characterized

linguistics when a social group is found to use a particular linguistic form (a certain pronunciation, a word, a phrase, or a syntactic structure) significantly more frequently than another group, that form and its competing variants may be characterized in a number of ways. Sociolinguists often use characterizations such as "cool," "fashionable," "polite," "bookish," "slang," and so on to describe the way a particular group talks. Since for sociolinguists the ultimate interest lies in language change, they identify which variant(s) of a variable (among several competing forms) is the older, "standard," and "conservative," form; and which is new, less "conservative," and "non-standard."⁵ In this way, the linguistic behavior of different

In sociolinguistics, a linguistic form (a pronunciation, a word, a phrase, or a syntactic structure) significantly more frequently than another group, that form and all its competing variants. Non-linear changes are "pompous," "polite," "bookish," "slang," and so on to describe the way particular people talk. In locating language change (i.e. which of several competing forms) is the older, more "conservative" and "innovative" and "non-standard" of groups of speakers.

speakers are compared to each other to locate the "older" and "standard" form and to identify the "new" and "non-standard" form. In this way, the linguistic behavior of different speakers is compared to each other to locate the "older" and "standard" form and to identify the "new" and "non-standard" form.

girls' use of (-ing); and Labov's 1966 study of New York City, to studies of other speech communities within and outside of the United States, a general pattern of gender differences emerged. Women were found to use "standard" and therefore "conservative" variants more frequently than men where linguistic variation was not leading to permanent change.

One of the most pervasive influences of Classical Arabic on some non-

⁵ Examples in English on the pronunciation level would be 'going' vs. 'goin', 'New York' with and without the /r/; on the syntactic level 'I do not have any money' vs. 'I ain't got no money'.

classical, urban varieties, has been the re-introduction of sounds that had heretofore disappeared from the latter in the course of time. Levantine varieties of Arabic, for example, do not have the classical sounds [q] (qāf), the interdental series [θ, ð], the diphthongs [aw] and [ay], and others. Instead, they have the glottal stop [ʔ] for the qāf; [t, s, z]; and [oo], [ee], respectively.⁶ When classical words that have these sounds are borrowed, in some cases, they are used with the original sound. This practice is often followed for stylistic purposes--it marks the utterance as "formal" and "learned." Sociolinguistic studies of Arabic set about identifying forms that have competing variants--variants that belong to the "standard" language, i.e. Classical Arabic, and those that can be characterized as "non-standard." Obvious candidates for such "variables" were alternations between classical and non-classical sounds. The use of the qāf and the glottal stop (or other local reflexes) as alternative ways of realizing lexical items and as a resource for style-shifting par excellence has been investigated in Cairo (Schmidt 1974; Haeri 1991), Amman (Abdel-Jawad 1981), Basra (Bakir 1986), Bahrain (Holes 1987), Damascus (Kojak 1983) and among Palestinians living in the United States (Shorrab 1981). Other studies with a focus on similar forms were carried out but data were only gathered on men's usage exclusively (Schultz 1981 on Cairo; Al-Jehani 1985 on Mekka), or on women's (Al-Muhammad 1991 on Qatar).

With the exception of Holes (1987) who did not find significant gender differences among Bahraini speakers, all others found that men use the Classical Arabic forms more frequently than women, regardless of age or level of education.⁷ The qāf in particular has received the most attention because of all classical sounds, its occurrence is the most frequent; and because it is a prime marker of stylistic elevation. With respect to qāf usage, findings have been remarkably consistent: Studies in Cairo, Amman, Basra, Damascus, as well as others found that men use lexical items containing the qāf far more frequently than women. Such a result prompted the characterization that men employ older and

⁶. Hence /'ahwa/ instead of /qahwa/ for 'coffee'; or /'alb/ for /qalb/ 'heart'; /tilt/ instead of /thulth/ 'third' /soora/ instead of /thawra/ 'revolution' and so on.

⁷. Most do not analyze the crucial role of social class, with the exception of Haeri 1991, 1995; Abdel Jawad (1981) looks at a variety of occupations.

more "standard" forms, while women use the local, urban, "non-standard" forms.

This pattern which showed women to be less "conservative" linguistically than men in the Middle East prompted a long-standing controversy in sociolinguistics. The opposite pattern had become an established fact for "Western" speech communities where women had turned out to use "standard" forms consistently more frequently than men. Labov (1982: 78) summarized the results in this way:

The general principle that emerged from studies in Europe, Canada, the United States, and Latin America is that women are more conservative in their reaction where stable and socially recognized variation is concerned.

He went on to note that this generalization which holds for so many different speech communities "has been reversed for a number of studies in the Near East and South Asia" (Ibid: 78). That is, in the latter communities, it is the men who turned out to employ standard variants significantly more than women. Given the general understanding of the social position of women in the Middle East as being less equal to that of men, the expectation was that their linguistic behavior would reflect more conservative uses. Instead, even in studies carried out since 1982, the same findings were replicated. Women consistently turned out to be the speakers who use the urban, non-classical, and therefore less "conservative" variants more than men. What explains such patterns and "preferences"?

Explanations: The "Public" Language and the "Private" Woman

Given a stereotype of women's speech as more polite, refined, and conservative predating sociolinguistics, explanations of how women in Arabic speaking speech communities could be *less* conservative than men sought to establish that women's linguistic choices are a matter of "access." It has been argued that Classical Arabic is the medium of education and since women acquire formal schooling less than men, they do not learn the "standard" norms. However, the data on usage from several studies do not support this explanation. When women and men with the same level of education are compared, for example, at college

level, women still use classical forms less than men (Haeri 1987, 1991, 1994). The more general explanation which encompasses the first is based on the reasoning that Classical Arabic is the language of the "public" domain and since women in Arab societies operate in the "private" domain, they have fewer opportunities to acquire its norms. Hence they use such features less than men. The stereotype of Muslim Middle Eastern women as "sheltered," "secluded," and confined to the "private" domain, and the dichotomy between the "public" and the "private" have been challenged successfully by a vast literature in several fields (Nelson 1974, Tucker 1993, Badran and Cooke 1990, Keddie and Baron 1991, Early 1992, Ahmed 1992, among others). The implications of the claim that Classical Arabic is the language of the "public" domain may be critiqued on several grounds. It is true that Classical Arabic is the written medium of all officialdom. But in Cairo and most other urban centers, aside from sermons, political speeches, the nightly televised news program, and some debate oriented radio and television programs, the variety used orally by the overwhelming majority of people in most public settings including government bureaucracies and other institutions is not Classical Arabic. Thus, men and women who might be very active in this domain, come across Egyptian Arabic far more frequently than Classical Arabic.

Second, although the concept of the "public" domain is not limited to work outside the home, holding a job and all its entailments are at the center of this construct (Rosaldo 1974). Among the 50 women that I interviewed during my fieldwork in 1988, only 14 did not work. Four were under 22 and had just finished high school or college. The other 10 were housewives some of whom had at times held various jobs. The rest had diverse occupations such as university teaching, accounting, public relations, acting, housekeeping, owning and operating small businesses, diplomatic positions and so on. Also based on the last census data available (CAPMAS 1978: 33-34)⁸ the number of women who work is so large that one has to make a point of searching for women who do not. In lower income families, women cannot afford not to work. In higher income ones, they often become professionals and start work early on. There are in all probability women who operate mostly in the "private" domain, but one cannot use

⁸ Central Agency for Public Mobilization and Statistics. 1978. [Cairo census of 1976] Cairo governorate, vol 1.

their case to offer a global explanation of women's linguistic preferences.

Before continuing with our critique of such explanations, there are problems with the underlying theoretical assumptions of Arabic sociolinguistic studies that have to be examined first.

Conceptualizing Stylistic Variation in Arabic

To begin with, there are inherent tensions in applying theories and methods developed for speech communities like New York, to those such as Cairo or Damascus. The study of the *vernacular* occupies a privileged position in sociolinguistics. Labov has repeatedly spoken of the vernacular as the "most systematic data for linguistic analysis" (Labov 1984: 29), defining it not as "illiterate or lower class speech," but as that most spontaneous style of each social group "relative to their careful and literary forms of speech" (Labov 1971: 112). Arabic linguistics, on the other hand, has historically privileged *Classical* Arabic as its legitimate focus, expressing ambivalence or more often strong disdain towards non-classical varieties of Arabic.⁹ Such a fundamental difference in language ideology is of utmost importance in understanding the research that has been done in the Arab world for any interpretation of what women and men "do" in speaking revolves around analyses that equate Classical Arabic with "standard Arabic," and non-classical Arabic with "non-standard" speech.

A conceptualization of stylistic variation as essentially and uniquely the product of competing forms between Classical and non-classical Arabic is implicitly or explicitly assumed in the majority of studies of Arabic. It may be critiqued by a re-examination of one of the most basic terms in Arabic linguistics: the "colloquial." All non-classical varieties of Arabic are referred to in the literature as "colloquial Arabic," or "colloquial Egyptian," Syrian, etc. The appellation implies that when people speak Egyptian Arabic, for example, they cannot style shift, particularly if they wish to elevate their style since non-classical varieties lack their own resources for shifting. The term suggests the

⁹. See Altoma 1969; Beeston 1970; Ibrahim 1983 for similar formulations of this ideology.

existence of a monolithic linguistic variety, that however much it may vary in forms and features remains "colloquial" and "non-standard." Thus, the language of those playwrights and poets who write in non-classical varieties is "colloquial" and the language of those who cannot read or write is also "colloquial." It further implies that as Arab societies have changed and transformed, as they have become increasingly more complex in occupational, educational, economic, and cultural terms, their languages have remained "colloquial" incapable of nuances, elevations, and rhetorical devices *unless* the speaker resorts to Classical Arabic. Further, even when scholars may agree that one may move down within the "colloquial" and speak "deep colloquial," one may not move up without using elements belonging to the classical language, that is, without moving in part at least, out of the "colloquial."¹⁰

If we bury the notion that the non-classical varieties are "colloquial" languages, as I argue we should, then a more theoretically and empirically tenable conceptualization of variation becomes possible, and with it a more nuanced interpretation of gender differences. Languages that have been serving such complex societies as Egypt, Syria, or Lebanon cannot be *monolithic* "colloquial" entities unless we

10. Such problems are not alleviated by resorting to labels such as "educated colloquial Arabic," "Educated Spoken Arabic" and the like to define what some speakers do as a "mixture of written and vernacular" (Meiseles 1980; Mitchell 1986, 1990: 245-55). Long ago, in his "Analysis of Linguistic Borrowing," Haugen (1950) rightly cautioned us against treating the use of features from one language while speaking another as a special linguistic phenomenon and states:

A further inaccuracy is introduced if the resulting language is called 'mixed' or 'hybrid'. Mixture implies the creation of an entirely new entity and the disappearance of both constituents [...] *It implies that there are other languages which are 'pure', but these are scarcely any more observable than a 'pure race' in ethnology*" (Ibid: 211, emphasis added).

Thus the point is not to deny that "mixing" takes place-- it certainly does-- but to stress that it is not unique to Arabic, and that its existence does not justify a theoretical machinery that renders the language situation opaque.

are ready to argue that Classical Arabic *alone* (which saw a decline for at least five centuries) has served the needs of their speakers. Thus, non-classical varieties of Arabic are languages, not "colloquial" languages, whose stylistic resources do not depend exclusively on their contact with Classical Arabic, but also on their own sociolinguistic dynamics, and their contact with other languages.

One important implication of the foregoing is that the standard variety of any one of the non-classical languages is the variety spoken in their urban capitals (e.g. Cairo, Beirut, etc.) by educated speakers. Just as the variety of French spoken in Paris by the educated upper classes serves as a national standard for France as whole. As was mentioned earlier, the variationist paradigm used for studies of Arabic is one that privileges the study of the vernacular, while the study of Arabic has historically been concerned with its Classical version. The clash of these two ideologies is thus fertile ground for asking a number of important questions: Are "standard" varieties socio-historical formations closely associated with the native speech of a group of powerful speakers within the speech community (à la Bourdieu 1977, 1982, 1991), or desired norms that are privileged largely through *textual authority*, not reflecting the habitual and daily speech of any particular group? Is there only one "standard" per speech community? I would argue that for Arabic-speaking speech communities, there is a standard variety such as Cairene Arabic for Egypt; and a "supra standard" variety, namely Classical Arabic. The former owes its standard status to the fact that it has served and continues to serve an important cultural, intellectual, and commercial center; and to the fact that it reflects and reproduces social differentiation so that the dialect of the more powerful groups is a living standard variety. On the other hand, the latter is supra-standard not because it represents the speech of any powerful group or cultural center, but because it is recognized as representing the highest linguistic norms through the language of the most revered and authoritative texts in religion, literature, science, and grammatical studies. Ibrahim (1986: 119) states:

there is an important difference between standard Arabic (H[igh]) and standard English. It is possible for an individual to acquire standard English simply by belonging to a particular socioeconomic class [...] Social status and mobility in any Arab society, however, are insufficient for the acquisition of the H[igh] language [i.e. Classical Arabic].

Within a framework that takes into account the specificities of settings and communities, interpretations and valuations of linguistic difference including gender differences become far more complex. In Egypt, there are two kinds of standard varieties. If we follow sociolinguistic practice, we would have to conclude that the use of both Classical Arabic and urban, educated Cairene is constitutive of "conservative" ideology. Women use the urban, and following our reasoning "standard," forms instead of the classical forms, can we characterize their linguistic preferences as "conservative"? In this case, because non-classical standard forms are institutionally unsanctioned, their use cannot automatically be judged as conservative. To the degree that the term "standard" has been used with connotations of an "official," "institutional" "older" and therefore "conservative" sociolinguistic variety, it is the linguistic behavior of men that is "conservative" within Arabic-speaking speech communities. Institutionally sanctioned norms generally represent "conservative" linguistic norms. Hence, the controversial conclusion made by Labov and others about a reversal of the gender patterns in the Middle East, is inaccurate. Insofar as phonological forms are concerned, both in the "West" and the Middle East women use "standard" forms more than men, but in the latter case, "standard" does not also entail "conservative" behavior.

Second, the minimalist paradigm of the social meanings of linguistic forms as "standard/non-standard," and "conservative/innovative" cannot capture multiple and complex social meanings whose understanding is necessary if we are to explain the causes of gender differences. However, the dominant macro-sociological approach in variationist studies that only indirectly is equipped to deal with ideology and context (through a division of speakers into different classes, ethnicities, and so on) cannot get any closer to social meaning. This is both a question of theory and one of methodology, and although a full elaboration of this point is outside the scope of the present paper, I will return to the question of social meaning a bit later on.

Following another implication of the conceptualization of variation in Arabic that was put forward above, we must investigate linguistic differences that do not span the classical/non-classical dichotomy--stylistic forms that represent the dynamics of non-classical Arabic alone. What would be the patterns of gender differences in this kind of variation? Haeri (1995) investigates the stylistic use of apical

palatalization in Cairo¹¹--a variable whose spectrum of forms fall within Cairene Arabic proper. Palatalization turned out to have been a linguistic innovation of women in the upper classes, introduced into the phonology of Cairene Arabic probably sometime after the 1930's (Ibid: 69). While the speech of younger women in other classes is marked by a high frequency of strong palatalization¹², most men do not make use of this stylistic device. The findings of Royal (1985) with respect to the degree of pharyngealization among Cairene speakers should also be mentioned here. She found that the upper classes in general, and women in particular have weaker pharyngealization. Heavier pharyngealization being the norm for proper pronunciation in Classical Arabic, weak or no pharyngealization again seems to be an innovation of women. Since men participate less in the propagation of such innovations, their speech as compared to women can be called more "conservative." Yet, in his most recent article on the subject, Labov (1990: 213) explains women's less frequent use of classical forms by again noting their putative limited access: "...for women to use standard norms that differ from everyday speech, they must have access to those norms. [...] It stands to reason that the conservative tendency of women applies only when the opportunity for it to apply is present." He does not elaborate further, but claims that where women do not "participate in the wider system of sociolinguistic norms," then they clearly cannot realize their "conservative tendency" (Ibid: 213). Thus, given "access" and "opportunity," the tendency would "apply." It is unclear why women's "conservative tendency" is treated as a given notwithstanding the findings mentioned above. But while with respect to the use of some forms, women use their standard variants more than men, the pattern is far from uniform as the data on Arabic show. In fact this data demonstrate that the role of gender in the dynamics of the

11. Apical palatalization involves a phonological process whereby dental or alveolar stops undergo frication or affrication. In Cairene Arabic, for example, palatalization occurs in these and many other similar words where the stop is followed by a glide or high front vowel:

/intī/	[inçī]	'you [fem.]'
/gidīd/	[gijīd]	'new'
/fādī/	[fāji]	'empty'
/tuḥuttī/	[tuḥuḥi]	'(you) put [fem.]'

12. Women in the upper classes use weak palatalization (frication); while women in the lower classes use strong palatalization (affrication).

sociolinguistic setting of at least some Arabic-speaking speech communities is such that women launch innovative linguistic forms and show stronger preferences for the urban, non-classical forms, while men use the resources of the classical language more often--a practice that can but need not be always interpreted as constitutive of conservative ideologies.

Beyond Conservation and Innovation: Social Meaning and Other Caveats

The straight jacket of values confined to conservation and innovation of linguistic forms imposed by sociolinguistic theory (and followed in research on Arabic) limits the very questions that it sets out to answer. For another way of asking why languages change, is to ask why some forms come to be used by an increasing wider circle of speakers and replace other forms, while some die out or remain alive only within certain formulaic expressions. Without understanding the problem of transition (Weinreich, Labov, and Herzog 1966), why a form is adopted by *different* groups of speakers, we cannot understand why languages change. And the problem of transition is directly related to the social meanings of linguistic forms as they come into being, evolve, transform, and become objects of negotiation (Haeri 1991, 1995). Moreover, the macro-sociological categories of class, gender, ethnicity and the like are indeed important in providing a broad perspective on sociolinguistic settings. But in searching for explanations of gender differences in Arabic (and in general), they are insufficient. Equally importantly, the approach encourages use of global categories such as "women" and "men" and hence also global explanations. There is a need for historical contextualization, and explorations of the role of ideology within the framework of detailed ethnographies of language use.

The gender patterns presented above may be better understood through a brief discussion of the views of some of the women and men that I interviewed during my fieldwork in Cairo. Men from a variety of educational and class backgrounds saw the role of Classical Arabic as culturally and politically highly significant. Though some invoked Islam most emphasized its crucial role in resisting Western cultural and political imperialism and in providing cohesion for a unified "Arab" identity. For many women, it seemed the issues are far more complex and ambiguous since Classical Arabic often represents (and has

historically represented) an ideology that is against their full participation in social, cultural, and political life—one that undermines their position, while seeming to strengthen the place of men. As such, Classical Arabic is rarely as unproblematic and transparent an anti-Western "weapon" for women as it is for men. And while women may not deny that it has helped forge an "Arab" identity and has served nationalist aims, that identity has hardly been constructed by challenging the patriarchal structure, and the male-dominated values that women have been struggling against.¹³

Outside of the purely political, we should mention that unlike men, women are not allowed to pray outloud--where the phonetic intricacies of the prayers in Classical Arabic would have to be followed more strictly; they cannot become reciters of the daily *azān*; and are rarely, if ever, considered capable of achieving the aesthetic ideals of Quranic recitations for public audiences.

Still following our critique of the treatment of social meaning, and the need for historical contextualization, a word about the ambiguous nature of the power implied by the use of Classical Arabic should be mentioned here. Most people concur that Classical Arabic is "beautiful," "powerful," and "rich" in linguistic resources. However, on the one hand, contrary to the general claim in the literature that Classical Arabic is used by the "elite," if we include the upper classes within the elite, the assertion is ahistorical and false. In Egypt, as in many other countries in the Middle East, the gradual incorporation of its economy within the world capitalist market has resulted in the establishment of a private educational system through the services of mostly Catholic missionary schools where the majority of the upper classes receive their education. Such private language schools (*madāris il-lughā*) use languages such as English, and French as their main media; and teach Classical Arabic only as a subject a few hours a week. Thus an important and powerful section of the "elite" who grow up bi- or multilingual in foreign languages are largely ignorant of the official language of their country. On the other hand, those who are associated

13. Most women writers, including feminist ones like Nawal El-Saadawi write and publish in Classical Arabic. Not to do so would further guarantee their marginality. In a brief interview with El-Saadawi in 1988, I asked her why she chose to write in the classical language. Defensively, she responded that she writes in a "simple" style and hence does not think that the language she uses is "really classical."

with deep knowledge of the classical language, mainly the sheikhs of Al-Azhar, are not popularly viewed as cultural vanguards (Haeri 1995). In fact, since Classical Arabic has not been used as a medium of communication for everyday life, its use in those contexts is treacherous and can bring ridicule rather than authority to the speaker.

Finally, language use has multiple dimensions, one of which is the dimension of phonological forms. Although a "choice of sounds" is one of the most basic and immediate aspects of language use, and although with regard to Classical Arabic "correct" and "good" pronunciation is of utmost importance, research on other aspects of use is needed before a fuller understanding of gender differences in Arabic can be reached. These and other caveats further confirm that much work remains to be done in delineating what Classical and non-classical Arabic have come to symbolize, represent, and signify for different groups of women and men.

Bibliography

- Abdel-Jawad, Hassan. 1981. *Lexical and Phonological Variation in Spoken Arabic in Amman*. Ph. D. dissertation, University of Pennsylvania.
- Abu-Lughod, Lila. 1988. *Veiled Sentiments: Honor and Poetry in a Bedouin Society*. Berkeley: University of California Press.
- Ahmed, Leila. 1992. *Women and Gender in Islam: Historical Roots of the Modern Debate*. New Haven: Yale University Press.
- Al-Muhammad, Munira. 1991. *A Sociolinguistic Study of Women's Speech in Qatar*. Ph.D dissertation, University of Essex.
- Al-Jehani, Nasir Muhammad. 1985. *Sociostylistic Stratification of Arabic in Makkah*. Ph.D. dissertation, University of Michigan.
- Altoma, Salih. 1969. *The Problem of Diglossia in Arabic*. Harvard Middle Eastern Monograph Series, 21. Cambridge MA: Harvard University Press.
- Badran, Margot and M. Cooke (eds.) 1990. *Opening the Gates : A*

Century of Arab Feminist Writing. Bloomington: Indiana University Press.

Bakir, Muhammad. 1986. Sex differences in the approximation to standard Arabic: a case study. *Anthropological Linguistics* 28, 1: 3-10.

Beeston, Alfred. 1970. *The Arabic Language Today*. London: Hutchinson University Library.

Bourdieu, Pierre. 1977. The economics of linguistic exchanges. *Social Science Information* 16, 6: 645-668.

Bourdieu, Pierre. 1982. *Ce que parler veut dire*. Paris: Fayard.

Bourdieu, Pierre. 1991. *Language and Symbolic Power*. Cambridge MA: Harvard University Press.

Cachia, Pierre. 1967. The use of the colloquial in modern Arabic literature. *Journal of the American Oriental Society* 87, 1. [Reprinted in Pierre Cachia, *An Overview of Modern Arabic Literature*, Islamic Surveys 17. Edinburgh, 1990.]

Caton, Steven. 1991. Diglossia in North Yemen: A case of competing linguistic communities. In A. Hudson (ed.) *Southwest Journal of Linguistics* 10, 1: 143-159.

Central Agency for Public Mobilization and Statistics (CAPMAS) 1978. [Cairo census of 1976] Cairo governorate, Vol. 1.

Chejne, Anwar. 1969. *The Arabic Language: Its Role in History*. Minneapolis: University of Minnesota Press.

Early, Evelyn. 1993. *Baladi Women of Cairo. Playing with an Egg and a Stone*. Boulder: Lynne Rienner Publishers.

Ferguson, Charles. 1959. Diglossia. *Word* 15: 325-40.

Ferguson, Charles. 1991. Diglossia revisited. In A. Hudson (ed.), *Southwest Journal of Linguistics* 10, 1: 214-24.

- Fischer, John. 1958. Social influences on the choice of a linguistic variant. *Word* 14: 47-56.
- Haeri, Niloofar. (1995, in press). *The Sociolinguistic Market of Cairo: Gender, Class, and Education*. London, New York: Kegan Paul International.
- Haeri, Niloofar. 1994. A linguistic innovation of women in Cairo. *Language Variation and Change* 6: 87-112.
- Haeri, Niloofar. 1992. Synchronic Variation in Cairene Arabic: The case of palatalization. In E. Broselow, M. Eid, and J. McCarthy (eds). *Perspectives in Arabic Linguistics IV*. Philadelphia: John Benjamin Publishers. 169-180.
- Haeri, Niloofar. 1991. *Sociolinguistic Variation in Cairene Arabic: Palatalization and the Qaf in the Speech of Men and Women*. Ph.D. dissertation, University of Pennsylvania.
- Haeri, Niloofar. 1987. Male/female differences in speech: an alternative interpretation. In K.M. Dennig, S. Inkelas, F.C. McNair-Knox, and J.R. Rickford (eds.), *Variation in language: NWA V-XV*. Stanford: Stanford University, Department of Linguistics. 173-182.
- Haugen, Einar. 1950. The analysis of linguistic borrowing. *Language* 26: 210-231.
- Heyworth-Dunn, James. 1968. *An Introduction to the History of Education in Modern Egypt*. London: Frank Case and Co. [1939].
- Holes, Clive. 1987. *Language Variation and Change in a Modernising Arab State: The Case of Bahrain*. London, New York: Kegan Paul International.
- Hourani, Albert. 1991a. *Islam in European Thought*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Hourani, Albert. 1991b. *A History of the Arab Peoples*. Cambridge: The Belknap Press of Harvard University Press.
- Ibrahim, Muhammad. 1983. Linguistic distance and literacy in Arabic.

Journal of Pragmatics 7: 507-515.

Ibrahim, Muhammad. 1986. Standard and prestige language: a problem in Arabic sociolinguistics. *Anthropological Linguistics* 28: 115-126.

Keddie, Nikki and B. Baron. 1991. (eds.) *Women in Middle Eastern History: Shifting Boundaries in Sex and Gender*. New Haven and London: Yale University Press.

Kojak, W. 1983. Language and Sex: A Case Study of a Group of Educated Syrian Speakers of Arabic. M.A. thesis, University of Lancaster.

Labov, William. 1990. The intersection of sex and social class in the course of linguistic change. *Language Variation and Change* 2: 205-254.

Labov, William. 1984. Field methods of the project on linguistic change and variation. In J. Baugh, and J. Sherzer (eds.), *Language in Use*. Englewood Cliffs: Prentice Hall. 28-53.

Labov, William. 1982. Building on empirical foundations. *Perspectives on Historical Linguistics, Current Issues in Linguistic Theory*, Vol. 24. W. Lehmann, and Y. Malkiel eds.. John Benjamin, Philadelphia. 17-92.

Labov, William. 1971. Some principles of linguistic methodology. *Language in Society* 1: 97-120.

Labov, William. 1966. *The Social Stratification of English in New York City*. Washington, D. C.: Center for Applied Linguistics.

Matthews, Roderic and Matta Akrawi. 1949. *Education in Arab countries of the Near East*. Washington, D.C.: American council on Education.

Meiseles, Gustav. 1980. Educated spoken Arabic and the Arabic language continuum. *Archivum Linguisticum* 11: 118-143.

Messick, Brinkley. *The Calligraphic State: Textual Domination and*

History in a Muslim Society. Berkeley: University of California Press.

Mitchell, Terence F. 1990. *Pronouncing Arabic I*. Oxford: Clarendon Press.

Mitchell, Terence, F. 1986. What is educated spoken Arabic? In B. H. Jernudd & M. H. Ibrahim (eds.), *Issues in Arabic sociolinguistics*. *International Journal of the Sociology of Language* 61: 7-32.

Nelson, Cynthia. 1974. Public and private politics: Women in the Middle Eastern world. *American Ethnologist* 1, 3: 551-63.

Parkinson, Dilworth. 1991. Searching for modern fusha: Real life formal Arabic. *Al-Arabiyya* 24: 31-64.

Rosaldo, Michelle and L. Lamphere (eds.), 1974. *Woman, Culture and Society*. Stanford: Stanford University Press.

Royal, Ann-Marie. 1985. *Male/female pharyngealization patterns in Cairo Arabic: a sociolinguistic study of two neighborhoods*. Texas Linguistics Forum 27. Austin: University of Texas.

Saussure, Ferdinand de. 1959. *Course in General Linguistics*. New York: McGraw-Hill Book Company. [1915].

Schmidt, Richard. 1974. *Sociolinguistic Variation in Spoken Arabic in Egypt: a Reexamination of the Concept of Diglossia*. Ph.D. dissertation, Brown University.

Schultz, Eugene . 1981. *Diglossia and Variation in Formal Spoken Arabic in Egypt*. Ph.D. dissertation, University of Wisconsin-Madison.

Seckinger, Beverly. 1988. Implementing Morocco's Arabization policy: Two problems of classification. In F. Coulmas (ed.), *With Forked Tongues: What are National Languages Good For?* Ann Arbor: Karoma. 68-90.

Shorrah, Ghazi. 1981. *Models of Socially Significant Linguistic Variation: The Case of Palestinian Arabic*. Ph.D dissertation,

State University of New York at Buffalo.

- Tucker, Judith. 1993. (ed.) *Arab Women: Old Boundaries New Frontiers*. Bloomington: Indiana University Press.
- Vatikiotis, Panayiotis. 1991. *The History of Modern Egypt from Muhammad Ali to Mubarak*. Baltimore: Johns Hopkins University Press. 4th edition.
- Weinreich, Uriel, W. Labov and M. Herzog. 1968. Empirical foundations for a theory of language change. W. Lehmann and J. Malkiel (eds.), *Directions for Historical Linguistics*. Austin: University of Texas Press.

'Backlash' in Language and Gender Research: Lakoff (1975) and Tannen (1990)

1.0 Introduction: The Difference and Dominance Models

The 'difference' and 'dominance' models are two important approaches to research in language and gender which have emerged since the 1970s. In its strong form, the difference model espouses the view that linguistic differences between genders are based not on power, but rather on different 'cultural' styles. The dominance model, on the other hand, attributes differences between linguistic styles and patterns to differences in power. Research since the 1970s has shown that neither the difference nor the dominance model is entirely adequate in explaining language use by men and women; rather, it has been convincingly argued that an 'integrated' approach, incorporating both dominance and difference, brings us closer to an accurate account of gender differences in language use.¹

Robin Lakoff's (1975) book, *Language and Woman's Place*, pioneers the dominance model, and while this work has been crucial in stimulating further research in language and gender, it has also been heavily criticized for perpetuating the stereotype that women's speech strategies are 'weak,' and thus linguistically inferior to men's. Empirical research has shown, however, that Lakoff relies too heavily on dominance, without acknowledging the contribution of difference in the study of language and gender. Deborah Tannen's (1990) nationally acclaimed book *You Just Don't Understand*, still on the *New York Times* bestseller list, is written within a difference model. This book has also been embraced by the popular press, but as I show here, many of the criticisms leveled at Lakoff's book can also be directed at Tannen's. In particular, though presented within a different theoretical

¹The original discussions of the difference model arose out of work by Goodwin (1980), Gumperz (1982), and Maltz and Borker (1982). Foundations for the dominance model first appear in Thorne and Henley (1975) (see also Henley and Kramarae, 1991), Coates (1986), Coates and Cameron (1988), Eckert and McConnell-Ginet (1992), and Sheldon (1990, 1992) discuss models which integrate these two proposals.

model, Tannen's book, like Lakoff's, fails to acknowledge the necessity of integrating difference and dominance.

These two works share other weaknesses as well: both depend on anecdotal rather than empirical evidence, and discuss primarily white, middle class subjects. How other variables such as race, ethnicity and class contribute to the study of gender is consequently largely ignored. These books therefore undermine much important empirical research in linguistics, though both are by professional linguists who claim to support the importance of a theoretical approach to the study of language and gender. In different ways, however, both reinforce certain myths about women's linguistic strategies, and essentially defend a male conversational model as more highly valued than a female one.

A further comparison I suggest can be made between Lakoff's and Tannen's work is that both represent, in Freed's (1992) terms, a kind of

gender research. For example, as pointed out in my book originally met with wide acceptance, and many of the highly criticized claims made in my work, *Language, its Nature, Development and Use* thus turns out upon closer scrutiny to reinforce gender stereotypes. Similarly, Tannen's book, like many of the criticisms levelled at Lakoff's, has become so popular, in spite of its theoretical weaknesses, that the American public and the popular press have embraced it so immensely popular, when they are based

'backlash' to language and gender research by Coates (1986), Lakoff's book, although it in fact supports the work by Jespersen in his 1922 book *Language and Origin*. Lakoff's work is presented as support rather than exploration. Freed's (1990) book falls prey to the same weaknesses but as Freed (1992) points out, these weaknesses embraced by the public. Why are these two books

so popular? Freed (1992) suggests that readers are inclined to embrace comfortable stereotypes presented as fact. We thus see a dangerous, repeated trend in language and gender research, one in which non-scientific generalization is presented to the public as reality, and is adopted by those eager to rationalize behavior which perpetuates the status quo of women as subordinate to men.

Why are these two books so popular? Freed (1992) suggests that readers are inclined to embrace comfortable stereotypes presented as fact. We thus see a dangerous, repeated trend in language and gender research, one in which non-scientific generalization is presented to the public as reality, and is adopted by those eager to rationalize behavior which perpetuates the status quo of women as subordinate to men.

Lakoff (1975): Dominance without Difference

1.1 Lakoff

Lakoff (1975) isolates what she refers to as characteristics of 'Women's Language' (WL), language used by and about women which she claims keeps women in a socially subservient position. She proposes that women use certain unassertive conversational features which brand them

Lakoff (1975) isolates what she refers to as characteristics of 'Women's Language' (WL), language used by and about women which she claims keeps women in a socially subservient position. She proposes that women use certain unassertive conversational features which brand them

as 'weak' and socially subordinate to men. Men's language, on the other hand, though it is never clearly defined as anything other than what Lakoff assumes women do not typically do, presumably consists of 'strong' conversational features commensurate with higher social status. Male conversational features are therefore taken as the 'norm,' or in Lakoff's androcentric terms, as 'neutral,' in contrast to the characteristics of WL briefly enumerated below.

1. Specialized vocabulary: Women tend to use color terms such as 'magenta' and 'mauve.' Such terms are rarely if ever used by men, and are associated with trivial topics, defined as those men have no interest in.

2. Superpolite forms: Women are less apt to swear than men, and women use more euphemisms. This follows from women's role as more polite in social interactions.

3. Empty adjectives: Women, not men, are more likely to use words such as 'divine,' 'charming,' and 'cute.'

4. Tag questions: Women use more tag questions in declarative contexts. For example, a woman is more likely to say *John is here, isn't he?* Lakoff ascribes this to women's unwillingness to make assertions, due to lack of confidence.

5. Hedges: Lakoff claims 'women's speech seems in general to contain more instances of 'well,' 'y'know,' 'kinda,' ... words that convey the sense that the speaker is uncertain about what he (or she) is saying, or cannot vouch for the accuracy of the statement' (1975: 53).²

6. Hypercorrect grammar: Women are not supposed to 'talk rough,' and thus tend to adhere more strictly to standard English.

7. Jokes: Women don't tell jokes, nor do they 'get' them. The conclusion here is that women have no sense of humor, and are too unassertive to hold the floor.

²Lakoff states: 'Anyone may do this if he lacks self-confidence, as everyone does in some situations; but my impression is that women do it more, precisely because they are socialized to believe that asserting themselves strongly isn't nice or ladylike, or even feminine' (1975: 54).

8. Italics: Women are more likely than men to linguistically 'underline' their statements using *so* and *very* as in 'He is *so* cute!' Lakoff states that 'Women use more italics... (to give) directions telling you how to react, since my saying something by itself is not likely to convince you' (1975: 56).³

When we consider Lakoff's set of characteristics of WL, we see many familiar stereotypes, and are perhaps therefore at first glance inclined to agree that WL in fact exists, and that women do, as Lakoff claims, have a 'weaker' conversational style than men. As Coates points out, Lakoff's book was in fact widely acclaimed as marking the beginning of 20th century interest in language and gender research (1986: 18). Coates also observes, however, in a comprehensive overview of the linguistic literature on language and gender during the 70s and early 80s, that research shows that there are several reasons to be sceptical of Lakoff's conclusions, and that her work contributes more to anecdotal, folklinguistic lore about gender differences in language rather than to empirically supported research. Lakoff's characteristics of WL therefore tend to only perpetuate rather than subvert stereotypes about women's speech.⁴

³ Lakoff also claims that beginning students in English composition tend to use italics far more than do established and confident writers of prose, precisely because the former are afraid, even as they write, that they are not being listened to (1975:56). Though no actual research is cited here, if this is in fact the case, one wonders why Lakoff continues to attribute use of italics to women, and not to those in a socially powerless situation.

⁴ Eckert and McConnell-Ginet (1992:470) point out that making statistical generalizations about what is 'male' style and what is 'female' style runs the risk of labelling those who do not fit into such a model as 'deviants' from the 'norm.' Such an approach presents a dichotomous view of gender, and leads us away from investigating the differences within these two, often arbitrarily devised categories.

Another problem with Lakoff's analysis in Eckert and McConnell Ginet's (1992: 471) view is her use of 'faceless abstractions' such as 'society' as that which perceives women's language as 'deficient.' They suggest that by failing to recognize the role individuals play in evaluating gender differences, Lakoff misses the generalization that the view of women's language may differ depending on the individuals that make up a community.

A range of studies have shown that not only do many of the characteristics of WL discussed above lack empirical support, but that those which can be supported can also be analyzed not as markers of weakness or unassertiveness, but rather as cooperative and facilitative, and therefore in some cases powerful, conversational strategies. It is possible to conclude from this work that women's and men's speech strategies cannot be analyzed strictly in androcentric terms of dominance, where men's language is viewed as 'strong' and women's as 'weak.' Rather, analyses of speech strategies which take into account same versus mixed sex groups, ethnicity and class, all show that gender cannot be profitably studied without considering a variety of other non-linguistic variables.

For example, Lakoff presumes that tag questions such as 'John is here, my impression, though I do not have precise statistical evidence, that this sort of tag question is much more apt to be used by women than by men' (1975:16). Her claim is therefore based on nothing other than her own observation and opinion. Several empirical studies show that Lakoff's contention that tag questions mark linguistic unassertiveness is unsupported. For example, Dubois and Crouch (1975) find in their study of responses to formal conference papers that all tag questions recorded were produced by men. Further, Holmes (1984) shows that not only do different types of tag questions exist, but that men intended to use more 'modal' tags, 'speaker-oriented' tags which address the addressee for confirmation. Women, on the other hand, used more facilitative tags, tags which express solidarity with the addressee. From these studies we can conclude that it is in fact unclear whether women use more tags than men, and furthermore, that it may be the case that men use the majority of tags expressing a degree of uncertainty. Cameron, McAlinden and O'Leary (in Coates and Cameron, 1988) argue further that tag question use correlates with conversational role rather than with gender. Some types of tags are used more by powerful than powerless speakers in a conversation, failing to support not only Lakoff's claim that tag question use correlates with conversational unassertiveness or weakness, but also her contention that use of tags is 'gendered.' (See also Fishman, 1980, who argues that questions are often stronger statements, as they elicit responses. This evidence also fails to support Lakoff's claim that tag questions mark a 'weak' conversational strategy.)

Other studies provide interesting evidence that linguistic characteristics which Lakoff attributes to women do not necessarily correlate with gender, but rather with social status. In their study of the language of courtroom witnesses, O'Barr and Atkins (1980) argue that characteristics of WL correlate with lower social status and lack of courtroom experience rather than with gender. Similarly, Brown's (1980) study of politeness suggests that speakers' use of hedges and impersonal constructions such as passives correlates with the speaker's (inferior) social position rather than with gender.

Lakoff also fails to consider the linguistic strategies of women talking to women, and how these strategies differ from those used in mixed sex groups. In Jones' (1980) study of conversational strategies among women, she finds that 'gossip' serves an important social function, and is characterized by certain conversational strategies which therefore should not be analyzed as marking 'weak' or unassertive linguistic behavior under a strong form of the dominance model. She suggests that women talking to women tend to acknowledge and build on each other's utterances, pursuing a conversational strategy of solidarity rather than power. Though Jones' study is criticized for drawing on anecdotal rather than empirical evidence, it nevertheless offers an alternative means of interpreting what Lakoff labels as 'weak' conversational features in terms of 'difference' rather than 'dominance.' (See Coates' critique of Jones' work in Coates and Cameron, 1988. See also Kalcik, 1975, Harding, 1975, and Aries, 1976 for studies of women talking to women.)

Though Lakoff's dominance approach is too strong, Coates and Cameron (1988) elucidate the necessity of incorporating the study of the role of dominance, citing research which clearly shows the importance of power in explaining conversational strategies. Woods' study in their volume shows that gender differences cannot be explained entirely without reference to power. Woods' analysis of linguistic strategies in the workplace demonstrates that males tend to hold the floor in that context regardless of status, which suggests that power is crucially at work in explaining linguistic gender differences. (A similar conclusion is found by West's 1984 study which shows that female rather than male doctors more consistently interrupted by male patients.) Swann's article in Coates and Cameron (1988) shows further that dominance is not categorical, but rather context specific. She maintains that in classroom studies, boys are linguistically dominant, but that their dominant role is facilitated by both the teacher and female students. As

there are talkative girls and quiet boys in both the groups studied, it is not possible to categorically claim that girls are (inherently) less talkative; rather this claim is true only within a particular context in which a particular group (namely, the boys) manipulates the linguistic strategies made available to it.

We have seen above that Lakoff's assumptions about WL can be criticized for (i) being based on anecdotal rather than empirical evidence, and (ii) failing to address differences between same versus mixed sex interactions, and (iii) being framed within too strong a version of the dominance model, without attention to 'difference.' A fourth weakness in Lakoff's work is that it ignores how race, ethnicity and class often cross-cut gender, as her account is based only on personal assumptions about the world of white, middle class men and women. She states: '...(my) introspective methods may produce dubious results. But first it should be noted that any procedure is at some point introspective...one necessarily selects a subgroup of the population to work with: is the educated, white, middle-class group that the writer of the book identifies with less worthy of study than any other' (1975: 5)? Though any group is certainly 'worthy of study,' Lakoff presents her work to the public as a set of sweeping generalizations about what 'men and women,' in general, do, and fails to recognize how other sociolinguistic variables can influence her conclusions.

For example, Goodwin (1980), in her study of the use of directives in the street play of black children in Philadelphia, finds that girls in same sex groups used cooperative rather than competitive linguistic strategies which reflect the non-hierarchical formulation of the all-girl group. Girls are not, however, incapable of using more competitive strategies in mixed sex groups. This suggests not only that linguistic strategies which may correlate with gender are not necessarily signs of weakness, but also that strategies may reflect the social organization of a particular group, and thus may vary depending on the gender and race of the group. Goodwin clearly shows that what works in an all female group does not necessarily extend to mixed sex interactions, making generalizations about 'what girls do' inadequate. Wodak (1981) discusses the discourse strategies of working class speakers in group therapy, and observes that social class influences how speakers present their problems. Also, men are found to be overall less personal than women in such discussions. This study again underscores how a non-linguistic variable, in this case social class, is integral in the study of language

and gender (a conclusion also supported by O'Barr and Atkin's work mentioned above).

In conclusion, while *Language and Woman's Place* must certainly be commended as a groundbreaking work which triggered interest in research in language and gender, this work must also be criticized for perpetuating the strong form of a dominance model which preserves the androcentric view of male as norm, and female as not only 'other,' but 'weak' (a 'deficit' model). The studies cited above show that while it can indeed be argued that men and women use language differently, many of Lakoff's claims are undermined by empirical study, and that her work therefore supports rather than subverts many of the stereotypes which contribute to the view that women's conversational strategies are 'weak' and 'unassertive.'

1.2 Tannen (1990): Difference without Dominance

From studying Lakoff's work and the reactions to it, we see the importance of integrating difference and dominance, and also how difficult it is to determine what constitutes 'female' and 'male' conversational strategies. As both Coates and Cameron (1988) and Eckert and McConnell-Ginet (1992) suggest, only further work on conversational strategies including women in a wide range of social contexts which address not only gender but also ethnicity, class, age, occupation, etc. will shift the focus from white, middle class women and bring us closer to a real model of linguistic gender differences. It is therefore both remarkable and dismaying that one of the most popular recent books on language and gender is Deborah Tannen's (1990) *You Just Don't Understand*. As Coates and Cameron observe, 'in order to move beyond the first phase of language and gender research represented by pioneers like Robin Lakoff, we must develop a more sophisticated view of the complexity of both linguistic and social behavior' (1988: 92). No such move forward is made in Tannen's immensely popular book; in fact, this study falls prey to many of the criticisms levelled at Lakoff (1975).

In what follows I outline Tannen's approach and the arguments against it, in particular criticisms raised by Alice Freed in her (1992) article 'We understand perfectly: a critique of Tannen's view.' Freed's arguments are

similar to those I discovered independently in a course I taught on language and gender in which students investigated Tannen's claims.

Tannen's (1990) central thesis is that miscommunication between men and women can be attributed to the division of these two genders into different social 'subcultures.' Conversational asymmetries which arise are thus a result simply of failing to understand one another's strategies. In Tannen's view, men's conversational strategy concerns the search for status, while women's revolves around the search for connection. Crucially, in her view miscommunication is not a result of asymmetries in power. Rather, Tannen states that her readers are 'relieved to learn that what has caused them trouble is a common condition, and there is nothing terribly wrong with them, their partners, or their relationships. Their partners' way of talking, which they had ascribed to personal failings, could be reframed as reflecting a different system' (1990: 14).

Tannen does not directly address the integration of models of dominance and difference though she observes that '...differences can be used to justify unequal treatment and opportunity. Much as I understand and am in sympathy with those who wish there were no differences between men and women-only reparable social injustice-my research, others' research, and my own and others' experience tell me it simply isn't so. There are gender differences in ways of speaking, and we need to identify and understand them' (1990: 17). While the idea that there exist gender differences in language is, as we have seen, for many undisputed, Tannen's claim suggests that power plays little if any role in explaining these differences. She goes on to say that 'male dominance is not the whole story. It is not sufficient to account for everything that happens to women and men in conversations-especially conversations in which both are genuinely trying to relate to each other with attention and respect. *The effect of dominance is not always the result of an intention to dominate. That is the news that this book brings*' (1990: 18) (emphasis mine). In other words, though Tannen acknowledges that both difference and dominance exist, she fails to also point out that research suggests that an integrated approach to gender roles in conversation has proven more adequate than adopting a strong version of either difference or dominance. Moreover, by claiming that behavior that causes one group to dominate another is not always intentional, dominance is explained away as part of a 'cultural style' rather than as an exertion of power.

As Freed (1992) points out, this focus on 'difference' can in fact mask real power inequities, and that 'Tannen is an apologist for men. She repeatedly excuses the insensitivities of the men in her examples and justifies their outright rudeness as just being part of their need for independence...Tannen emphasizes the importance of women's adjusting to men's need for status and independence over men's need to understand women's desire for connection' (1990: 23).⁵ In short, in Tannen's quest to analyze conversational asymmetries simply as cultural differences rather than in terms of negotiation for power, Freed argues that Tannen excuses oppressive linguistic behavior. Therefore, though in Tannen's book women's style is not characterized as inherently 'weak' as in Lakoff's work, women are nevertheless left disempowered if they adopt Tannen's view, as it oftentimes requires accepting male linguistic domination.

Nevertheless, as Eckert and McConnell-Ginet (1992) point out, Tannen's study differs from Lakoff's in trying to account for men's behavior as well as women's and by attempting not to treat male style as 'norm.' Tannen's study also differs from Lakoff's in that Tannen is far more conscientious in citing others' research. Nevertheless, as Freed observes, inconsistencies often arise in Tannen's conclusions and those of other researchers. For example, Tannen's study on black children in Philadelphia discussed briefly above, focusses exclusively on the differences in the ways girls and boys build their social groups. Goodwin, on the other hand, also stresses the importance of the similarities between the boys and the girls.

From Tannen's study, it appears that for men and boys, the ability to act on one's own and to make unilateral decisions is part of empowerment that men enjoy. It has precious little to do with

⁵Freed supports this point with the following example from Tannen's book. Josh invites an old friend to spend a weekend with his wife, Linda. The visit is to begin immediately upon Linda's week's business trip but Josh doesn't first discuss the invitation with her. Linda is upset, but Tannen suggests her hurt feelings would be understood if Josh, 'checking with his wife in advance' (1990: 26). Freed points out 'this sense of entitlement to act on one's own and to make unilateral decisions is part of empowerment that men enjoy. It has precious little to do with communicative style or language' (1992: 3).

suggesting that the 'two cultures' model alone does not adequately characterize the behavior under study.⁶

Freed also points out that though ethnicity and class are referred to in Tannen's book, there is no attempt to integrate the role these and other cultural factors may play in analyzing gender differences in conversation, despite the wealth of research available in this area. This is surprising, as Tannen herself has contributed to the literature on the importance of considering ethnicity in conversational interactions. (See Tannen, 1981, 1982 for example, and also Schiffrin, 1984 and McGoldrick, 1982, and McGoldrick and Preto, 1984.)⁷ For example, in Tannen's discussion of interruption in Chapter Seven, she discusses the importance of understanding cultural differences in conversation, and how a lack of such understanding has led to stigmatizing discourse patterns of African Americans, Greek Americans and American Jews (1990: 205-210). She also points out how women who use 'high-involvement' styles in which interruption is sanctioned are often criticized by more 'mainstream' speakers, citing as an example Geraldine Ferraro, a New Yorker, criticized by Barbara Bush, a woman from a more 'mainstream' background. Tannen uses these examples, however, only to illustrate the importance of analyzing speech styles by men and women in terms of 'difference' rather than 'dominance,' and to support her claim that gender differences in language can be analyzed as different 'cultural' styles. She fails to address the obvious issue of how race and ethnicity might influence the analysis of gender differences themselves, and continues to base her analysis of what 'men' and 'women' do on anecdotal evidence involving white, middle class Americans.

Therefore, one of most glaring problems with Tannen's book, also a central weakness of Lakoff's, is her reliance on anecdotal, rather than empirical evidence. Her putative theoretical framework, based on asymmetries, framing and miscommunication, and punctuated by references to theoretical work in sociolinguistics, is built primarily on

⁶In other work, (also cited by Tannen), Goodwin states 'though there are some differences in the ways in which girls and boys organize their arguing..., the features they use in common are far more pervasive. Were one to focus just on points where girls and boys differ, the activity itself would be obscured' (1987:205). See also Goodwin (1990).

⁷For example, Tannen's (1982) study of interactions between ethnicity and tendencies for directness raises doubts about drawing simple parallels between gender and indirection.

anecdotal conversational vignettes between heterosexual white middle-class couples (p. 110). Tannen's conclusions are based on this anecdotal evidence, and presents as fact. In another example, Tannen follows Maltz and Freed's words, 'positing that women and men ask questions differently, both in quantity, women asking more questions than men, and in kinds of things that guys are not thought to ask' (1990: 63). Although Tannen's conclusions are based on anecdotal evidence, she presents these generalizations as fact. Tannen and Borker (1982) in their book *Linguistic Theory in General Use* question the validity of these generalizations, stating that men ask more questions than women.

thought to ask' (1990: 63). Although Tannen's conclusions are based on anecdotal evidence, she presents these generalizations as fact. Tannen and Borker (1982) in their book *Linguistic Theory in General Use* question the validity of these generalizations, stating that men ask more questions than women.

generalization. (See Freed and Greenwood, 1992 who found a significant difference in either the number or type of questions used by women and men.)

In another example which shows the danger not only of relying on anecdotal evidence, but also of Tannen's basic conclusion that miscommunication can be eradicated through understanding different conversational styles, interactions between an imaginary couple Harold and Sybil are presented to illustrate Tannen's otherwise unsubstantiated claim that men have difficulty asking directions, while women don't (pp. 61-63). She suggests that this difference comes from the male resistance to negotiate status; the person with the information is higher on the hierarchy than the person asking for the information. Women, on the other hand, are not threatened by this, as they do not view asking for directions in terms of negotiating status. Whether this is in fact a valid generalization or not is not empirically supported in the discussion; rather, this generalization is presented as fact.

Furthermore, Tannen's proposed resolution of the possible conflict which can arise from miscommunication between men and women in asking directions supports the role of the woman as subordinate to the dominant man. In putative support of the idea that miscommunication is alleviated if both parties 'understand' the other's conversational style, Tannen discusses how her view apparently helped clarify for a man an interaction he had had with his wife. The two had attempted to drive to a destination with which she was familiar, but he was not. Rather than trying to find the way, he resisted this impulse, and asked his wife for directions. She told him the way, adding 'But I don't know. That's how I would go, but there might be a better way' (1990:64). Here, both partners may be attempting to 'understand' the other's linguistic style. Nevertheless, as Tannen herself states, '[the woman's] comment w

move to redress the imbalance of power created by her knowing something he didn't know. She was also saving face in advance, in case he decided not to take her advice. Furthermore, she was reframing her directions as "just a suggestion" rather than as "giving instructions" (1990: 64). While the man in this anecdote must resist the temptation to dominate, and ask his wife directions, she nevertheless preserves his status, accomodating him by framing herself as subordinate. Though both parties have perhaps achieved an 'understanding,' this understanding leaves the woman disempowered, and in so doing preserves, rather than subverts, her position as subordinate.

Following Henley and Kramarae (1991), Freed asks, why would male linguistic dominance be maintained if communication from women were as highly valued as communication from men? That is, if Tannen is right, and there is no power attached to male style, why has male style remained as valued, 'mainstream,' and 'strong?' Henley and Kramarae suggest that 'the construction of miscommunication between the sexes emerges as a powerful tool, maybe even a necessity, to maintain the structure of male supremacy' (1991:30). Similarly, Eckert and McConnel-Ginet (1992) maintain that real and believed differences between men and women 'serve as interactional resources in the reproduction of gender arrangements, of oppression and of more positive liaisons.' (1992: 7).

Another question asked by these authors is, is it in fact the case that men lack knowledge of the differences between their way of talking and women's? As Freed states, the language of courtship can be taken as evidence that men seem to know very well how to engage in what Tannen views as female 'rapport-talk' when it suits their needs. This is not surprising, assuming that men desire intimacy and connection just as women do, and that men learn that this end can be accomplished better with non-dominant behavior as women do, and that men learn to use women's communicative style ways what Tannen views as 'undermining' her claim that men and women can be divided into cultural subgroups, where consistent miscommunication arises as a result of a lack of familiarity with one another's styles.⁸ Consider also women in

men is not necessarily non-dominance. way of coming on, in a society as they use expressiveness to continue to their position of dominance' (Sattel,

⁸As Freed notes, 'sweet talk' by men 'Male expressiveness is a good way to thoroughly sexist as ours, men may control a situation and to maintain

politics, for example Hillary Clinton, or women in academia, who seem perfectly adept at publically using 'male' style. As Freed states, 'If the same set of conversational devices is available to all of us, female and male alike, and if we all make use of these forms and styles at varying times for divergent social purposes, then obviously, we understand perfectly.' (See also Eckert and McConnell-Ginet (1992:478) for discussion of how men and women use each other's linguistic strategies in different situations.)

Some of the points made above are underscored by my students' reactions to Tannen's book in a class I taught on language and gender in 1992. For their class projects I asked students to choose one of Tannen's generalizations and to determine whether it could be supported in 'real life' or not. They expected to find that Tannen's generalizations were true, as they immediately identified with many of her claims, and many had similar anecdotes of their own. However, that first, as often as Tannen's generalizations also a huge amount of variation, suggesting that what taken to be fact was in reality much more complicated. Their inquiries and the results of their interviews and suggested that linguistic strategy depends not exclusively on the interaction of many factors including education, social status and interpersonal relationships. A second came to was that it is extremely difficult to construct to determine the validity of Tannen's claims. They found, however, that although many of Tannen's claims seemed to be supported, a deeper and more empirically grounded investigation is required to separate myth and stereotype from fact. My students' reflections reflected the weakness of anecdotal study, and the difficulties in searching what it is that women and men really say and doing so without taking into account a wide range of other non-linguistic variables. Finally, their original assumptions that Tannen's claims about the linguistic strategies of men and women were valid demonstrates how easily we adopt unsupported generalizations as facts.

They found, however, that although many of Tannen's claims seemed to be supported, a deeper and more empirically grounded investigation is required to separate myth and stereotype from fact. My students' reflections reflected the weakness of anecdotal study, and the difficulties in searching what it is that women and men really say and doing so without taking into account a wide range of other non-linguistic variables. Finally, their original assumptions that Tannen's claims about the linguistic strategies of men and women were valid demonstrates how easily we adopt unsupported generalizations as facts.

See also Eckert and McConnell-Ginet (1992) for discussion of a woman's 'yes' as 'no.'

1983: 123). See also of men's interpret

1.3 Conclusion: Backlash in Language and Gender Research

As pointed out above, many of the same criticisms can be levelled at both *Language and Woman's Place* and *You Just Don't Understand*, even though these works are separated by fifteen years of research on language and gender. This suggests a rather alarming trend. Though research has taken scholars in this area to new levels of understanding about language and gender, the public, which has embraced both of these works, remains largely uneducated. Further, critical study of language and gender is undermined when scholars in the field promote to the public a view that is theoretically unsound. Lakoff's book originally met with wide public acclaim, even though it perpetuated many claims made by Jespersen (1922), which were decried as sexist. Lakoff's discussion of WL differed from his, however, in framing the discussion in terms of illustrating how women are subordinated in society, in her terms, by using 'weak' conversational strategies. Nevertheless, WL was initially accepted even though it was based on familiar stereotypes rather than empirical research. Similarly, at first glance Tannen's book gives readers hope that they can, through better 'understanding' of different gender styles, eradicate some of the inequities in communication between genders they themselves experience. Freed observes, 'its title has been accepted as a metaphor for what ails American female-male relations-- a simple misunderstanding.' The book, however, supports the status quo, by supporting 'understanding,' rather than 'change.' Any male reader can find himself in this book, and can also find vindication for his behavior. While female linguistic style is also recognized and 'validated' to a certain degree, what remains is a model in which men continue to linguistically dominate women, and in which male style is thus seen as more highly valued. In the words of Senta Troemel-Ploetz, also cited by Freed, 'that such a reactionary book should appeal to so many readers informs us, disconcerting as it may be, that what is non-threatening to the status quo sells better than critical analysis' (1990:490). Both Lakoff's and Tannen's books therefore seem to be part of what in Susan Faludi's (1991) terms is a 'backlash' to the women's movement, works which appear to support and empower women, but in reality perpetuate the status quo.

References

- Aries, E. 1976. 'Interaction patterns and themes of male, female and mixed groups.' *Small Group Behaviour* 7.1, 7-18.

- Brown, Penelope. 1980. 'How and why are women more polite: Some evidence from a Mayan community.' In *Women and Language in Literature and Society*. Sally McConnell-Ginet, Ruth Borker and Nell Furman, eds. New York: Praeger. 111-36.
- Cameron, Deborah, Fiona McAlinden and Kathy O'Leary. 1988. 'Lakoff in context: the social and linguistic functions of tag questions.' In *Women in Their Speech Communities*. Jennifer Coates and Deborah Cameron, eds. London/New York: Longman.
- Coates, Jennifer. 1986. *Women, Men and Language*. London/New York: Longman.
- Coates, Jennifer and Deborah Cameron, eds. 1988. *Women in Their Speech Communities: New Perspectives on Language and Sex*. London/New York: Longman.
- Coupland, Nikolas, John Weimann and Howard Giles eds. 1991. *Miscommunication and problematic talk*. Newbury Park: Sage.
- Dubois, B.L. and I. Crouch. 1975. 'The question of tag questions in women's speech: they don't really use more of them do they?' *Language and Society* 4, 289-94.
- Eckert, Penelope and Sally McConnell-Ginet. 1992. 'Think practically and look locally: language and gender as community-based practice.' *Annual Review of Anthropology* 21. 461-90.
- Faludi, Susan. 1991. *Backlash*. New York, Crown Publishers.
- Fishman, Pamela. 1978. 'Interaction: The work women do.' *Social Problems* 25, 397-406.
- Fishman, Pamela. 1980. 'Conversational Insecurity. In *Language: Social psychological perspectives*. Howard Giles, W. Peter Robinson and Philip M. Smith, eds. Oxford: Pergamon.
- Freed, Alice. 1992. 'We understand perfectly: A critique of Tannen's view of cross-sex communication.' *Locating Power: Proceedings of the 1992 Berkeley Women and Language Conference*. Kira Hall, Mary Bucholtz and Birch Moonwomon, eds. Berkeley: Berkeley Women and Language Group. 144-52.
- Freed, Alice and Alice Greenwood. 1992. 'Why do you ask?: An analysis of questions between friends.' Paper presented at the Annual Meeting of the American Association of Applied Linguistics. Seattle, WA.
- Goodwin, Marjorie Harness. 1980. 'Directive-response speech sequences in girls' and boys' task activities.' In *Women and Language in Literature and Society*. Sally McConnell-Ginet, Ruth Borker and Nell Furman, eds. New York: Praeger. 111-36.
- Goodwin, Marjorie Harness, and Charles Goodwin. 1987. 'Children's argument.' In Susan U. Philips, Susan Steele and Christine Tanz

- eds. *Language, gender and sex in comparative perspective*. Cambridge. Cambridge University Press. 200-248.
- Goodwin, Marjorie Harness. 1990. *He-said-she-said: Talk as social organization among black children*. Bloomington and Indianapolis. Indiana University Press.
- Gumperz, John. 1982. *Language and social identity*. Cambridge. Cambridge University Press.
- Harding, S. 1975. 'Women and words in a Spanish village.' In *Toward an Anthropology of Women*. R.R. Reiter, ed. New York. Monthly Review Press. 283-308.
- Henley, Nancy and Chervis Kramarae. 1991. 'Miscommunication, gender and power.' In Nikolas Coupland, John Weimann and Howard Giles eds. *Miscommunication and problematic talk*. Newbury Park. Sage. 18-43.
- Holmes, Janet. 1984. 'Hedging your bets and sitting on the fence: some evidence for hedges as support structures.' *Te Reo* 27, 47-62.
- Jespersen, Otto. 1922. *Language, its Nature, Development and Origin*. London: George Allen & Unwin Ltd.
- Jones, D. 1980. 'Gossip: notes on women's oral culture.' In *The Voices and Words of Women and Men*. Chervis Kramarae, ed. Oxford, Pergamon Press.
- Kalcik, S. 1975. "'...like Ann's gynaecologist or the time I was almost raped"-personal narratives in women's rap groups.' *Journal of American Folklore* 88, 3-11
- Kramarae, Chervis. 1980. *The Voices and Words of Women and Men*. Oxford. Pergamon Press.
- Lakoff, Robin. 1975. *Language and Woman's Place*. New York: Harper and Row.
- Maltz, Daniel N. and Ruth A. Borker. 1982. 'A cultural approach to male-female miscommunication.' In John Gumperz, ed. *Language and social identity*. Cambridge. Cambridge University Press. 195-339.
- McConnell-Ginet, Sally, Ruth Borker and Nell Furman, eds. 1980. *Women and Language in Literature and Society*. New York: Praeger.
- McGoldrick, Monica. 1982. 'Irish families.' In M. McGoldrick, J. K. Pearce and J. Giordano eds. *Ethnicity and family therapy*. New York. Guilford. 310-339.
- McGoldrick, Monica and Nydia Garcia Preto. 1984. 'Ethnic intermarriage: Implications for Therapy.' *Family Process* 23. 347-364.

- O'Barr, W. M. and B. K. Atkins, 1980. "'Women's Language or "powerless language"?' *In Women and Language in Literature and Society*. Sally McConnell-Ginet, Ruth Borker and Nell Furman, eds. New York: Praeger. 93-110.
- Philips, Susan U., Susan Steele and Christine Tanz eds. 1987. *Language, gender and sex in comparative perspective*. Cambridge. Cambridge University Press.
- Reiter, R. R. (ed). 1975. *Toward an Anthropology of Women*. New York. Monthly Review Press. 283-308.
- Sattel, Jack W. 1983. 'Men, inexpressiveness and power.' In Barrie Thorne, Cheri Kramarae and Nancy Henley eds. *Language, Gender and Society*. Rowley Mass. Newbury House.
- Schiffrin, Deborah. 1984. 'Jewish argument as sociability.' *Language and Society* 13, 311-335.
- Sheldon, Amy. 1990. 'Pickle fights: Gendered talk in preschool disputes.' *Discourse Processes* 13. 5-31.
- Sheldon, Amy. 1992. 'Conflict talk: Sociolinguistic challenges to self-assertion and how young girls meet them.' *Merrill-Palmer Quarterly* 38, 95-117.
- Swann, Joan. 1988. 'Talk control: an illustration from the classroom of problems in analysing male dominance of conversation.' In *Women in Their Speech Communities*. Jennifer Coates and Deborah Cameron, eds. London/New York. Longman.
- Tannen, Deborah. 1981. 'New York Jewish conversational style.' *International Journal of the Sociology of Language* 30. 133-49.
- Tannen, Deborah. 1982. 'Ethnic style in male-female conversation.' In John Gumperz *Language and social identity*. Cambridge. Cambridge University Press.
- Tannen, Deborah. 1990. *You Just Don't Understand*. New York. Morrow.
- Thorne, Barrie and Nancy Henley. eds. 1975. *Language and sex: Difference and dominance*. Rowley, Mass. Newbury House.
- Thorne, Barrie, Cheri Kramarae and Nancy Henley eds. 1983. *Language, Gender and Society*. Rowley Mass. Newbury House.
- Troemel-Ploetz, Senta. 1991. Review essay: 'Selling the apolitical.' *Discourse and Society* 2, 489-502.
- West, Candace. 1984. 'When the doctor is a lady.' *Symbolic Interaction* 7, 87-106.
- Wodak, R. 1981. 'Women relate, men report: sex differences in language behaviour in a therapeutic group.' *Journal of Pragmatics* 5, 261-85.

Woods, Nicola. 1988. 'Talking Shop: sex and status as determinants of floor apportionment in a work setting.' In *Women in Their Speech Communities*. Jennifer Coates and Deborah Cameron, eds. London/New York. Longman.